فصل دوم:

استراتژی و تاکتیک در عصر امپریالیستی

۱- ورشکستگی کامل فصل اصلی برنامه ی پیشنهادی

برنامه ی پیشنهادی کمینترن شامل فصلی است که به مسائل *استراتژی* انقلابی اختصاص داده شده است. باید اذعان کرد که نیت آن کاملاً صحیح بوده و با هدف روح یک برنامه ی بین المللی برای پرولتاریا در عصر امپریالیزم مطابقت می کند.

مفهوم استراتژی انقلابی فقط در سال های بعد از جنگ، و در ابتدا بدون شک تحت تأثیر اصطلاحات نظامی، ریشه گرفت. ولی این امر به هیچ وجه اتفاقی نبود. قبل از جنگ ما فقط از تاکتیک های حزب پرولتاریائی سخن می گفتیم؛ این مفهوم به حد کافی، با اتحادیه های کارگری آن زمان، شیوه های پارلمانی ای که از محدوده ی خواسته ها و وظایف روزانه پافراتر نمی گذاشت، وفق می داد. از مفهوم تاکتیک، مجموعه اقداماتی استباط می شود که تنها در خدمت یک وظیفه ی جاری و یا یک شاخه از مبارزات طبقاتی در می آید. برعکس، استراتژی انقلابی یک مجموعه مرکب از اقداماتی

www.hks-iran.com

را دربر می گیرد که به مدد، تداوم و گسترش شان می باید پرولتاریا را به تسخیر قدرت رهبری کنند.

اصول اصلی استراتژی انقلابی طبیعتاً از زمانی تنظیم شد که مارکسیزم برای اولین بار وظایف تسخیر قدرت بر پایه ی مبارزات طبقاتی را در پیش روی احزاب انقلابی پرولتاریائی قرار داد. و لیکن بین الملل اول[1] به معنای صحیح کلمه تنها موفق شد که این اصول را از دیدگاه نظری تنظیم کند، و توانست آن ها را فقط تا اندازه ای در تجربیات کشورهای مختلف به بوته آزمایش گذارد. دوران بین الملل دوم[2]، به روش ها و نظریاتی انجامید که بر طبق آن

---

[1] - انجمن بین المللی کارگران، با بین الملل اول در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۸٦٤ در سن مارتین هال لندن، با شرکت نمایندگان اتحادیه های کارگری انگلیس، سازمان های کارگری فرانسه، MAZZINIST های ایتالیا، افراد لهستانی و آلمانی تأسیس شد. کارل مارکس که در آن حضور داشت به عضویت اولین شورای عمومی آن در آمد و اولین بیانیه ی عمومی آن را طرح ریخت. بین الملل، علی رغم ترکیب ناهمگونش نه تنها مورد پشتیبانی مارکس و انگلس بود، بلکه به خاطر پشت کارشان و به علت برتری عظیم اندیشه شان، آن دو به زودی رهبران و سخن گویان بین الملل شدند. شکست کمون پاریس در سال ۱۸۷۱، در واقع طلیعه فروپاشی بین الملل اول بود. این فروپاشی به علت برخوردهای شدید بین پیروان مارکس و هواداران آنارشیست روسی، میشل باکونین، تسریع شد. کنفرانس لاهه بین الملل در سال ۱۸۷۲ با پیروزی مارکسیست ها بر هواداران باکونین نشان خورد، و بر این رأی داده شد که مقر بین الملل به آمریکا منتقل شود. آخرین کنفرانس بین الملل در ۱۵ جولای ۱۸۷٦ در فیلادلفیای آمریکا برگزار شد. پیروان باکونین هم چنان برای مدتی خود را بین الملل خواندند و چندین کنگره ی بی ثمر هم برگزار نمودند و سپس منحل شدند.

[2] - بر خلاف گرایش بی شبهه انقلابی بین الملل اول و خصلت تمرکز یافتگی آن، بین الملل دوم انجمن بی در و پیکری بود مرکب از انواع گونه گون احزاب سوسیالیست ملی. تاریخ تأسیس آن سال ۱۸۸۹ و هنگامی است که گروه های مارکسیستی فرانسوی و آلمانی هم راه با چندی دیگر در کنگره ای در پاریس گردهم آمدند. دفتر سیاسی بین الملل سوسیالیست، تنها ارگان مرکزی بین الملل دوم، در سال ۱۹۰۰ تأسیس شد و مقر آن در بروکسل بود. اوج شور انقلابی بین الملل دوم در کنگره ی آمستردام به سال ۱۹۰٤ بود که در طی آن تجدیدنظرطلبی برنشتاین و صدارت گرائی میلران- ژورس محکوم گردید. با وجود محکومیت ((تجدیدنظرطلبی)) و پذیرش مارکسیزم رسمی، عمل و نظریه ی اصلاح طلبی به تدریج بر بین الملل دوم غالب شد. نقطه ی اوج این اصلاح طلبی به هنگام جنگ جهانی اول بود که بین الملل به بخش های تشکیل دهنده اش در سطح ملی تجزیه شد و بسیاری از آن ها از جنگ امپریالیستی پشتیبانی کردند. پس از جنگ و پس از تشکیل بین الملل سوم کوشش هایی در جهت

www.hks-iran.com

ها به بیان رسوای برنشتاین "جنبش همه چیز است، هدف نهائی هیچ". به عبارت دیگر، وظایف استراتژیک، در "جنبش" روزانه که تاکتیک های جزئی اش که به مسائل روزمره اختصاص داده شده بود، حل گشته، ناپدید می گردید. تنها بین الملل سوم [۳] حقوق استراتژی انقلابی کمونیستی را دوباره برقرار کرده و روش های تاکتیکی را کاملاً به تابعیت آن درآورد. و به شکرانه تجارب پُرارزش دو بین الملل پیشین که سومین ((بین الملل)) بر شانه های آن دو استوار است، به شکرانه ی خصلت انقلابی عصر حاضر و تجربه عظیم تاریخی انقلاب اکتبر، استراتژی بین الملل سوم بلافاصله عالی ترین حد پیکارجوئی و وسیع ترین افق تاریخی را کسب نمود. در عین حال اولین دهه ((عمر)) بین الملل جدید از سال ۱۹۱۸ به بعد نه تنها منظره ی نبردهای عظیم بلکه هم چنین عظیم ترین شکست های پرولتاریا را نیز نشان می دهد. بدین علت است که مسائل استراتژی و تاکتیک، می بایستی به مفهومی

احیاء بین الملل دوم انجام گرفت. در سال ۱۹۲۳، در هامبورگ با پیوستن بین الملل احزاب اصلاح طلب افراطی به "بین الملل وین" در واقع احیاء بین الملل دوم صورت گرفت. بین الملل وین تحت رهبری سوسیال- دموکراسی اتریش قرار داشت که خارج و یا در چپ احزاب اصلی سوسیالیست اروپائی قرار می گرفت. وحدت هامبورگ کاملاً مبتنی بر مواضع کلاسیک اصلاح طلبی بود.

[۳] - بین الملل کمونیست یا بین الملل سوم در مارس ۱۹۱۹ در کنگره ای در مسکو تأسیس شد. این بین الملل پاسخی بود به فراخوان احزاب کمونیست روسیه، لهستان، لیتوانی، اوکراین و احزاب مشابه. نماینده ی کمونیست های آلمان (اتحادیه ی اسپارتاکوس) بنا به دستور حزبش، اعتراضاتی به بین الملل مبنی بر تأسیس فوری آن نمود. دلایل این اعتراضات مبنی بر عدم کفایت نمایندگان در مسکو و هم چنین زودرس بودن تأسیس آن بود. معهذا، بین الملل به عنوان "ستاد کل انقلاب جهانی" و "وارث بین الملل اول" بنیاد نهاده شد و اصول بلشویک های روسی که از زمان پیروزی شان مشهور شده بودند را به عنوان اصول خود پذیرفت. شرکت نمایندگان در این کنگره به جز احزاب شوروی و آلمان بسیار اندک بود. تا به هنگام برگزاری کنگره ی سوم در سال ۱۹۲۱، اکثریت حزب سوسیالیست فرانسه، حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان، سوسیال دمکراسی چکسلواکی، حزب کار نروژ، حزب سوسیالیست انگلیس، حزب سوسیالیست آمریکا، و اقلیت های مهمی از احزاب سوسیالیست ایتالیا، اسپانیا و غیره به بین الملل جدید پیوسته بودند.

www.hks-iran.com

مشخص، محور مرکزی برنامه کمینترن را تشکیل دهند. و لیکن در واقع، فصلی که تحت عنوان "راه دیکتاتوری پرولتاریا" در برنامه ی پیشنهادی به استراتژی و تاکتیک کمینترن اختصاص داده شده، یکی از ضعیف ترین فصول ((سند)) است و تقریباً تهی از معناست. بخشی از این فصل که به ((کشورهای)) شرق می پردازد در واقع فقط عبارت است از تعمیم اشتباهات گذشته و تدارک برای اشتباهات جدید.

مقدمه ی این فصل به انتقاد از آنارشیزم، سندیکالیزم انقلابی، سوسیالیزم سازنده، سوسیالیزم صنفی و غیره اختصاص داده شده است[٤]. دراین جا ما یک تقلید صرفاً لفظی از *مانیفیست کمونیست* در دست داریم. مانیفیست

---

[٤]- آنارشیزم نظریه ای است که توسط میشل باکونین و پیتر کروپوتکین مشهور گشت. آنارشیزم یک نظریه سازمانی اجتماعی ای است که بر اساس کمون های آزاد و مستقل تولیدکنندگان برابر تشکیل می شود، که به گونه ای ولنگارانه با یکدیگر پیوند دارند. صرف نظر از اختلافات در بین گرایشات مختلف آنارشیستی، تفاوت اساسی آن ها با مارکسیزم در مخالفت آن ها با هرگونه فعالیت پارلمانتاریستی، با هرگونه احزاب سیاسی، و با هرگونه ارگان حکومتی و سیاسی متمرکز یا "اقتدارگرا" است. این مخالفت حتی در دوران انقلاب که قیام کنندگان نیاز به مقاومت همه گون و سازمان یافته در مقابل ضدانقلاب دارند، ادامه می یابد. *سندیکالیزم* انقلابی که جلوه ای از آنارشیزم در زمینه ی اتحادیه ی کارگری است نیز (به خصوص در فرانسه و اسپانیا و تا حدودی در آمریکا به شکل I.W.W) با فعالیت های پارلمانتاریستی و کلیه ی احزاب سیاسی مخالف است و بر "استقلال کامل" اتحادیه های کارگری (سندیکاها در فرانسه) تکیه می کند و بر آن است که این اتحادیه ها برای طبقه ی کارگر در مبارزاتش در راه رهایی از سرمایه داری ضروری و بسنده است. و سرمایه داری می بایست با نظام اجتماعی غیرانتفاعی ای جایگزین شود که توسط اتحادیه ای تجاری و یا صنعتی اداره می گردد. *سوسیالیزم سازنده* دربر گیرنده ی مفاهیمی است که توسط جناح راست افراطی بین الملل دوم (مک دونالد، واندروالز، ولز) پرداخته شد. این نظریه معتقد به تحول تدریجی و آرام نظام سرمایه داری به نظام سوسیالیستی است. از مبارزه ی طبقاتی اجتناب می ورزد و دستگاه دولتی سرمایه داری را "مجاز" می داند. *سوسیالیزم صنفی* مفهومی است که اساساً در انگلستان (توسط هابسون، کول و دیگران) بسط یافت. بر اساس چنین برداشتی "مالکیت وسایل تولید در اختیار جامعه است، لیکن اتحادیه های کارگری حتماً می بایست توسط دولت به عنوان کنترل کنندگان طبیعی صنعت مورد قبول واقع شوند". یعنی یک "دولت دموکراتیک" می بایست به نام "مصرف کنندگان" صاحب وسایل تولید باشد. این دولت با پارلمان ملی "اصناف" همه ی صنایع، رشته های تجاری و حرف که می باید کارهای مدیریت را انجام دهند، هم کاری می کند.

www.hks-iran.com

کمونیست در زمان خود با توصیف استادانه و مؤجز مهم ترین انواع سوسیالیزم تخیلی، رسماً عصر سیاست های علمی پرولتاریا را گشود. لیکن اکنون، در دهمین سالگرد کمینترن، درگیر شدن در یک انتقاد بی ربط و عاری از محتوی در "نظریه های" کورنلیسون،آرتور ولابریلا، برنارد شاو و یا سوسیالیست های صنفی گمنام تر، به این معناست که شخص به جای پاسخ به احتیاجات سیاسی، قربانی فضل فروشی محض ادبی شده است. این بخش می توانست به سادگی از برنامه ((کمینترن)) به دایره ی مطالب تبلیغاتی منتقل گردد.

برنامه ی پیشنهادیآن جا که به مسائل استراتژیک مربوط می شود، خود را به عبارت صحیح کلمه، به الفبای دانش ((مارکسیزم)) محدود می کند، برای نمونه:

"گسترش نفوذ خود بر اکثریت طبقه ی خود...

"گسترش نفوذ خود بر بخش وسیع از توده های زحمت کشان به طور کلی...

"کار روزانه تسخیر اتحادیه های کارگری دارای اهمیت به خصوص است...

"جذب وسیع ترین بخش فقیرترین دهقانان نیز (؟) دارای اهمیت بسیار است..."

تمام این مطالب پیش پا افتاده که بالنفسه به کفایت غیرقابل بحث اند، صرفاً به تکرار در این جا آورده شده اند، بدین معنی که، آن ها بدون هیچ رابطه ای با ویژگی های عصر تاریخی آمده اند، و بنابر این در شکل انتزاعی و مکتب وار کنونی، بدون هیچ مشکلی می توان آن ها را در مصوبات بین الملل دوم گنجانید. مسأله ی مرکزی برنامه در این جا به صورت خام و نارسا در

www.hks-iran.com

یک قطعه به طور خلاصه مورد نظر قرار گرفته شده که از قطعه ای که به سوسیالیزم "سازنده" و "صنفی" می پردازد، بسیار مختصرتر است. این به معنای این است که استراتژی براندازی انقلابی، شرایط و طرق خود قیام مسلحانه و تسخیر قدرت- تمام این ها به طور انتزاعی، خرده گیرانه و بدون کمترین توجه به شرائط زنده عصر ما بیان شده اند.

در این جا به مبارزات عظیم پرولتاریا در فنلاند، آلمان، اتریش، جمهوری شوروی مجارستان، روزهای ماه سپتامبر در ایتالیا، رویدادهای سال ۱۹۲۳ در آلمان، اعتصاب عمومی در انگلستان، و غیره فقط به شکل ساده و به ترتیب زمانی اشاره شده است. تازه حتی این ها هم نه در فصل ششم، که به استراتژی پرولتاریا می پردازد، بلکه در فصل دوم که در باره ی "بحران عمومی سرمایه داری و اولین مرحله ی انکشاف انقلاب جهانی" سخن می گوید آمده است. به عبارت دیگر، مبارزات عظیم پرولتاریا در این جا فقط به عنوان وقایع عینی، هم چون بیانی از "بحران عمومی سرمایه داری" مورد بررسی قرار گرفته اند و نه به عنوان تجربیات استراتژیک پرولتاریا[۵].

---

[۵]- قیام استونی کودتای پوچیستی ناموفقی بود. یعنی، به معنای واقعی کلمه، ماجراجوئی توطئه گرایانه ای بود که پشت سر توده ها انجام گرفت. صبح زود اول دسامبر ۱۹۲٤، ۲۲۷ نفر کمونیست مسلح در نقاط معینی از پایتخت یعنی شهر روال گرد آمدند تا به دانشکده ی افسری، پادگان زرهی، پایگاه هوائی، ایستگاه راه آهن، ساختمان های دولتی و غیره حمله کنند. عملیات در ساعت پنج و پانزده دقیقه صبح آغاز گردید و در ساعت ۹ صبح همان روز توسط نیروهای دولتی سرکوب شد. "آن چه که در قیام نقش اساسی را بازی می کرد این حقیقت بود که گروه های کوچک کارگران انقلابی، که از نظر نظامی سازمان یافته بودند و این قیام را بر پا داشتند، از توده ی پرولتاریا جدا ماندند... طبقه ی کارگر شهر روال به طور کلی در این مبارزه تنها تماشاگری بی علاقه باقی ماند" (آ. نوبرگ، *قیام مسلحانه*، پاریس، ۱۹۳۱، ص ۷۷۰). در بلغارستان در سپتامبر ۱۹۲۳ هنگامی که ارتجاع افراطی زانکوف، حکومت "رادیکال" دهقانی تحت رهبری استام بیلسکی را سرنگون ساخت، حزب کمونیست کاملاً "بی تفاوت" بر جای ماند. حزب کمونیست پس از آن که فرصت مداخله فعالانه در مبارزه را کاملاً از دست داد، اعضایش تحت تأثیر گرایش های ماجراجویانه قرار گرفتند که در نمودهای پراکنده، شکل عملیات ترور فردی را به خود گرفت. کشتن مرتجعین رسوا و بالاخره انفجار

www.hks-iran.com

کافی است به این واقعیت اشاره شود که رد ماجراجویی انقلابی (پوچیزم) که بالنفسه ضروری است، بدون هیچ گونه کوششی در پاسخ گوئی به این سؤال به عمل آمده است که آیا به عنوان مثال، قیام استونی، و یا بمب گذاری در کلیسای جامع صوفیه در سال ۱۹۲٤، و یا آخرین قیام کانتون بازتاب قهرمانانه ماجراجوئی انقلابی بودند و یا برعکس، عملیات حساب شده استراتژی انقلابی پرولتاریا. یک برنامه ی پیشنهادی که در برخورد به مسائل پراهمیت" پوچیزم" پاسخی به آن ها ندهد فقط یک کار اداری عادی و دیپلماتیک است و نه یک سند استراتژی کمونیستی.

پرواضح است که یک این چنین فرمول بندی انتزاعی و ماوراء تاریخی از مسایل مبارزه ی انقلابی پرولتاریا در برنامه ی پیشنهادی، اتفاقی نیست. علاوه بر سبک بوخارینی برخورد به مسایل به طور کلی به گونه ای ادیبانه، فضل فروشانه، آموزگار منشانه و نه روش فعال انقلابی، دلیل دیگری برای این امر وجود دارد: مؤلفین برنامه ی پیشنهادی به دلایلی که به سادگی قابل فهم اند به طور کلی، ترجیح می دهند که از نزدیک به درس های استراتژیک پنج سال اخیر نپردازند

و لیکن یک برنامه ی عمل انقلابی طبیعتاً نمی تواند تنها چنان مجموعه ای از احکام خشک و مجرد؛ و بدون هیچ گونه رابطه ای با آن چه که در عرض این سال های دوران ساز اتفاق افتاده است مورد بررسی قرار گیرد. البته، یک برنامه نمی بایست به شرح جزئیات رویدادهای گذشته بپردازد، بلکه باید این حوادث را مبدأ قرار داده، خود را بر پایه ی آن ها استوار ساخته، آن ها را

کلیسای جامع صوفیه در آوریل ۱۹۲۵، برخی از واکنش هایی بود که انقلابیون خشمگین به انفعال و فرصت طلبی رهبران کمونیست بلغاری در دوران بسیار حیاتی ۱۹۲۳ از خود نشان دادند. آن ها به اشتباه از طریق عملیات فردی در پی تصحیح ((گذشته)) بودند. این امر در مورد قیام دسامبر ۱۹۲۷ در کانتون هم کاملاً صادق است. به یادداشت شماره ٥٤ مراجعه کنید.

www.hks-iran.com

دربر گرفته، و با آن ها رابطه برقرار سازد. یک برنامه، با موضعی که اتخاذ می کند، باید امکان درک تمام وقایع مهم مبارزه ی پرولتاریا و نیز تمام حقایق مهم مربوط به مبارزه ی ایدئولوژیک داخل کمینترن را فراهم سازد. اگر این امر در باره ی برنامه در کلیت صادق باشد، آن وقت این نکته در رابطه با بخشی از برنامه که خصوصاً به مسأله استراتژی و تاکتیک اختصاص یافته به مراتب صادق تر است. در این جا به گفته ی لنین، علاوه بر آن چه که فتح شده باید هم چنین آن چه که از دست رفته است نیز ثبت شود، چرا که اگر فهمیده و هضم شود، می تواند به فتوحات تبدیل گردد. پیش آهنگ پرولتاریا به کتاب مجموعه بدیهیات احتیاج ندارد بلکه نیازمند کتاب راهنمائی برای عمل است. از این رو ما در این جا مسائل فصل "استراتژیک" را در رابطه نزدیک با تجربیات مبارزات دوره ی بعد از جنگ، به خصوص پنج سال اخیر، سال های اشتباهات غم انگیز رهبری، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۲- ویژگی های اساسی در ذات استراتژی عصر انقلابی و نقش حزب

فصلی که به استراتژی و تاکتیک اختصاص داده شده، با هیچ منطقی، از نظر "استراتژیکی" عصر امپریالیزم را به عنوان عصر انقلابات پرولتاریائی، در تمایز از عصر دوران قبل از جنگ، توصیف نمی کند.

البته، دوران سرمایه داری صنعتی در فصل اول برنامه ی پیشنهادی، به طور کلی، به مثابه "دوران تحولات نسبتاً مداوم و گسترش سرمایه داری در سطح کره ی ارض به وسیله ی تقسیم مستعمرات هنوز به اشغال در نیآمده و تسخیر مسلحانه آن ها" توصیف شده است.

www.hks-iran.com

این توصیف مطمئناً کاملاً ضد و نقیض است و به وضوح از تمامی عصر سرمایه داری صنعتی ایده آلی می سازد، عصری که عصر تشنجات عظیم، جنگ ها و انقلابات بوده و در این زمینه گوی سبقت را از تمامی تاریخ گذشته بشریت ربوده بود. این توصیف ایده آلی ظاهراً لازم بوده است تا ادعای پوچ اخیر مؤلفین برنامه ی پیشنهادی، دائر بر این که در زمان مارکس و انگلس "هنوز این امکان وجود نداشته است" که از قانون انکشاف مرکب و ناموزون بحثی در میان باشد، را تا حدی توجیه کند [٦]. گرچه توصیف تمامی تاریخ سرمایه داری صنعتی تحت عنوان "انکشاف مدوام" نادرست است، در عین حال بی نهایت مهم است که یک دوران خاص اروپائی را مشخص کرد که سال های ۱۸۷۱ تا ۱۹۱٤ و یا حداقل تا ۱۹۰۵ را دربر می گیرد. این عصر انباشت تناقضاتی بود که تا آن جائی که به روابط طبقاتی داخلی اروپا مربوط می شود، تقریباً، هرگز از مرزهای مبارزات قانونی فراتر نرفت، و تا آن جائی که به روابط بین المللی مربوط می گردد، خود را با چارچوب یک صلح مسلح منطبق نمود. این عصر، عصر منشاء توسعه و تثبیت بین الملل دوم بود، که نقش مترقی تاریخی آن با انفجار جنگ امپریالیستی کاملاً به پایان رسید.

---

[٦] - استالین در گزارش مورخ نوامبر ۱۹۲٦ خود به کنگره ی پانزدهم حزب کمونیست اتحاد شوروی گفت: "ببینیم مارکسیست های اولیه، مثلاً در سال های دهه ی چهل و یا پنجاه و شصت سده ی گذشته راجع به این مسأله ((امکان ایجاد سوسیالیزم در یک کشور)) چه نظری داشتند؟ در آن زمان سرمایه داری انحصاری هنوز انکشاف نیافته بود. قانون انکشاف نابرابر سرمایه داری هنوز کشف نشده بود و نمی توانست هم کشف شده باشد. به این دلیل، مسأله ی پیروزی سوسیالیزم در یک کشور، به مانند زمان حاضر، از اهمیت چندانی برخوردار نبود. همه ی مارکسیست ها، از مارکس و انگلس به بعد جملگی بر این عقیده بودند که سوسیالیزم غیرممکن است که در یک کشور واحد به پیروزی برسد؛ آن ها وقوع هم زمان انقلاب را در چند کشور، دست کم در چند کشور کاملاً پیش رفته و متمدن ضروری می دانستند. و در آن زمان هم چنین نکته ای درست بود." (I.P.C جلد ٦، شماره ۷۷، ۲۰ نوامبر، ۱۹۲٦، ص ۱۳۲۰).

www.hks-iran.com

سیاست، به عنوان یک نیروی توده ای تاریخی، همیشه با تأخیر به دنبال اقتصاد قدم بر می‌دارد. لذا، در حالی که دوران سلطه ی سرمایه مالی و انحصارات تراست ها، در اواخر سده ی نوزدهم شروع شد، عصر جدید در سیاست جهانی ابتدا با جنگ امپریالیستی، انقلاب اکتبر، و بنیان گذاری بین الملل سوم آغاز گشت.

خصلت انفجاری این عصر جدید، با تحولات ناگهانی جذرومدهای سیاسی آن، با تشنجات مداوم طبقاتی اش بین فاشیزم و کمونیزم، در این حقیقت خلاصه می شود که نظام سرمایه داری جهانی به نقد خود را تحلیل برده و دیگر در مجموع قادر به پیش رفت نیست. این همه بدین معنی نیست که رشته های منفردی از صنعت و کشورهای منفرد- حتی با سرعت بی سابقه- قادر به پیش رفت نیستند. معهذا، چنین توسعه ای به قیمت عدم رشد سایر رشته های صنعت و سایر کشورها صورت می گیرد و خواهد گرفت. هزینه های‌نظام تولیدی سرمایه داری جهانی، درآمد جهانیش را به میزان روزافزون می بلعد. و از آن جائی که اروپا، که به سلطه بر جهان عادت کرده، با رخوت ناشی از رشد سریع و تقریباً بدون وقفه خود در دوران قبل از جنگ، اکنون شدیدتر از هر قاره ی دیگری با توازن جدید نیروها، تقسیم جدید بازار جهانی، و تناقضاتی که با جنگ عمیق تر گشته، مواجه است، دقیقاً در اروپاست که گذار از عصر "ارگانیک" به عصر انقلابی، به خصوص بسیار شدید بود.

البته، از دیدگاه نظری، حتی فصلی جدید از یک رشد *کلی* سرمایه داری در قوی ترین، مسلط ترین و مهم ترین کشورها غیرممکن نیست. برای این منظور اما سرمایه داری ناگزیر خواهد بود که بر موانع عظیمی چه از نوع

www.hks-iran.com

طبقاتی و چه از نوع بین الدولی فایق آید. ((سرمایه داری)) ناگزیر خواهد بود که برای مدتی طولانی انقلاب پرولتاریائی را خفه کند، چین را به زنجیر بردگی کامل بکشاند، جمهوری شوروی را سرنگون سازد و غیره. ما هنوز از تمامی این ها بسیار به دور هستیم. امکانات در نظریه به ندرت با احتمالات سیاسی مطابقت می کند. طبیعتاً این تا حد زیادی نیز به ما، یعنی به استراتژی انقلابی کمینترن، بستگی دارد. در تحلیل نهائی، حساب این مسأله در مبارزه ی نیروهای بین المللی تسویه خواهد شد. در عصر حاضر، که این برنامه نیز برای آن به وجود آمده، هنوز رشد سرمایه داری در مجموع، با تضادها و موانع باورنکردنی رو به روست و دیوانه وار با آن ها مقابله می کند. به طور مشخص این ها شرایطی هستند که به عصر ما خصلت انقلابیش، و به انقلاب خصلت مداومش را می بخشند.

خصلت انقلابی دوران ما در این امر نهفته نیست که در هر لحظه ی مشخص انجام انقلاب، یعنی تسخیر قدرت ممکن می باشد. خصلت انقلابی این عصر در نوسانات ژرف و تند و انتقال مکرر و ناگهانی از شرایط انقلابی قریب الوقوع نهفته است، به عبارت دیگر حزب کمونیست را به تسخیر قدرت توانا می سازد، و ((تغییر این شرایط)) به پیروزی ضدانقلاب فاشیستی و یا شبه فاشیستی، تبدیل همین ((رژیم ضدانقلابی)) به یک رژیم موقتی بینابینی (''اتحاد چپ''، دخول و سپس شدت گرفتن فوری تضادها تا بالاترین درجه ی خود و دوباره مطرح شدن مسأله تسخیر قدرت خواهد انجامید.

در طول آخرین دهه قبل از جنگ چه ((شرایطی)) را در اروپا در مقابل داشتیم؟ در قلمرو اقتصاد، رشد عظیم نیروهای تولیدی به هم راه نوسانات ''طبیعی ''موقتی. در قلمرو سیاست، رشد سوسیال- دموکراسی به قیمت

www.hks-iran.com

لیبرالیزم و "دموکراسی" با نوساناتی کاملاً ناچیز. به عبارت دیگر، یک روند تشدید شیوه دار تضادهای اقتصادی و سیاسی، و از این نظر، ایجاد شرایط لازم برای انقلاب پرولتاریائی.

در اروپای بعد از جنگ چه ((شرایطی)) در مقابل داریم؟ در زمینه ی اقتصاد، توقف و گسترش متناوب و نامنظم تولید، که علی رغم موفقیت های عظیم تکنیکی در برخی از شاخه های صنعت، به طور کلی ((تولید)) قبل از جنگ در نوسان است. در زمینه ی سیاست، تغییرات نامنظم اوضاع سیاسی به چپ و به راست. واضح است که چرخش های سریع در اوضاع سیاسی، در عرض یک، دو و یا سه سال، نه به علت دگرگونی عوامل اساسی اقتصادی، بلکه ناشی از عوامل کاملاً روبنائی می باشد، و بدین ترتیب بیانگر بی ثباتی بیش از حد کل نظام می باشد، نظامی که پایه هایش به علت تضادهای آشتی ناپذیر پوسیده اند.

این است تنها منبعی که از آن اهمیت کامل استراتژی انقلابی، در تمایز از تاکتیک سرچشمه می گیرد. و از این منبع است که اهمیت نوین حزب و رهبری آن، ناشی می گردد.

برنامه ی پیشنهادی خود را به تعریف صرفاً چهروار ((فرمال)) حزب (پیش آهنگ، نظریه ی مارکسیزم، تبلور تجربیات و غیره) محدود می کند، تعاریفی که ممکن بود در یک برنامه ی سوسیال- دموکراسی چپ پیش از جنگ چندان بد به نظر نرسد. و لیکن، امروزه به کلی ناپسندیده است.

در دوره ی سرمایه داری رشد یابنده حتی بهترین رهبری حزب نمی توانست بیش از تسریع در تشکیل حزب کارگران اقدامی به عمل آورد. برعکس، اشتباهات رهبری می توانست تکوین این فراشد را کُند گرداند. شرایط عینی

www.hks-iran.com

انقلاب پرولتاریائی به تدریج آماده گشت، و فعالیت حزب خصلت تدارکاتی کسب نمود.

امروزه برعکس، هر چرخش سریع شرایط سیاسی به چپ، تصمیم گیری را برعهده ی حزب انقلابی می گذارد. هر آینه حزب انقلابی‌فرصت شرایط بحرانی را از دست بدهد، این شرایط به حالت متضادش متحول می گردد. در تحت این شرایط نقش رهبری حزب اهمیت استثنائی می یابد. سخنان لنین دایر بر این که دو یا سه روز می تواند سرنوشت انقلاب جهانی را تعیین کند در عصر بین الملل دوم تقریباً نامفهوم بود. برعکس در عصر ما، این سخنان لنین در همه ی موارد به استثناء انقلاب اکتبر، همواره از جهت منفی تأیید شده اند. تنها بر زمینه ی این شرایط کلی، موقعیت استثنائی ای که کمینترن و رهبری آن در رابطه با کل مکانیزم عصر تاریخی کنونی اشغال می کند، قابل درک می گردد.

به روشنی می توان درک کرد که علت اساسی و اولیه -به اصطلاح "ثبات"- در تضادی نهفته است که از یک سو بین بی نظمی عمومی اقتصادی و موقعیت اجتماعی اروپای سرمایه داری و شرق مستمعره، و از سوئی دیگر ضعف، عدم آمادگی، تزلزل احزاب کمونیست و اشتباهات بزه کارانه رهبری شان وجود دارد.

این یک ثبات کذائی -که از آسمان افتاده باشد- نیست که گسترش شرایط انقلابی ۱۹-۱۹۱۸ و یا سال های اخیر را متوقف ساخته است. بلکه برعکس، شرایط انقلابی ای که مورد بهره برداری قرار نگرفت به متضادش متحول شد و برای بورژوازی فرصتی تضمین نمود تا نسبتاً موفقیت آمیز برای ایجاد ثبات مبارزه کند. تشدید تناقضات این مبارزه برای "برقراری ثبات" و یا

www.hks-iran.com

به عبارت بهتر، مبارزه برای حیات طولانی تر و توسعه سرمایه داری، در هر مرحله جدیدی، شرایط را برای طغیان های جدید طبقاتی و بین المللی آماده ساخت. یعنی، برای شرایط جدید انقلابی که رشد آن کاملاً به احزاب پرولتاریائی بستگی دارد.

در دوره انکشاف کُند ارگانیک ((سرمایه داری)). عامل ذهنی نقشی درجه دوم دارد. و بدین خاطر است که ضرب المثل های گوناگون درباره ی مکتب تدریجی نظیر: "آهسته ولی مطمئن" و "نباید مشت به درفش کوبید" و غیره رایج می گردد. ضرب المثل هائی که چکیده دانش تاکتیکی یک عصر ارگانیک -که بیم دارد از روی "مراحل جهش کند"- را در خود خلاصه می کند. ولی به مجرد این که شرایط عینی فراهم گردد، کلید حل تمامی مسائل فراشد تاریخی به عامل ذهنی، یعنی حزب انتقال می یابد. اپورتونیزم که آگاهانه و یا ناآگاهانه برای تحقق الهامات دوران پیشین می کوشد، همواره تمایل دارد که به نقش عامل ذهنی، یعنی اهمیت حزب و رهبری انقلابی کم بهاء دهد. این نقات به تمامی در طول مباحثات در مورد درس های اکتبر آلمان، کمیته ی انگلو- روسی، و انقلاب چین فاش شد. گرایش فرصت طلب در تمام این موارد و نیز در موارد کم اهمیت تر دیگر، با اتخاذ راهی که تنها به "توده ها" تکیه می کند و در نتیجه مسأله ی "سران" رهبری انقلابی را کاملاً خوار می شمرد، ماهیت خود را آشکار ساخت. یک چنین برخوردی، که به طور کلی نادرست است، در عصر امپریالیزم اثرات مرگ آور حتمی به بار می آورد.

انقلاب اکتبر نتیجه ی روابط ویژه ی نیروهای طبقاتی در روسیه و جهان، و انکشاف ویژه آن ها در فراشد جنگ امپریالیستی بود. این مسأله برای یک

www.hks-iran.com

مارکسیست جزئی از الفباست. معهذا، هیچ گونه تناقضی بین مارکسیزم و مطرح نمودن یک چنین سؤالی وجود ندارد که مثلاً: اگر لنین به موقع به روسیه نمی رسید آیا ما در اکتبر قدرت را تسخیر می کردیم؟ شواهد بسیاری وجود دارد که ما احتمالاً قادر به تسخیر قدرت نمی بودیم. مقاومت سران حزب- که اتفاقاً بیشتر آن ها، همان کسانی هستند که سیاست های امروز را تعیین می کنند- حتی تحت رهبری لنین نیز شدید بود. و بدون لنین، بی تردید، به مراتب شدیدتر هم می بود. امکان داشت که حزب نتواند به موقع خط سیاسی لازم را اتخاذ کند، و زمان بسیار کمی هم باقی مانده بود. در چنین مواقعی، در پاره ای موارد چند روز نقش تعیین کننده ای دارند. توده های زحمت کش در واقع با قهرمانی های درخشان از پائین فشار وارد می آوردند. و لیکن بدون یک رهبری متکی به نفس که آگاهانه ((توده ها را)) به طرف هدف رهبری کند، حصول پیروزی، احتمال کمی می توانست داشته باشد. به هر حال،در این اثناء بورژوازی قادر می گشت که پتروگراد را تسلیم آلمانها کرده، و بعد از فرونشاندن قیام پرولتاریائی می توانست قدرت خود را دوباره و به احتمال زیاد به شکل بناپارتیزم، توسط یک صلح جداگانه با آلمانها و سایر اقدامات دیگر، تحکیم بخشد. امکان داشت که تمام خط سیر حوادث برای چند سالی جهت دیگری طی کند.

در انقلاب آلمان سال ۱۹۱۸، در انقلاب مجارستان سال ۱۹۱۹، در جنبش پرولتاریائی ایتالیا سال ۱۹۲۰، در اعتصاب عمومی انگلستان سال ۱۹۲۶، در قیام وین سال ۱۹۲۷، و در انقلاب چین سال های ۲۷- ۱۹۲۵- در همه جا، همان تناقض سیاسی کل دهه ی گذشته، اگر چه در مراحل مختلف و به اشکال گوناگون، ظاهر گشت. در شرایطی انقلابی از نظر عینی آماده -آماده نه

www.hks-iran.com

فقط در رابطه با پایه های اجتماعی آن، بلکه به کرات از جنبه ی روحیه پیکارجوئی توده ها-، عامل ذهنی، یعنی، یک حزب انقلابی توده ای، یا وجود نداشت و یا این حزب فاقد رهبری دوراندیش و متهور بود.

البته، ضعف احزاب کمونیست و رهبری آن ها از آسمان نازل نشد، بلکه این ضعف محصول تمامی گذشته ی اروپاست. و لیکن احزاب کمونیست می توانستند در هنگام وجود تناقضات انقلابی عینی موجود با سرعت زیادی رشد یابند به شرط آن که یک رهبری صحیح از جانب کمینترن این فرآشد رشد را به جای کُند کردن تسریع می نمود. اگر تضاد، به طور کلی، مهم ترین عامل پیش رفت است پس درک روشن از تضاد بین آمادگی انقلابی شرایط عینی (علی رغم جذرومدهای آن)، و عدم آمادگی حزب بین المللی پرولتاریا اینک می باید عامل پیش رفت کمینترن و یا حداقل بخش های اروپائی آن شود.

بدون درک دیالکتیکی وسیع و جامع عصر حاضر، به مثابه عصر تحولات سریع، آموزش واقعی احزاب جوان، رهبری استراتژیکی صحیح مبارزات طبقاتی، ترکیب صحیح تاکتیک ها، و بالاتر از همه، تجدید تسلیح سریع دلیرانه و قاطع در نقاط عطف متوالی شرایط، غیرممکن می گردد. درست در چنین نقاط عطف غیرمترقبه ای ست که در پاره ای مواقع دو و یا سه روز سرنوشت انقلاب جهانی را برای سال های آینده تعیین می کند.

آن فصل از برنامه ی پیشنهادی که به استراتژی و تاکتیک اختصاص دارد، از مبارزه ی حزب برای پرولتاریا، *به طور کلی*، و از اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه، *به طور کلی*، صحبت می کند. و لیکن به هیچ وجه خصلت ویژه و آهنگ درونی عصر حاضر را تشریح نمی کند. از دیدگاه نظری، بدون حلاجی

www.hks-iran.com

این ((مطالب))، و از دیدگاه سیاسی، بدون "درک" آن ها، یک رهبری واقعی انقلابی ناممکن می گردد.

دلیل این که چرا این فصل ((از برنامه))، از ابتدا تابه انتها این چنین عاری از محتوا و ورشکسته است، نکات فوق الذکر می باشند.

۳- کنگره ی سوم و تداوم فرآیند انقلابی از دیدگاه لنین و از دیگاه بوخارین

انکشاف ((اوضاع)) سیاسی اروپای بعد از جنگ را می توان در سه دوره متمایز نمود. اولین دوره از سال ۱۹۱۷ تا سال ۱۹۲۱ ادامه داشت، دومین دوره از مارس ۱۹۲۱ تا اکتبر ۱۹۲۳، و سومین دوره از اکتبر ۱۹۲۳ تا اعتصاب عمومی انگلستان، و حتی تا زمان حاضر.

جنبش انقلابی توده ها در دوران بعد از جنگ به اندازه ی کافی نیرومند بود که بورژوازی را سرنگون سازد لیکن کسی نبود که به این سرنگونی تحقق بخشد. سوسیال دموکراسی، که رهبری سازمان های سنتی‌طبقه ی کارگر را در دست داشت، تمام کوشش خویش را در راه نجات رژیم های بورژوائی به کار گرفت. هنگامی که ما در آن زمان در انتظار تسخیر فوری قدرت توسط پرولتاریا بودیم، حساب می کردیم که یک حزب انقلابی در آتش جنگ داخلی به سرعت رشد خواهد کرد این دو شرط هم زمان به وقوع نپیوستند. لیکن پیش از آن که احزاب کمونیست، در مبارزه با سوسیال دموکراسی، رشد کرده و آماده شوند تا رهبری انقلاب را به دست گیرند موج انقلابی دوران بعد از جنگ فروکش کرد.

www.hks-iran.com

در مارس سال ۱۹۲۱، حزب کمونیست آلمان سعی نمود تا از موج انقلابی در حال افول استفاده برده، دولت بورژوائی را با یک ضربه سرنگون سازد. در این مورد، انگیزه نجات اتحاد شوروی رهنمود کمیته ی مرکزی ((حزب کمونیست)) آلمان بود (نظریه ی سوسیالیزم در یک کشور در آن زمان هنوز اعلام نشده بود). و لیکن روشن گشت که اراده ی رهبری و نارضایتی توده ها برای پیروزی کافی نیست. باید پاره ای از دیگر شرایط لازم؛ مهم تر از همه، ارتباط نزدیک بین رهبری و توده ها و اعتماد توده ها به رهبری را فراهم ساخت. در آن زمان این شرط موجود نبود.

کنگره ی سوم کمینترن شاخصی بود که اولین دوره را از دوره ی بعدی متمایز می ساخت. این کنگره این واقعیت را روشن ساخت که منابع احزاب، از نظر سیاسی و هم چنین سازمانی، برای تسخیر قدرت بسنده نبود. این کنگره شعار *"به سوی توده ها"* را برافراشت، یعنی، به سوی تسخیر قدرت از طریق *جلب از پیش توده ها*، براساس زندگی و مبارزه ی روزانه. چرا که در عصر انقلابی هم، توده ها به زندگی روزمره ی خود، هر چند با روشی نسبتاً متفاوت، ادامه می دهند.

در کنگره فرمول بندی مسأله به شکل فوق با مقاومت شدیدی مواجه شد، مقاومتی که از دیدگاه نظری از بوخارین ملهم می شد. آن زمان او برداشت خاص به خود را ازانقلاب مداوم داشت نه نظریه ی مارکس را. "از آن جائی که سرمایه داری خودش را به تحلیل برده است، لذا پیروزی باید از طریق حملات بی وقفه انقلابی به دست آید". موضع بوخارین همیشه خودش را در این شکل قیاسی خلاصه می کند.

www.hks-iran.com

طبیعتاً، من هرگز در باور به این نوع بوخارینی نظریه ی انقلاب "مداوم" ((با او)) سهیم نبوده ام، باوری که به زعم آن، هیچ گونه وقفه، دوره ی سکون، عقب نشینی، خواست های انتقالی، یا امثال آن، در فراشد انقلاب قابل تصور نیست. برعکس، از نخستین روزهای انقلاب اکتبر، من علیه این کاریکاتور انقلاب مداوم جنگیده ام.

هنگامی که من، و هم چنین لنین، از ناسازگاری بین روسیه شوروی و امپریالیزم سخن می گفتیم، آن انحنای عظیم استراتژیک را در مدنظر داشتیم، و نه نوسانات تاکتیکی آن . برعکس، بوخارین، قبل از استحاله به متضاد خویش، مداوماً یک کاریکاتور مکتب وارانه از مفهوم مارکسیستی انقلاب مداوم را توضیح می داد.

بوخارین در روزهای "کمونیزم چپ"[۷] خویش بر این عقیده بودکه انقلاب نه عقب نشینی و نه مصالحه ی موقت با دشمن را مجاز نمی داند مدت ها بعد از ماجرای صلح برست لیتوفسک، که در آن مورد موضع من هیچ وجه

---

[۷]- اوایل سال ۱۹۱۸ بوخارین و گروهش با امضاء قرارداد صلح برست لیتوفسک با امپریالیست آلمان، به دلیل زیرپا گذاردن اصول، مخالف بودند و به جای آن جنگ انقلابی تا به آخر را تبلیغ می کردند. *کمونیست های* چپ یعنی، رادک، کرستینسکی، اوسینسکی، ساپرانف، یاکوولف، ام. ان. پوکروسکی، پیاتاکف، پرابراژنسکی، و.اسمیرنف، بابیوف، یا روسلاوسکی و دیگران نشریه خودشان را *(کمونیست مسکو)* منتشر کردند و در آن لنین و هوادارانش را به خاطر خیانت به انقلاب به نفع آلمان ها و کولاک ها محکوم کردند. بوخارین نه تنها نوشت که حکومت شوروی (پس از صلح برست لیتوفسک) تنها یک حکومت تشریفاتی است، بلکه کاشف به عمل آمد که سوسیال رولوسیونرهای چپ، که مخالف امضاء قرارداد صلح بودند، و کمونیست های چپ برنامه ای طرح ریخته بودند که لنین را به زندان بیافکنند، شورای کمیساریای خلق جدیدی تشکیل دهند و جنگ انقلابی علیه آلمان ها را سازمان دهند. نامه ای به تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۲۳ توسط ۹ تن از رهبران سابق *کمونیست های* چپ در *پراودا* به چاپ رسیده بود که گزارشی را تأیید می کرد که طی آن کامکف و پروشیان اس. آر به رادک و پیاتاکف در سال ۱۹۱۸ روی آورده بودند تا لنین را از میان برداشته و یک حکومت "چپ تر" را مستقر سازند. هر چند این واقعه نشان می دهد که کشمکش بسیار حاد بود، لیکن اپوزیسیون برست- لیتوفسک در طی یک سال منحل گردید.

www.hks-iran.com

اشتراکی با موضع بوخارین نداشت، او ((بوخارین)) به هم راه تمامی جناح ماوراء چپ کمینترن آن زمان از خط سیاسی روزهای مارس ۱۹۲۱ در آلمان[۸] پشتیبانی کرده، عقیده داشت که هر آینه پرولتاریای اروپا "برانگیخته" نشود و اگر یک انفجار انقلابی جدید به وجود نیاید، شوروی با خطر انهدام مواجه خواهد شد. آگاهی از این که خطرات واقعی عملاً قدرت شوروی را تهدید می کرد مانع از این نشد که در کنگره ی سوم من دوشادوش

---

[۸]- فراخوانی که حزب کمونیست آلمان در مارس ۱۹۲۱، در رابطه با مبارزات جاری در آلمان مرکزی، برای قیام مسلحانه به منظور تسخیر قدرت داد، جلوه مستقیم "نظریه ی تهاجم" بود که مشوقان اصلی اش در کمینترن بوخارین و تا درجه ی کمتری زینوویف بودند. رهبری حزب نه تنها اعضایش را در یک عمل بی ثمر نظامی ای درگیر ساخت که به خاطر این که توسط اقلیت کوچکی از طبقه ی کارگر انجام می گرفت از قبل محکوم به شکست بود، بل پس از شکست عملیات ماه مارس ادعا کرد که در اولین فرصت مناسب این عمل را دوباره تکرار خواهد کرد. ماورای چپ ها ادعا می کردند که این عملیات طبقه ی کارگر را تکان خواهد داد و هر بار آن ها را برای تشکیل نیروئی عظیم تر بسیج خواهد کرد که سرانجام به براندازی حکومت سرمایه داری منتهی خواهد شد. "اگر پرسیده شود که عملیات ماه مارس واقعاً چه چیز نوینی دربر داشت، باید پاسخ داده شود که: دقیقاً همان چیزی که مخالفین ما به خاطرش ما را سرزنش خواهند کرد، یعنی این که حزب به مبارزه ای کشیده شد بی آن که در باره ی این که چه کسی از آن پیروی خواهد کرد احساس مسئولیت کرده باشد". (ا. ماسلو، *انترناسیونال*، برلین، ۱۹۲۱، ص ۲۵٤). "عملیات ماه مارس به مثابه عمل منفرد حزب جنایتی علیه پرولتاریاست- تا این جا مخالفین ما برحق اند- لیکن تهاجم ماه مارس به مثابه مقدمه ای بر یک سلسله عملیات برای قیام مداوم در واقع وفاداری به آرمان رهایی پرولتاریا است" (ا. تالهایمر، *تاکتیک و سازمان دهی تهاجم انقلابی*، برلین، ۱۹۲۱، ص ٦). "بنابر این، شعار حزب چیزی جز تهاجم، تهاجم به هر قیمت، با تمام وسایل، در هر موقعیتی که امکانات جدی برای موفقیت دربر دارد، نمی تواند باشد" (هایدر، *همان جا*، ص ۲۲). سومین کنگره ی کمینترن، در برخورد با این مسأله تقریباً در شرف انشعاب بود. اکثر نمایندگان و رهبران پشتیبان جناح بوخارین بودند. در میان آن ها په پر ((پوگانی)) و راکوزی، که عملیات ماه مارس را رهبری کرده بودند، هم چنین بلاکون، مونزنبرگ، تالهایمر، فرولیش، اکثر ایتالیائی ها و غیره نیز بودند. لنین که با اقامه ی دلیل خود را در "جناح راست کنگره" قرار داده بود تهدید کرد که چنان چه پشتیبانان بوخارین و ((نظریه)) "تهاجم" چنین نظری را ارائه دهند، انشعاب خواهد کرد. با پشتیبانی تروتسکی و از طریق رادک که نقش میانجی را بازی می کرد زینوویف و بوخارین در هیئت نمایندگی شوروی رأی نیاوردند و در نتیجه نظریات لنین در آن روز مطرح شد. تزهای کنگره ی سوم و شعار "به سوی توده ها!" که سیاست کلی جبهه ی واحد را- که در کوتاه زمانی پس از آن اتخاذ شد- ارائه می داد، ضربه ای قاطع به چپ ها وارد آورد. و برای مدتی طولانی به روحیات "پوچیستی" در بین الملل پایان بخشید.

www.hks-iran.com

لنین از دست یازیدن به یک جنگ آشتی ناپذیر علیه این تقلید مسخره پوچیستی از مفهوم مارکسیستی انقلاب مداوم خودداری نکنم. در طول کنگره ی سوم، ما ده ها بار به چپ روهای ناشکیبا اعلام کردیم: "برای نجات ما زیاد عجله به خرج ندهید، بدین طریق شما تنها خود را از بین می برید و در نتیجه ((شرایط)) نابودی ما را نیز فراهم می کنید. راه مبارزه به خاطر توده ها را به گونه ای شیوه دار تعقیب کنید تا به این ترتیب به ((مرحله)) مبارزه برای ((کسب)) قدرت برسید. ما به پیروزی شما محتاجیم، و نه به آمادگی شما برای مبارزه در شرایط نامساعد. ما به کمک‌تپ از عهده حفظ خود در جمهوری شوروی بر می آییم و به جلو خواهیم راند. شما، اگر نیروهای خود را دور هم گرد آورید و اگر از شرایط مساعد بهره گیرید، باز هم فرصت آن را خواهید داشت که در لحظه مناسب به کمک ما بشتابید".

با وجود اینکه این ((کنگره)) بعد ار کنگره ی دهم حزب ((کمونیست شوروی))، که تشکیل جناح را ممنوع کرده بود برگزار شد، معهذا در آن زمان لنین ابتکار تشکیل هسته ای از سران یک جناح جدید برای مبارزه علیه ماوراء چپ ها، که در آن زمان قوی بودند، را در دست گرفت. در کنفرانس خصوصی مان، لنین صریحاً مسأله چگونگی اجرای مبارزه بعدی را در صورتی که کنگره ی سوم نظریه ی بوخارین را بپذیرد، مطرح نمود. "جناح" ما در آن زمان فقط به دلیل این که مخالفین ما در طول کنگره به اندازه ی قابل ملاحظه ای "آب رفتند" گسترش بیشتری نیافت.

البته، بوخارین بیشتر از هر کس دیگری به جانب چپ مارکسیزم چرخید. در همین کنگره ی سوم، و بعدها نیز، او مبارزه علیه نظریه مرا رهبری نمود، نظریه ی من عبارت از این بود که: یک دوره ی موقتی بهبود اقتصادی،

www.hks-iran.com

ناگزیر در اروپا به وجود خواهد آمد؛ و علی رغم یک سری شکست پرولتاریا، من به دنبال این دوره بهبودی اجتناب ناپذیر، نه یک ضربه به انقلاب بلکه تحرک جدیدی در مبارزات انقلابی را انتظار داشتم. بوخارین که بر نظریه ی مکتبی مداومت بحران اقتصادی و انقلاب به طور کلی ایستادگی می کرد. بر سر این نظریه به یک مبارزه ی طولانی علیه من دست یازید، تا این که سرانجا موقایع او را، مثل همیشه با تأخیر، مجبور کرد تا اشتباه خود را تصدیق کند.

در کنگره های سوم و چهارم، بوخارین علیه سیاست جبهه ی واحد و خواست های انتقالی مبارزه نمود. این امر از درک مکانیکی او از تداوم مراحل انقلابی سرچشمه می گرفت.

مبارزه بین این دو روند، یعنی، مفهوم مرکب مارکسیستی خصلت مداوم انقلاب پرولتاریائی و تقلید مکتب وارانه از مارکسیزم، که به هیچ وجه نیرنگی شخصی از جانب بوخارین نبود، را می توان از طریق دنبال کردن یک سری مطالب دیگر، از کوچک گرفته تا بزرگ، رد گیری نمود. لیکن این کاری زائد است. موضع امروزی بوخارین اساساً همان مکتب گرائی ماوراء چپ در مورد "انقلاب مداوم" می باشد، این بار فقط پشت و رو شده است. برای نمونه اگر بوخارین تا سال ۱۹۲۳ بر این‌عقیده بود که بدون یک بحران اقتصادی مداوم و یک جنگ داخلی مداوم در اروپا، جمهوری شوروی نابود خواهد شد، امروز او نسخه ی ساختن سوسیالیزم، اصولاً بدون انقلاب جهانی را کشف کرده است. البته، این حقیقت که رهبران فعلی کمینترن به دفعات ماجراجوئی دیروزی شان را با مواضع فرصت طلبانه امروزی شان ترکیب

www.hks-iran.com

می کنند، به هیچ وجه مداومت درهم برهم بوخارینیستی را اصلاح نمی کند و نیز بالعکس آن.

کنگره ی سوم چراغ راهنمای مهمی بود، درس های آن هنوز حیاتی و ثمربخش است. کنگره ی چهارم صرفاً این درس ها را مشخص نمود. شعار کنگره ی سوم فقط *"به سوی توده ها!"* نبود بلکه: *"به سوی قدرت از طریق جلب از پیش توده ها!"* بود. بعد از آن که جناحی که توسط لنین رهبری می شد (که او آن را اشارتاً به عنوان جناح "راست" توصیف کرد) مجبور گشت سرسختانه در تمام مدت در برابر کل کنگره ایستادگی کند، لنین در آخر کنگره یک کنفرانس خصوصی ترتیب داد و در آن پیش گوئی کنان اخطار کرد: "فراموش نکنید، تنها مسأله، شروع با یک دورخیز خوب برای پرش انقلابی است. مبارزه برای جلب توده ها مبارزه برای قدرت است".

رویدادهای سال ۱۹۲۳ نشان داد که این موضع لنینیستی، نه تنها توسط "کسانی که رهبری می شوند" بلکه هم چنین توسط بسیاری از رهبران هم، درک نشد

٤- حوادث سال ۱۹۲۳ آلمان و درس های ((انقلاب)) اکتبر

رویدادهای سال ۱۹۲۳ آلمان نقطه ی عطفی در سیر تحول، و سرآغاز دوره ای جدید، دوره ی بعد-از- لنینیستی، در کمینترن است. اشغال منطقه ی روهر توسط سربازان فرانسوی در اوایل سال ۱۹۲۳، بازگشت اروپا به هرج و مرج جنگی را اعلام نمود گرچه دومین مرحله ی این بیماری به‌طور غیرقابل مقایسه ای از اولین حمله ی آن ضعیف تر بود، معهذا از همان ابتدا انتظار پیامدهای شدید انقلابی می رفت چرا که این حمله اندام داخلی به نقد

www.hks-iran.com

فرتوت آلمان را فرا گرفته بود. رهبری کمینترن این مطلب را به موقع مناسب مورد توجه قرار نداد. حزب کمونیست آلمان هم چنان به‌دنباله روی از برداشت یک طرفه ی شعار کنگره ی سوم- که شدیداً ((حزب آلمان)) را از راه خطرناک پوچیزم بر حذر داشته بود- ادامه می داد. ما هم اکنون در بالا اظهار داشتیم که در عصر تحولات ناگهانی کنونی قابلیت احساس کردن ضربان نبض شرایط سیاسی در لحظه ی مناسب، به منظور دریافت پیش آمد محتمل الوقوع ناگهانی و چرخانیدن سکان در موقع مقتضی، مهم ترین مشکل یک رهبری انقلابی است. چنین کیفیاتی در یک رهبری انقلابی تنها با یاد کردن سوگند وفاداری به آخرین بخش نامه ی کمینترن به دست نمی آید. بلکه اگر شرائط نظری لازم فراهم باشد، ((چنین کیفیاتی)) به مدد تجارب فردی و انتقاد از خود واقعی، قابل حصولند. چرخش سریع از تاکتیک های روزهای مارس ۱۹۲۱ به یک فعالیت انقلابی شیوه دار در نشریات، اجتماعات، اتحادیه ها و پارلمان کاری آسان نبود. بعد از آن که بحران این چرخش از سرگذشت، خطر رشد یک انحراف جدید یک طرفه با خصلتی کاملاً متضاد برخاست. مبارزه ی روزمره برای جلب توده ها تمام توجهات را به خود معطوف می دارد، روال عادی تاکتیکی خود را به وجود می آورد، و توجهات را از وظایف استراتژیک، که از دگرگونی در شرایط عینی سرچشمه می گیرد، منحرف می سازد.

در تابستان سال ۱۹۲۳، اوضاع داخلی آلمان، به خصوص در رابطه با ورشکستگی تاکتیک مقاومت منفی، خصلتی فاجعه انگیز پیدا کرد. کاملاً روشن گردید که بورژوازی آلمان تنها در صورتی قادر است که از این شرایط "درمان ناپذیر" جان سالم به در برد که حزب کمونیست از درک به موقع اوضاع "درمان ناپذیر" عاجز بماند و در نتیجه گیری انقلابی لازم قصور

www.hks-iran.com

ورزد به هر رو، این دقیقاً حزب کمونیست بود که با کلیدی که در دست داشت، در را به روی بورژوازی گشود.

چرا انقلاب آلمان به پیروزی نیانجامد؟ دلایل این شکست را باید تماماً در تاکتیک ها، و نه در شرایط موجود آن زمان جستجو کرد. در این جا نمونه ی کلاسیک از دست دادن یک موقعیت انقلابی در برابر ما است. پرولتاریای آلمان پس از آن چه که در سال های اخیر پشت سر گذارده بود، تنها در صورتی به یک نبرد قطعی کشانیده شد که هر آینه متقاعد می گردید که این بار مسأله قاطعانه حل می گردد و حزب کمونیست برای این مبارزه آمادگی داشته، و قادر به کسب پیروزی می باشد.این حزب کمونیست این چرخش را مرددانه و بعد از یک تأخیر طولانی به اجرا گذاشت. نه تنها جناح راست، بلکه جناح چپ ((درحزب)) نیز، علی رغم این که با یکدیگر به سختی جنگیده بودند، به فراشد انکشاف انقلاب تا سپتامبر- اکتبر ۱۹۲۳ نسبتاً به گونه ای قدری گرایانه می نگریستند.

اکنون بعد از وقوع رویدادها، تنها یک فضل فروش، و نه یک انقلابی در پی تحقیق این خواهد بود که در صورت وجود یک سیاست صحیح تا چه حد تسخیر قدرت "تضمین شده" می بود. ما خود را به نقل یک شاهد برجسته از *پراودا* که حاوی این نکته است محدود می کنم، گواهی که کاملاً اتفاقی و بی نظیر است چرا که در تناقض کامل با تمامی مواضع دیگر این ارگان است.

"در ماه مه ۱۹۲٤، زمانی که مارک آلمان تثبیت شده و بورژوازی به درجه ی معینی از قوام دست یافته بود، بعد از آن که طبقه ی متوسط و خرده بورژوازی به ملی گرایان روی آورده بودند، بعد از یک بحران عمیق در

www.hks-iran.com

حزب، و بعد از شکست فاحش پرولتاریا، اگر بعد از این همه کمونیست ها باز هم توانستند ۳/۷۰۰/۰۰۰رأی به دست آورند، لذا بدیهی است که در اکتبر ۱۹۲۳، هنگام بحران اقتصادی بی سابقه، هنگام تجزیه ی کامل طبقات متوسط، هنگام سردرگمی وحشت ناک در صفوف سوسیال- دموکراسی ناشی از تناقضات شدید و نیرومند در درون خود بورژوازی، زمان اوج روحیه پیکارجوئی بی سابقه توده های پرولتر در مراکز صنعتی، و زمانی که حزب کمونیست اکثریت توده های مردم را در جانب خود داشت؛ حزب کمونیست می توانست و می بایست می جنگید و بهترین فرصت را برای پیروزی داشت." (*پراودا* ۲۵ مه ۱۹۲٤)

و این اظهارات یکی از نمایندگان آلمان (اسم نامعلوم) در پنجمین کنگره ی جهانی ((کمینترن)) است:

"حتی یک کارگر آگاه در آلمان نمی توان یافت که به این نکته واقف نباشد که حزب می بایست در نبرد درگیر می شد و نه این که از آن پرهیز می کرد.

"رهبران حزب کمونیست آلمان به کلی‌مسأله ی‌نقش مستقل حزب را فراموش کردند؛ و این دلیل اصلی شکست اکتبر بود." (*پراودا*، ۲٤ژوئن، ۱۹۲٤)

درباره ی مباحث مربوط به آن چه که در رهبری عالی حزب آلمان و کمینترن در سال ۱۹۲۳- خصوصاً نیمه دوم این سال- اتفاق افتاد، مقادیر زیادی اظهارنظر شده است، اگر چه خیلی از مطالبی که گفته شده ابداً با آن چه که واقعاً به وقوع پیوسته مطابقت نمی کند.بخصوص کوازی نین مسأله را بسیار مغشوق نموده است، همان کوازی نینی که از ۱۹۲٤ تا ۱۹۲٦ کارش این بود که ثابت کند که راه نجات تنها در رهبری زینوویف نهفته است، به

www.hks-iran.com

همان گونه از تاریخ معینی در سال ۱۹۲۶، هم خود را وقف این کرد تا ثابت کند که رهبری زینوویف مخرب بود. اعتبار لازم برای چنین قضاوت پُرمسئولیتی احتمالاً از آن جا به کوازی نین اعطاء شده است که او خود، در سال ۱۹۱۸ هر چه در چنته تهی اش داشت به کار گرفت تا انقلاب پرولتاریائی فنلاند را به نابودی بکشاند[۹].

بعد از وقوع حوادث، کوشش های چندی به عمل آمده است تا همبسته گی با مشی سیاسی براندلر را به من نسبت دهند. در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی این کوشش ها به گونه ای مخفیانه بود، چرا که بسیاری از کسانی که در صحنه بودند از واقعیت امور با اطلاع بودند. در آلمان این ((کوشش ها)) آشکارا انجام می شد، زیرا که در آن جا کسی چیزی نمی دانست. کاملاً برحسب تصادف، من پاره ای از مطالب منتشره در باره ی مبارزه ی ایدئولوژیکی که در آن زمان در کمیته ی مرکزی ما در رابطه با

---

[۹]- انقلاب فنلاند که در اواسط ژانویه ۱۹۱۸ آغاز شد، سرانجام در آوریل همان سال سرکوب گردید. انقلابیون در جنوب (هلسینکفورت، و بورگ) متمرکز شده بودند و ضدانقلابیون در شمال. ضدانقلابیون با کمک آلمانی ها، سوئدی ها، و گاردهای سفید روسی به پیروزی رسیدند. آلمانی ها ۲۰۰۰۰ نفر را تحت فرمان دهی ژنرال مانرهایم گرد آورده بودند و اینان بعد ها به خاطر *قتل عام سفیدی* که در تعاقب آن انجام گرفت، مشهور گشتند. رهبران سوسیالیست انقلاب به کارگران انفعال و رعایت قانون را موعظه می کردند و نتوانستند هیچ یک از معیارهایی را که موفقیت انقلاب بلشویکی را در کشور همسایه، شوروی، تضمین کرده بود به کار بندند. کورنین، یکی از رهبران فنلاندی، موفق شد که از قتل عام نجات پیدا کند و به شوروی فرار کند. او بعدها یکی از فعالین اصلی کمینترن شد. وی به هنگام ورود به شوروی به پیشنهاد لنین "مقاله انتقاد از خود" را نوشت و در آن عملیات خود و دیگر رهبران را شدیداً تقبیح کرد. "ما که به غلط خود را مارکسیست نامیده بودیم خواستار یک عمل انقلابی نبودیم و بدون ما "انقلابیون"، فدراسیون مرکزی اتحادیه های کارگری دست به عمل نمی زد... در واقع ما سوسیال دموکرات بودیم و نه "مارکسیست". بدین ترتیب، نقطه نظرهای منفعلانه و تدریجی مبارزه ی طبقاتی را اتخاذ کردیم که به هیچ روی انقلابی نبودند... ما به انقلاب اعتقاد نداشتیم و بدان امیدوار نبوده و حتی آرزویش را هم در سر نمی پروراندیم. از این رو ما نمونه ی کامل سوسیال دموکرات ها بودیم" (اُ..وکورنین، *انقلاب فنلاند، مقاله انتقاد از خود در مورد سال ۱۹۱۸*، پتروگراد، ۱۹۲۰، ص ۱۲).

www.hks-iran.com

مسأله ی انقلاب آلمان اتفاق افتاد، را در اختیار دارم. در اسناد کنفرانس ژانویه ۱۹۲٤، من مستقیماً توسط دفتر سیاسی به رفتار خصومت آمیز و ابراز بی اعتمادی نسبت به کمیته ی مرکزی آلمان در دوره ی قبل از تسلیم اش، متهم شده ام. این است آن چه که در آن جا آمده است:

"... رفیق تروتسکی، قبل از ترک جلسه ی کمیته ی مرکزی ((پلنوم سپتامبر ۱۹۲۳))، نطقی ایراد نمود که تمام اعضاء کمیته ی مرکزی را شدیداً آزرده خاطر نمود. در این نطق او ادعا نمود که رهبری حزب کمونیست آلمان فاقد ارزش بوده و کمیته ی مرکزی حزب کمونیست آلمان آکنده از قضا و قدرگرائی و رخوت مغزی است. رفیق تروتسکی سپس ادعا نمود که انقلاب آلمان محکوم به شکست است. این نطق اثری دل سرد کننده بر تمام حضار برجا گذاشت. و لیکن اکثریت رفقا بر این عقیده بودند که این سخن رانی تند و انتقادی حادثه ای (؟!) بوده و به هیچ وجه به انقلاب آلمان که در زمان ((برگزاری)) پلنوم رخ داد، ربطی ندارد. *و هم چنین این سخن رانی با شرایط عینی وفق نمی داد. (اسناد کنفرانس حزب کمونیست ا. ج. ش. س*، ژانویه ۱۹۲٤، ص ۱٤، تأکید از ماست)

مهم نیست که چگونه اعضاء کمیته ی مرکزی در صدد توضیح اعلام خطر من -که برای اولین بار هم نبود- بر آمدند، اخطار من صرفاً از دل بسته گی به سرنوشت انقلاب آلمان نشأت گرفته بود. متأسفانه ((سیر)) حوادث موضع مرا کاملاً تأیید کرد؛ البته تا حدودی به علت آن که اکثریت کمیته ی مرکزی حزب رهبر بنا بر اقرار خودشان، به موقع این را درک نکرد که اعلام خطر من کاملاً با "شرایط وفق می داد." البته، من عجولانه پیشنهاد نکردم که کمیته ی مرکزی دیگری جایگزین کمیته ی مرکزی براندلر گردد، (در آستانه وقوع

www.hks-iran.com

حوادث تعیین کننده، یک چنین تعویضی ماجراجوئی محض می بود)، بلکه من از تابستان ۱۹۲۳ پیشنهاد می کردم که در مورد مسأله تدارک برای قیام مسلحانه و بسیج نیروها برای تقویت کمیته ی مرکزی آلمان، موضعی به جاتر و قاطع تر اتخاذ شود. کوشش های بعدی برای نسبت دادن من به هم بسته گی با خط مشی سیاسی کمیته ی مرکزی براندلریست، که اشتباهاتش فقط بازتابی از خطاهای کلی رهبری کمینترن بود، از این حقیقت سرچشمه می گرفت که *بعد از تسلیم* حزب آلمان، من با سپر بلا قرار دادن براندلر مخالفت می کردم، گر چه و یا صحیح تر، *به علت این که* من ((اهمیت)) شکست آلمان را به مراتب جدی تر از اکثریت اعضاء کمیته مرکزی تشخیص می دادم. مانند سایر موارد، در این مورد نیز من برعلیه نظام ناپسندیده ای مبارزه می کردم که می کوشید با برکنار نمودن پیاپی رهبری های ملی، با اعمال تعدی وحشیانه و حتی اخراج آن ها از حزب، رهبری مرکزی را مصون از هرگونه خطائی جلوه دهد.

در *درس های اکتبر*، که تحت تأثیر تسلیم کمیته ی مرکزی آلمان توسط من نوشته شد، نظریه ای را پروراندم، مبنی بر این که تحت شرایط عصر حاضر، یک اوضاع انقلابی می تواند در عرض چند روز برای سال ها از دست برود. مشکل می توان باور نمود، ولیکن بر این نظریه انگ "بلانکیزم"[۱۰] و

---

[۱۰]- ((بلانکیست ها))، انقلابیون فرانسوی سده ی نوزدهم که پیروان لوئی اگوست بلانگی بودند و در جناح چپ افراطی جنبش پرتلاطم پاریس زمان خود قرار داشتند. به وارونه مارکسیزم، بلانکیزم به جنبش شورش طلبانه که به صورت توطئه و توسط اقلیتی فعال و کوچک سازمان یافته باشد، معتقد بود. آن ها خود را بر جنبش وسیع طبقه ی کارگر استوار نمی ساختند و معتقد بودند که با یک ضربه ی واحد و ناگهانی قدرت را تسخیر خواهند کرد و پس از استقرار دیکتاتوری حزب پرولتاریائی نظام نوینی را توسط معیارهای کمونیستی اعلام شده از سوی حکومت انقلابی تأسیس خواهند کرد. لنین در سال ۱۹۱۷، حتی از سوی بسیاری از رفقای حزبیش به بلانکیزم متهم شد و به طور مفصل در نوشته هایش وجوه تمایز بلانکیزم و

www.hks-iran.com

"فردگرائی" زده شد. تمامی مقالات بی شماری که برعلیه *درس های اکتبر* نوشته شده، این نکته را آشکار می سازد که چگونه تجارب انقلاب اکتبر کاملاً از یاد برده شده و درس هایش چه کم در نفوذ آگاهی کرده است. این نمونه ای واقعی از طفره رفتن به گونه ای منشویکی است که مسئولیت اشتباهات رهبری را برعهده ی "توده ها" می گذارد و یا اهمیت رهبری را *به طور کلی* به حداقل می رساند، تا بدین ترتیب ((آثار)) جرمش را بزداید. به طور کلی این امر از ناتوانی کامل در رسیدن به یک درک دیالکتیکی از "روبنا"، از روبنای طبقه که حزب است، و از روبنای حزب در شکل رهبری مرکزیش، ناشی می گردد. دوران هائی وجود داشته اند که در طول آن ها حتی مارکس و انگلس قادر نبودند که انکشاف تاریخی را یک قدم به جلو برانند؛ و دوران های دیگری وجود دارد که در طول آن ها افرادی با ظرفیت هائی به مراتب کمتر، سکان به دست، قادرند که انکشاف انقلاب جهانی را برای سال هائی چند متوقف سازند.

کوشش هائی که اخیراً به کار رفته تا این چنین جلوه دهند که من *درس های اکتبر* را رد کرده ام، به کلی مهمل اند. البته، من یک "اشتباه" درجه ی دوم را "پذیرفته ام". هنگامی که من *درس های اکتبر* را می نوشتم، یعنی در تابستان ۱۹۲٤، چنین به نظر می رسید که استالین موضعی بیشتر متمایل به چپ (یعنی سنتریست چپ) داشت تا زینوویف در پائیز ۱۹۲۳. من از زندگی داخلی این گروه که نقش مرکز مخفی دستگاه جناح اکثریت را بازی می کرد کاملاً آگاه نبودم. اسنادی که بعد از انشعاب این دسته فرقه گرا منتشر شد، به

مفهوم مارکسیستی "قیام به مثابه یک هنر" توضیح داده است. این مفهوم ((قیام به مثابه یک هنر)) بر اساس تدارک، راهنمائی و شرکت فعالانه جنبش توده ای وسیع استوار بود.

www.hks-iran.com

خصوص نامه ی کاملاً براندلر گونه ی استالین به زینوویف و بوخارین[۱۱]، مرا از نادرست بودن برآوردم از این دسته بندی مشخص متقاعد ساخت، و لیکن این مسأله ربطی به جوهر اصلی مسائلی که مطرح شده بودند، نداشت. و لیکن حتی این اشتباه در باره ی شخصیت ها، یک اشتباه مهم نیست. این واقعیت دارد که، سنتریزم کاملاً قادر به زیگ زاگ زدن های بزرگ به چپ است، ولی همان طوری که "تکامل" زینوویف نشان داد، سنتریزم از اجرای یک خط انقلابی- به گونه ای حداقل شیوه دار- عاجز است.

نظریاتی که توسط من در *درس های اکتبر* پرورانده شدند بودند امروز به قوت خود باقی اند. افزون آن که از ۱۹۲٤ تا به حال بارها صحت ((این نظریات)) تأیید شده اند.

---

[۱۱]- اشاره به نامه ی استالین به زینوویف و بوخارین است که آن دو در سال ۱۹۲۳ رهبری نمایندگان شوروی را در کمیته ی اجرایی کمینترن بر عهده داشتند. این نامه در گزارشات رسمی حزب در پلنوم کمیته ی مرکزی و در کمیسیون کنترل مرکزی در ۱۹۲۷ توسط زینوویف خوانده شد. استالین نوشته بود: "آیا (در لحظه ی کنونی) کمونیست ها باید بدون سوسیال دموکرات ها به سوی تسخیر قدرت بروند؟ آیا برای چنین کاری به اندازه ی کافی با تجربه هستند؟ به عقیده من مسأله این است. زمانی که ما قدرت را در شوروی تسخیر کردیم ذخایری چون (الف) صلح، (ب) زمین برای دهقان، (پ) پشتیبانی اکثریت طبقه ی کارگر، (ت) جانب داری دهقانان را داشتیم. کمونیست های آلمانی در این لحظه هیچ چیزی از این قبیل ندارند. البته، آن ها ملت شوروی را در همسایه گی خود دارند، که ما نداشتیم، لیکن ما در این لحظه چه می توانیم به آن ها بدهیم؟ اگر امروز در آلمان قدرت از هم فروپاشد و کمونیست ها آن را تسخیر کنند با یک ضربه نابود خواهند شد. این "بهترین" حالت ممکنه است. و در بدترین حالت، کمونیست ها تکه تکه شده و نابود خواهند شد. کل مسأله این نیست که براندلر می خواهد "توده ها را آموزش دهد" بلکه این است که بورژوازی هم راه با سوسیال دموکرات های راست مطمئناً این درس ها را- تظاهرات را- به جنگ عمومی بدل خواهند کرد و آن ها را نابود خواهند نمود (در حال حاضر همه چیز بر وفق مرادشان است). البته، فاشیست ها هم خواب نیستند. لیکن به نفع ما است که نخست آن ها حمله را آغاز کنند، چنین عملی از طرف آن ها تمام طبقه ی کارگر را به دور کمونیست ها بسیج خواهد کرد (آلمان، بلغارستان نیست). افزون بر این، بر اساس اطلاعات موجود، فاشیست ها در آلمان ضعیف هستند. *"به عقیده ی من آلمان ها را می بایست آرام کرد نه این که آن ها را تحریک نمود"*. (Arbeiter Politik, Laipzig, FEB, ۹, ۱۹۲۹)

www.hks-iran.com

در میان مشکلات متعدد یک انقلاب پرولتری، یک مشکل خاص، مشخص و معین وجود دارد. این مشکل از موضع و وظایف رهبری حزب انقلابی هنگام تغییر سریع جریان حوادث سرچشمه می گیرد. حتی انقلابی ترین احزاب با خطر پس ماندن از تکالیف و مقتضیات جدید و با خطر قرار دادن شعارها و اقدامات مبارزات گذشته در مقابل وظایف و مقتضیات جدید مواجه اند. و به طور کلی تغییری سریع تر از آن چه لزوم قیام مسلحانه پرولتاریا را ایجاب کند، نمی تواند وجود داشته باشد. در این جاست که خطر عدم مطابقت سیاست رهبری حزب و حزب به طور کلی، با مقتضیات شرایط و هدایت طبقه بر می خیزد. در دوران سیر نسبتاً آرام سیاسی، چنین عدم تجانسی ولو آن که زیان آور باشد ولی بدون وقوع یک فاجعه جبران پذیر است. و لیکن در دوران بحران های حاد انقلابی، آن چه مانع رفع این عدم تجانس و آراستن مجدد جبهه- که گوئی زیر آتش است- می گردد، دقیقاً فقدان *وقت* است. دوران اوج بحران انقلابی، دورانی ماهیتاً انتقالی است. عدم هم آهنگی بین یک رهبری انقلابی (تردد، نوسان، دفع الوقت کردن در مقابل حمله ی سخت بورژوازی) و تکالیف عینی، می تواند در طی چند هفته و حتی چند روز به یک فاجعه انجامیده و به از دست رفتن دست آوردهای چندین ساله منجر شود.

البته، ناهم آهنگی بین رهبری و حزب و یا بین حزب و طبقه می تواند از خصلتی متضاد نیز باشد، بدین معنی که در مواردی رهبری جلوتر از انکشاف انقلاب حرکت می کند و ماه پنجم حاملگی را با ماه نهم اشتباه می گیرد. بارزترین نمونه یک چنین ناهم آهنگی را می توان در آلمان در مارس ۱۹۲۱ مشاهده کرد. در آن جا ما تجلی خارج از حد "بیماری چپ روی کودکانه" و نتیجتاً- پوچیزم (ماجراجوئی انقلابی) در حزب را شاهد بودیم. این خطر برای

www.hks-iran.com

آینده نیز به همان اندازه بالفعل وجود دارد. به همین دلیل است که درس های کنگره ی سوم کمینترن به قوت خود باقی است. ولیکن تجربه آلمان در سال ۱۹۲۳ خطری ((باماهیتی متضاد)) را با تمام تلخی حقیقت در مقابل ما قرار داد: شرایط آماده است ولی رهبری در پس حوادث حرکت می کند. تا هنگامی که رهبری موفق شود که خود را با اوضاع وفق دهد، شرایط تغییر یافته، توده ها در حال عقب نشینی بوده و تناسب نیروها به گونه ای ناگهانی بدتر شده است.

البته، در شکست سال ۱۹۲۳ آلمان، ویژگی های ملی بسیاری وجود داشت، و لیکن علائمی به غایت نوعی نیز که نشان دهنده یک خطر عمومی است در دست بود.به این‌خطر می توان *بحران رهبری انقلابی در آستانه گذار به مرحله قیام مسلحانه* نام نهاد. اعضاء عادی حزب پرولتری ماهیتاً به فشار افکار عمومی بورژوائی به مراتب کم حساسیت نشان می دهند. ولیکن افراد معینی از سران حزب و رده میانی حزب بی تردید به درجات مختلف به ارعاب ایدئولوژیک و مادی بورژوازی در لحظات تعیین کننده تسلیم می شوند. نادیده گرفتن این خطر به معنی از عهده آن بر نیآمدن است. مسلماً، یک نوش دارو برای درمان تمام موارد بیماری وجود ندارد. ولی اولین قدم لازم برای مبارزه با یک خطر، درک منشاء و طبیعت آن است. ظهور ناگزیر و یا رشد یک جناح راست در احزاب کمونیست در طول دوره ی "قبل از اکتبر"، از سوئی مشکلات و خطرات عینی عظیم در ذات این "جهش"، و از سوئی دیگر فشار سخت افکار عمومی بورژوائی را منعکس می کند. جان کلام و مفهوم این دسته بندی جناح های راست در این جا نهفته است. و مشخصاً به این دلیل است که ترددها و نوسانات ناگزیراً در خطرناک ترین لحظه در احزاب

www.hks-iran.com

کمونیست بر می خیزد. در حزب ما، در سال ۱۹۱۷ فقط اقلیتی از سران حزب با نوسانات مسخر شده بودند، و به شکرانه ی قدرت انرژی لنین، بر آن غلبه شد. در آلمان تمامی رهبری نوسان کرد و این بی ارادگی به حزب، و از آن طریق به طبقه منتقل گردید. بدین سان، شرایط انقلابی از دست رفت. در چین هنگامی که کارگران و دهقانان فقیر برای تسخیر قدرت می جنگیدند، *رهبری مرکزی علیه این مبارزات اقدام نمود*. البته، تمام این ها، آخرین موارد بحران رهبری در تعیین کننده ترین لحظات تاریخی نخواهد بود. کاهش این بحران ها تا حداقل ممکنه به طور کلی مهم ترین وظیفه احزاب کمونیست و کمینترن است. این امر جز با حصول به یک درک کامل از تجارب اکتبر ۱۹۱۷، و محتوی سیاسی اپوزیسیون راست آن زمان در درون حزب ما، و مقایسه با تجارب حزب آلمان در سال ۱۹۲۳، میسر نمی گردد.

جان کلام *درس های اکتبر*، دقیقاً در این نکته نهفته است.

۵- اشتباهات استراتژیک اساسی کنگره ی پنجم

از اواخر سال ۱۹۲۳، مجموعه ای از اسناد کمینترن و هم چنین اظهارنامه های رهبران ((کمینترن)) را در دست داشته ایم که از "اشتباهی که در مورد شتاب" که در پائیز سال ۱۹۲۳ صورت گرفته بود گفت و گو می کنند. تمامی این ها با اشارات مکرر به مارکس مبنی بر این که او هم در محاسباتش در مورد تاریخ اشتباه نمود، هم راه است. در عین حال آن ها از پاسخ به این که آیا "اشتباهات در شتاب" کمینترن از کم بهاء دادن به نزدیک شدن لحظات حساس برای تسخیر قدرت و یا بالعکس از پُربهاء دادن به آن، نشأت گرفته، به عمد طفره رفته اند. در مطابقت با نظام بایگانی دوبل

www.hks-iran.com

که در سال های اخیر برای رهبری سنتی شده است، فضائی خالی برای تعویض کم بهاء دادن به پُربهاء دادن و یا بالعکس باقی گذارده شد.

و لیکن چندان دشوار نیست که از مجموع سیاست های کمینترن در طول این دوره نتیجه گرفت که در طی سال ۱۹۲٤ و بخش عمده ای از سال ۱۹۲۵ رهبری کمینترن بر این عقیده بود که اوج بحران آلمان هنوز در پیش است. بنابر این اشاره به مارکس بی مورد بود. با وجودی که، مارکس به خاطر دوراندیشی اش، انقلاب در شرف وقوع را گاهی نزدیک تر از آن چه که بود، مشاهده نمود و لیکن او هیچ کجا و در هیچ زمان در تشخیص سیمای انقلابی که مستقیماً رو در رویش ایستاده بود، خطا ننمود. نتیجتاً پس از آن که انقلاب پشت نمود، او هرگز در تشخیص پشت آن ، با سیمای آن به خطا نرفت.

در سیزدهمین کنفرانس حزب کمونیست اتحاد شوروی، زینوویف هنگام ارائه فرمول دوپهلو "اشتباه در مورد شتاب" ادعا نمود:

"کمیته ی اجرائی بین الملل کمونیست باید به شما بگوید که هر آینه حوادث متشابهی تکرار شوند، ما دقیقاً همان کار را در شرایط یک سان انجام خواهیم داد." (*پراودا*، ۲۵ ژانویه، ۱۹۲٤)

این وعده خصوصیات یک تهدید را داشت.

در ۲۰ فوریه ۱۹۲٤، زینوویف در یکی از کنفرانس های امداد سرخ بین المللی اعلام نمود که اوضاع و احوال در تمام اروپا به گونه ای است که "ما اکنون نباید انتظار هیچ گونه دوران آرامش ظاهراً صلح آمیزی، هر چند کوتاه، را داشته باشیم...اروپا به مرحله ی حوادث تعیین کننده پا می گذارد... ظاهراً آلمان به سوی یک جنگ داخلی سختی گام برمی دارد..." (*پراودا*، ۲ فوریه، ۱۹۲٤)

www.hks-iran.com

در اوایل فوریه ی ۱۹۲٤، هیئت رئیسه کمیته ی اجرائی بین الملل کمونیست در قطع نامه ی خود در مورد درس های حوادث آلمان اظهار داشت:

"حزب کمونیست آلمان نباید مسأله ی قیام و تسخیر قدرت را از دستور کار روزانه ی خود کنار گذارد *بلکه برعکس*(!) این مسأله باید با تمام فوریت و به شکل مشخص اش در مقابل ما قرار گیرد..." (*پراودا*، ۷ فوریه، ۱۹۲٤)

در ۲٦ مارس ۱۹۲٤، کمیته ی اجرائی بین الملل کمونیست به حزب کمونیست آلمان نوشت:

"اشتباهی که در ارزیابی شتاب حوادث (چه نوع اشتباهی؟) در اکتبر ۱۹۲۳ صورت گرفت، برای حزب مشکلات فراوانی ایجاد نمود. مع الوصف، *این فقط یک حادثه فرعی است*. ارزیابی اصلی به همان صورت پیشین باقی می ماند." (*پراودا*، ۲۰ آوریل، ۱۹۲٤)

از این همه کمیته ی اجرائی بین الملل کمونیست نتیجه زیر را گرفت:

"حزب کمونیست آلمان باید هم چون در گذشته در به کار گرفتن تمام نیروهای خود جهت مسلح کردن طبقه ی کارگر، ادامه دهد..." (*پراودا*، ۱۹ آوریل، ۱۹۲٤)

تراژدی عظیم تاریخی ۱۹۲۳- تسلیم بدون نبرد موقعیت عظیم انقلابی- شش ماه بعد، به عنوان یک حادثه فرعی ارزیابی شد. "فقط یک حادثه فرعی!". امروز اروپا هنوز از وخیم ترین پیامدهای این "حادثه ی فرعی" رنج می برد. این واقعیت که کمینترن در ظرف چهار سال کنگره تشکیل نداده است به مانند این واقعیت که جناح های چپ در احزاب کمینترن یکی پس از دیگری خرد شدند، از جمله نتایج این "حادثه فرعی" سال ۱۹۲۳ هستند.

www.hks-iran.com

کنگره ی پنجم هشت ماه بعد از شکست پرولتاریای آلمان، هنگامی که تمام پیامدهای این فاجعه به نقد ظاهر شده بودند، برگزار شد. حتی در این جا مسأله نه آینده نگری، بلکه مشاهده آن چه که وجود داشت، بود. وظایف اساسی کنگره ی پنجم بدین قرار بودند:

اولاً، این شکست را به اسم خودش (یعنی شکست) نامیدن و علت "ذهنی" آن را آشکار ساختن، و اجازه ندادن که کسی در پشت بهانه ی شرایط عینی مخفی گردد؛ ثانیاً، تشخیص و تعیین آغاز مرحله ی جدید مرحله ای که در طول آن توده ها موقتاً سرگردان شده، سوسیال- دموکراسی رشد نموده، و نفوذ حزب کمونیست کاهش می یابد؛ ثالثاً، آماده ساختن کمینترن برای نکات فوق جهت غافل گیر نشدنش، و در عین حال مسلح ساختن آن با روش های لازم مبارزه تدافعی و تحکیم سازمانی آن تا زمان فرا رسیدن دگرگونی جدید در اوضاع.

ولی در مورد تمامی این مسائل کنگره دقیقاً روشی دیگر اتخاذ نمود.

زینوویف در کنگره معنی حوادث آلمان را این چنین تعریف نمود: "ما چشم به راه انقلاب آلمان بودیم ولیکن ((انقلاب)) نیآمد." (*پراودا*، ۲۲ ژوئن، ۱۹۲٤)

ولی در واقع، انقلاب حق داشت در پاسخ بگوید: "آقایان، من آمدم ولی شما خیلی دیر بر سر میعادگاه حاضر شدید."

رهبران کنگره به هم راه براندلر اظهار داشتند که ما وضعیت را "دست بالا برآورد کرده بودیم"، در حالی که، "ما"، ((اشاره به رهبران کمینترن)) در واقع، ((وضعیت)) را خیلی دست کم و بسیار دیر برآورد کرده بودیم. زینوویف

www.hks-iran.com

به سادگی خود را با به اصطلاح این "دست بالا برآورد کردن" راضی ساخت. او بلای اصلی را در جای دیگر می دید.

"دست بالا برآورد کردن وضعیت همان طوری که مثال ساکسونی[۱۲] نشان داد، بدترین چیز نیست. آن چه که بسیار بدتر است این حقیقت است که هنوز تعداد بسیاری از بازماندگان سوسیال- دموکراسی در صفوف حزب ما باقی مانده اند." (*پراودا*، ۲۴ ژوئن، ۱۹۲۴)

زینوویف فاجعه را ندید؛ و در این غفلت او تنها نبود. به هم راه او تمامی کنگره ی پنجم به سادگی این عظیم ترین شکست انقلاب جهانی را نادیده گرفتند. حوادث آلمان اساساً از زاویه ی دید سیاست کمونیست ها... در ساکسون لاندتاک[۴۲] تحلیل شد. کنگره در مصوبه اش، هیئت اجرائی بین الملل را به خاطر این که: "... رفتار فرصت طلبانه و *بالاتر از همه* به کار گرفتن انحرافی تاکتیک جبهه ی واحد به هنگام تجربه ی حکومت ساکسون"،

---

[۱۲]- در ۱۲ اکتبر ۱۹۲۳، در ایالت ساکسونی، سه کمونیست آلمانی به اسامی هکرت، براندلر و بوتچر به عنوان اقلیت وارد حکومت ائتلافی لاندتاگ شدند. سوسیالیست های چپ نیز هم راه آن ها بودند و رهبری را زیگنرکه وزیر بود به عهده داشت. شرکت در چنین حکومتی که در تاریخ کمینترن سابقه نداشت، در تلگرامی از کمیته ی اجرائی در مسکو به آلمان ها صریحاً توصیه شده بود ظاهراً شرکت در چنین ائتلافی به منظور تسهیل کار مسلح کردن کارگران برای تدارک قیام سراسری در آلمان بود. تسلیح کارگران به علت مخالفت شدید زیگنر و سکوت رضایت مندانه وزرای کمونیست حتی آغاز هم نشد، قیام هم به جز در هامبورگ و آن هم به طور اتفاقی در جای دیگری انجام نگرفت. حکومت ائتلافی ۹ روز طول کشید و سپس با دخالت نیروهای مسلح حکومت مرکزی سرکوب شد. حکومت مرکزی ظاهراً این قوا را به منظور مقابله با فاشیست های باواریا بسیج کرده بود، لیکن در واقع برای سرکوبی جنبش های شورش طلبانه کارگران که به تازگی در ساکسونی و تورینگیا آغاز گشته بود. در کنگره ی پنجم کمینترن، که عمدتاً به تسلیم آلمان اختصاص یافته بود، محکوم کردن اساسی رهبری براندلری نه به دور مفاهیم کلی چون تردید، فقدان سمت گیری و تدارک برای قیام دور می زد بلکه در باره ی سخن رانی های فرصت طلبانه وزرای کمونیست در لاندتاگ ساکسون که نتوانسته بودند بر مسلح کردن کارگران فشار بگذارند و کنگره ی انجمن های کارخانه را تشکیل دهند و غیره بود.

www.hks-iran.com

کمیته ی مرکزی آلمان را محکوم نمود" مدح و ستایش نمود. (*پراودا*، ۲۹ ژوئن، ۱۹۲٤)

این چیزی ست شبیه محکوم نمودن یک جنایت کار "مهم تر از هر چیز دیگری" به علت کوتاهی در برداشتن کلاهش به هنگام ورود به خانه قربانی خود.

زینوویف اصرا داشت که "تجربه ی ساکسون وضعیت جدیدی به وجود آورد. این تجربه حامل خطر آغاز انهدام تاکتیک انقلابی بین الملل کمونیست بود." (*پراودا*، ۲٤ ژوئن ۱۹۲٤)

و از آن جائی که "تجربه ی ساکسون" محکوم گشت و براندلر نیز محکوم گردید، چیزی جز این که به موضوع دیگری در صورت جلسه پرداخته شود، باقی نماند.

زینوویف، و به هم راه او کنگره، اظهار داشت: چشم انداز کلی سیاسی اساساً همان چشم انداز پیشین باقی می ماند. وضعیت آبستن انقلاب است. مبارزه ی طبقاتی جدیدی به نقد در شرف آغاز است. مبارزه ای غول آسا در حال حرکت است... و غیره. (*پراودا*، ۲٤ ژوئن ۱۹۲٤)

چه درون تهی و غیرقابل اعتماد است "چپ گرائی"ای که از پشه ای در می ماند و لیکن شتری را به راحتی می بلعد.

رهبری کنگره ی پنجم کوشید تا به آن هائی که کاملاً به اوضاع واقف بودند و سعی نمودند که اهمیت شکست اکتبر را آشکار سازند، آن هائی که دوره ی بعدی فروکش اجتناب ناپذیر موج انقلاب و تحکیم موقتی ("ثبات") سرمایه داری (با تمام پیآمدهای سیاسیش) را خاطرنشان ساختند، انگ فرصت طلبان و انحلال طلبان انقلاب بزنند. این آن چیزی است که زینوویف و

www.hks-iran.com

بوخارین به عنوان وظیفه ی اصلی برای خویش تعیین کرده بودند. روث فیشر که هم چون آن ها به شکست سال گذشته کم بهاء می داد، در اپوزیسیون روسیه "*از دست دادن چشم انداز انقلاب جهانی، عدم اعتماد به نزدیک بودن انقلاب آلمان و اروپا*، بدبینی لاعلاج، انهدام انقلاب اروپا و غیره" را می دید. (*پراودا*، ۲۵ ژوئن ۱۹۲٤)

نیازی به توضیح نیست که آن هائی که مستقیماً و بیش از همه به خاطر شکست قابل سرزنش بودند، علیه "انحلال طلبان"- یعنی آن هائی که مخالف انگ پیروزی زدن به این شکست بودند- بلندترین فریادها را سر دادند. و از این رو رادک که شهامت آن را داشت که شکست حزب بلغارستان[۱۳] را شکستی قطعی تلقی کند، در معرض پرخاشگری کولارف قرار گرفت:

---

[۱۳]- در اوایل ژوئن ۱۹۲۳، حکومت دهقانی تحت رهبری استامبی لیسکی توسط مبارزه ی مسلحانه ای که توسط ارتجاعیون افراطی علیه آن صورت گرفت، برانداخته شد. حزب کمونیست بلغارستان در بیانیه ۱٦ ژوئن خود اعلام داشت: "صدها و هزاران کارگر و دهقان براساس قوانین فوق العاده، به جرم یاغی گری دستگیر شده و به دادگاه ها فرستاده می شوند. اتهام آن ها این است که در مقابل حمله دولت مقاومت کرده اند. ما اعلام می کنیم که در این اوضاع مبهم که ناشی از جنگ داخلی بین دو باند بورژوایی بود، بخشی از کارگران تنها از زندگی و خانواده شان دفاع می کردند و در مبارزه برای قدرت شرکت نجستند". حزب کمونیست بلغارستان، که به طور سنتی در برداشت هایش خشک و انعطاف ناپذیر بود، پس از آن که اهمیت دهقانان و مسأله مسادونی را نادیده گرفت، موضع کاملاً بی طرفانه ای در مبارزه اتخاذ کرد و در آن نه به شکل مستقل و نه و یا به هر نحو دیگری شرکت نکرد. لیکن اتخاذ این موضع مانع نشد که ارتجاع پیروز، قتل عام سفید بی سابقه ای را علیه کمونیست ها آغاز نکند. رادک گزارشی در مورد وقایع بلغارستان به کمیته ی مرکزی کمینترن داد که کولاروف بلافاصله پس از شنیدن آن شدیداً با آن به جدل برخاست، رادک گفت: "ما بر این اعتقادیم که ضربه ی وارده از طرف حکومت در بلغارستان نشانگر شکست قطعی حزب ماست. امیدواریم که این شکست، نابودی ما نباشد. در عین حال این بزرگ ترین شکستی است که یک حزب کمونیست تجربه کرده است... حزب بلغارستان نه تنها کوششی در درک شکست خود نمی کند، بلکه برعکس به آرایش نیز می پردازد. در مقابل ما درخواست های حزب بلغارستان قرار دارد. این غم انگیزترین تجلی کل شکست است. در این جا تقاضای ۹ فوریه، تقاضای ۱۵ فوریه و یک سلسله کامل از مقالات وجود دارند. در این نوشته ها حزب از این دیدگاه دفاع کرده است که: دو باند بورژوازی در حال جنگند؛ ما، طبقه ی کارگر، کنار می ایستیم و

www.hks-iran.com

"شکست حزب نه در ژوئن و نه در سپتامبر قطعی نبود. حزب کمونیست بلغارستان پابرجا ایستاده و خود را برای نبردی جدید آماده می سازد." (نطق رفیق کولارف در کنگره ی پنجم)

در عوض تحلیلی مارکسیستی از این شکست، لاف زنی غیرمسئولانه و بوروکراتیک، در تمام جنبه ها تفوق پیدا می کند. لکن استراتژی بلشویکی با کولارفیزم از خود راضی و بی روح ناسازگار است.

بخش عمده ای از اقدامات کنگره ی پنجم صحیح و لازم بود. مبارزه علیه گرایشات راست، که در پی فرصت سرپرآوردن بودند، مطلقاً فوریت و ضرروت داشت. لیکن به سبب ارزیابی کاملاً نادرست از شرایط، این مبارزه به بی راهه و گیجی کشانیده شد، ارزیابی نادرست همه چیز را درهم و برهم کرد، و آن هائی که توان آن را داشتند که حوادث دیروز، امروز، و فردا را روشن و بهتر ببینند، در اردوی راست طبقه بندی شدند. اگر جناح چپ کنگره ی سوم در آن زمان، پیروز می شد، لنین در ردیف لوی، کلارا زتکین و دیگران بر یک اساس، در جناح راست طبقه بندی می شد. درهم و برهمی ایدئولوژیکی که توسط جهت گیری سیاسی نادرست کنگره ی پنجم به وجود آمد، متعاقباً، منشاء وقایع ناگوار عظیم جدیدی گردید.

ارزیابی ای که توسط کنگره در قلمرو سیاسی پذیرفته شد به همان صورت نیز به قلمرو اقتصاد انتقال داده شد. نشانه های تحکیم اقتصاد بورژوائی آلمان، که تا آن زمان به نقد ظاهر گشته بود، یا انکار شده و یا نادیده گرفته شد. وارگا که همیشه حقایق اقتصادی را مطابق ذائقه گرایش سیاسی حاکم

امیدواریم و خواستار آنیم که به ما آزادی مطبوعات و همه چیزهای خوب دیگر داده شود..."(کارل رادک، "DERUMSTURZ IN BULGARIEN"
(DIE KOMMUNISTISCH INTERNATIONALE; VOL ٥; NO ٢٧, PETROGRAD, I٩٢٣ PP, II٥,II٨)

www.hks-iran.com

می پزد، این بار نیز گزارشی تهیه کرد، که "هیچ گونه چشم اندازی برای بهبودی سرمایه داری وجود ندارد." *(پراودا*، ۲۸ ژوئن، ۱۹۲٤)

ولی یک سال بعد، پس از این که "بهبودی اقتصادی" دوباره "ثبات" را *با تأخیر* غسل تعمید داد، وارگا، بعد از وقوع آن، به زحمت آن را کشف نمود. از آن جائی که اپوزیسیون تا آن زمان این جسارت را در خود دیده بود که آغاز (دوره ثبات) را یک سال و نیم پیش تعیین کند، حال ناگزیر اتهام عدم تشخیص ثبات را می بایست متحمل شود. و لیکن در عین حال اپوزیسیون در سال ۱۹۲۵ گرایشاتی را که موجب تضعیف این ثبات می شدند، تشخیص داد. *(انگلستان به کجا می رود؟* [۱٤] *)*.

کنگره ی پنجم روندهای سیاسی و گروه بندی های ایدئولوژیک را به گونه ای که در آینه ای شکسته و در راستای نادرست منعکس می گردد، تصویر نمود؛ و این تصویر مصوبه این کنگره را نیز به بار آورد که اپوزیسیون روسیه را به عنوان یک "انحراف خرده بورژوائی" طبقه بندی می نمود. تاریخ این اشتباه را دو سال بعد به شیوه ی خاص خودش تصحیح

---

[۱٤] - "... ما از این فرض شروع می کنیم که موقعیت فعلی داخلی و بین المللی سرمایه داری انگلیس نه تنها پیش رفت نمی کند، بلکه برعکس بدتر خواهد شد. اگر این پیش بینی غلط از آب در آید، اگر بورژوازی انگلیس در تحکیم امپراطوری موفق گردد، اگر موفق شود که موقعیت قبلی خود را در بازار جهانی دوباره به دست آورد و صنایع را رونق بخشد، به بیکاران کار بدهد، دستمزد کارگران را بالا برد، آن وقت انکشاف سیاسی شکل قابل فهمی به خود خواهد گرفت: محافظه کاری اشراف منشانه اتحادیه های کارگری دوباره تحکیم خواهد شد، حزب کارگر سقوط خواهد کرد و درون آن جناح راست قوی خواهد شد و تحت این شرایط جناح راست به لیبرالیزم نزدیک تر خواهد شد که به نوبه ی خود هجوم مسلم نیروهای حیاتی معینی را تجربه خواهد کرد. لیکن برای چنین پیش بینی ای حداقل زمینه ای هم وجود ندارد. به وارونه، هر چه که اتفاق افتد، و با هر نوع ویژگی اقتصادی و سیاسی، همه چیز بر حدت و ژرفاگیری آن مشکلاتی دلالت می کند که انگلیسی ها هم اکنون با آن مواجه اند، و در نتیجه به تسریع آهنگ انکشاف انقلابی آن می انجامد" (لئون تروتسکی، *بریتانیا به کدام سو می رود؟* ((چاپ آمریکائی، *انگلستان به کجا می رود؟*))، لندن، ۱۹۲٦، ص ۱٦۷).

www.hks-iran.com

نمود و زینوویف- دادستان کل کنگره ی پنجم- را واداشت تا علناً اعتراف کند که نظریه ی هسته مرکزی اپوزیسیون در سال ۱۹۲۳ در مورد تمام مسائل اساسی صحیح بوده است[۱۵].

از بطن اشتباهات اساسی استراتژیک کنگره ی پنجم لزوماً عدم درک فرآشدهائی که درون سوسیال- دموکراسی آلمان و سوسیال- دموکراسی بین المللی اتفاق می افتاد نیز ناشی گردید. در کنگره تنها سخن رانی های در مورد تضعیف، فروپاشی، و اضمحلال آن ((سوسیال- دموکراسی)) ایراد شد. زینوویف در باره ی آخرین انتخابات رایشتاک که در آن حزب کمونیست آلمان ۳/۷۰۰/۰۰۰رأی به دست آورد، مطالب زیر را اظهار داشت:

"اگر در زمینه ی پارلمانی در آلمان نسبت ٦٢ کمونیست به ۱۰۰ سوسیال- دموکرات برقرار است، پس این باید به هرکس ثابت کند که ما*تا چه اندازه به جلب* اکثریت طبقه ی کارگر آلمان*نزدیک هستیم*. (*پراودا*، ۲۲ ژوئن، ۱۹۲٤)

زینوویف مطلقاً چیزی از پویایی فرآیند حوادث نفهمید؛ نفوذ حزب کمونیست آلمان در طی آن سال و سال های بعد نه تنها رشد نکرد، بلکه تنزل نمود، رقم ۳/۷۰۰/۰۰۰رأی تنها معرف بقایای چشم گیر نفوذ قاطعی ای بود که حزب در اواخر سال ۱۹۲۳ در اکثریت پرولتاریای آلمان داشت. این رقم بدون شک در انتخابات بعدی تنزل خواهد کرد.

بـ ـهر رو،((نفوذ))سوسیال- دموکراسی، که در سال ۱۹۲۳ هم چون حصیر پوسیده ای در حال قطعه قطعه شدن بود، بعد از شکست انقلاب در

---

[۱۵]- در جولای ۱۹۲٦، زینوویف در پلنوم کمیته ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی اعلام کرد: "ما اعلام می کنیم که بدون شک، مرکز اصلی اپوزیسیون سال ۱۹۲۳، همان طوری که خط مشی اتخاذ شده توسط جناح رهبری ثابت کرد، هشداری جدی و به حق بر خطر انحراف از مشی پرولتاریائی و هم چنین خطر روزافزون ((قدرت)) رژیم دستگاه می داد". (I. P. C.)، جلد ٦، شماره ۷۷، ۲۰ نوامبر، ۱۹۲٦، ص ۱۳۱۸).

www.hks-iran.com

اواخر ۱۹۲۳، به ویژه به بهای کمونیزم به گونه ای شیوه دار شروع به افزایش و رشد نمود. از آن جائی که ما این امر را پیش بینی کرده بودیم- و چگونه می توانستیم از این پیش بینی غافل بمانیم- پیش بینی ما به "بدبینی" ما نسبت داده شد. پس از آن که در آخرین انتخابات ماه مه ۱۹۲۸ که سوسیال- دموکرات ها بیش از ۹/۰۰۰/۰۰۰ رأی به دست آوردند، آیا باز هم لازم است ثابت کنیم که هنگامی که در آغاز سال ۱۹۲٤ ما گفتیم و نوشتیم که اینک به گونه ای اجتناب ناپذیری دوره ی تجدید حیات سوسیال- دموکراسی برای مدت معینی فرا خواهد رسید، حق به جانب ما بوده. آیا هنوز لازم است ثابت کنیم که در زمانی که آن "خوش بینانِ" که از پیش سرود عزای مرگ سوسیال- دموکراسی را می نواختند، در اشتباه فاحشی بودند؟ و بالاتر از همه، کنگره ی پنجم کمینترن به گونه ای سخت در اشتباه بود.

دومین دوران جوانی سوسیال- دموکراسی، که نمایشگر تمامی صفات مشخصه فرتوتیِ دوران کهولت است، طبیعتاً عمر درازی ندارد. مرگ سوسیال- دموکراسی امری ناگزیر است. ولیکن مدت زمانی که دوره ی قبل از مرگش به طول خواهد انجامید در هیچ کجا ثبت نشده است. این نیز به ما بسته گی دارد. برای کوتاه کردن ((عمر سوسیال- دموکراسی)) ما باید توانائی آن را داشته باشیم که با حقیقت رو به رو گردیم، در موقع مناسب نقطه ی عطف وضعیت سیاسی را تشخیص‌دهیم، شکست را شکست بنامیم، و فراگیریم که فردا را پیش بینی کنیم.

سوسیال- دموکراسی آلمان هنوز معرف یک نیروی چند میلیونی و آن هم از طبقه ی کارگر، است، دو دلیل فوری برای آن وجود دارد. اول شکست حزب

www.hks-iran.com

کمونیست آلمانکه در پائیز ۱۹۲۳ تسلیم شد، و آن دیگری جهت گیری استراتژیکی نادرست کنگره ی پنجم.

در ژانویه ۱۹۲٤ نسبت آوا کمونیست ها به آرای سوسیال- دموکرات ها تقریباً ۲ به ۳ بود. ولیکن چهار ماه بعد این نسبت به سختی به اندکی بیش از ۱ به ۳ کاهش یافت؛ به عبارت دیگر، به طور کلی در طی این دوره نه تنها به جلب اکثریت طبقه ی کارگر نزدیک تر نشدیم بلکه از آن دورتر گشتیم و این علی رغم تحکیم بی شبهه حزب ما در طی سال گذشته است که با اتخاذ سیاستی صحیح می تواند و می باید نقطه ی شروع حرکت برای فتح حقیقی اکثریت گردد.

ما در صفحات بعد در باره ی پیامدهای سیاسی موضعی که کنگره ی پنجم پذیرفت به بحث خواهیم پرداخت. ولی آیا هنوز روشن نشده است که بدون توانائی در بررسی منحنی عصر ما، چه در تمامیت آن و چه هر بخش هائی از آن، نمی توان از استراتژی بلشویکی سخنی به میان آورد" این منحنی برای رهبری حزب حائز همان اهمیتی است که انحنای خطوط راه آهن برای مهندس لکوموتیو. افزایش سرعت هنگام عبور از یک پیچ تند در سراشیبی، مسلماً قطار را از خط خارج می کند.

با وجود این، *پراودا*، تنها چند ماه پیش ناگزیر شد که درستی ارزیابی ما را در اواخر ۱۹۲۳، کمابیش به گونه ای مشخص تصدیق کند. *پراودا*، در ۲۸ ژانویه ۱۹۲۸ نوشت:

"مرحله ی بی تفاوتی و رکود مسلمی (!) که بعد از شکست ۱۹۲۳ شروع گردید و به سرمایه آلمان اجازه داد تا موقعیت خویش را تحکیم نماید، *شروع* به ناپدید شدن می کند".

www.hks-iran.com

رکود "مسلمی" که در پائیز سال ۱۹۲۳ شروع شد تازه در سال ۱۹۲۸ شروع به محو شدن می کند. این کلمات که با یک تأخیر چهارساله به چاپ رسید، حکم محکومیت بی رحمانه جهت گیری نادرستی است که توسط کنگره ی پنجم اتخاذ شد. و هم چنین حکم محکومیت بی رحمانه آن نظام رهبری است که نه تنها اشتباهات را برملا و روشن نمی کند، بلکه بر آن ها سرپوش گذارده و بدین وسیله بردامنه ی گیجی ایدئولوژیک وسعت می بخشد.

برنامه ی پیشنهادی ای که برای ارزیابی هیچ یک از حوادث سال ۱۹۲۳ و یا اشتباهات اساسی کنگره ی پنجم نپردازد و از کنار آن بگذرد، به مسائل واقعی استراتژی انقلابی پرلتاریا در عصر امپریالیزم به سادگی پشت می کند.

٦- دوران "دمکراتیک- پاسیفیست" و فاشیزم

تسلیم کمونیزم آلمان در پائیز ۱۹۲۳، که خطر حداقل یک جنگ داخلی از جانب پرولتاریا را برطرف نموده، به ناچار می بایست نه تنها موقعیت حزب کمونیست بلکه موقعیت فاشیزم را هم تضعیف می نمود. زیرا یک جنگ داخلی، حتی اگر بورژوازی در آن پیروز شود، شرایط استثمار سرمایه داری را تضعیف می کند. پیش از این، یعنی در اواخر سال ۱۹۲۳، ما بر ضد اغراق گوئی در مورد قدرت و خطر فاشیزم آلمان مبارزه نمودیم. ما اصرار ورزیدیم که فاشیزم به عقب رانده شده و صحنه های سیاسی در تمام اروپا برای مدت معینی عرصه یکه تازی گروه های دموکراتیک و پاسیفیست ((صلح گرا)) خواهد شد. مانند: اتحاد چپ در فرانسه، و حزب کارگر در انگلستان. و نیز قدرت گرفتن این گروه ها به سهم خود یک محرک آنی برای رشد بیشتر

www.hks-iran.com

سوسیال- دموکراسی آلمان را فراهم خواهد نمود. به جای درک این فرآشد اجتناب ناپذیر و سازمان دادن مبارزه در جبهه ای جدید برعلیه آن، رهبری رسمی به یک سان شمردن فاشیزم با سوسیال- دموکراسی ادامه داد و پیش بینی نمود که هر دوی آن ها در یک جنگ داخلی قریب الوقوع نابود خواهند شد.

مسأله ی مناسبات بین ایالات متحده و اروپا با مسأله ی فاشیزم و سوسیال- دموکراسی پیوندی نزدیک داشت. تنها شکست انقلاب آلمان در سال ۱۹۲۳، این امکان را برای سرمایه ی آمریکائی فراهم ساخت تا تحقق نقشه انقیاد (موقتاً) "صلح آمیز" اروپا را آغاز نماید تحت این اوضاع، مسأله ی آمریکا می بایستی با تمام عظمتش در نظر گرفته می شد. در عوض رهبری کنگره ی پنجم به سادگی از آن گذشت. رهبری کنگره ی پنجم تحلیل خود را تماماً از وضعیت داخلی اروپا شروع نمود بی آن که‌حتی متوجه شود که تعویق طولانی انقلاب در اروپا سریعاً محور روابط بین المللی را در راستای یک تهاجم آمریکا به اروپا منتقل ساخته است. این تهاجم در قالب "تثبیت" اقتصادی اروپا، مسالمت جوئی و عادی شدن اوضاع آن، و "بهبودی" اصول دموکراتیک متجلی شد. نه فقط خرده بورژوازی به فلاکت رسیده بلکه کارگر متوسط نیز با خود می گفت: از آن جائی که حزب کمونیست از تسخیر قدرت عاجز ماند، پس شایدسوسیال- دموکراسی برای ما، نه پیروزی (هیچ کس از آن انتظار پیروزی ندارد) بلکه از طریق احیای صنایع کمک طلای آمریکائی لقمه نانی فراهم سازد. لازم بود فهمیده شود که بعد از شکست انقلاب آلمان، افسانه‌ی شرم آور صلح طلبی آمریکا با چاشنی دلار مهم ترین عامل در حیات اروپا شده و خواهد شد. از برکت این درون مایه کارانه فقط

www.hks-iran.com

سوسیال- دموکراسی آلمان، بلکه تا حد زیادی رادیکال های فرانسه و حزب کارگر انگلستان نیز دوباره به پا خاستند.

برای مقابله با این جبهه جدید دشمن باید خاطرنشان می شد که اروپای بورژوائی تنها به مثابه برده ی مالی ایالات متحده توانائی ادامه حیات و ابقاء خویش را خواهد داشت. و هم چنین باید نشان داده می شد که صلح طلبی آمریکا در حکم کوششی است در جهت انداختن یوغ جیره دوران قحطی بر گردن اروپا. رهبری کمینترن، در عوض شروع از این چشم انداز برای مبارزات جدید علیه سوسیال- دموکراسی و مذهب جدید آن –آمریکائیزم-آتش توپ خانه ی خود را به جهت مخالف برگرداند. آن ها این نظریه ی ابلهانه را که امپریالیزم بدون جنگ و بدون انقلاب بر مبنای جیره ی آمریکا، به حال عادی باز گشته است را به گونه ای اتهام انگیز به ما نسبت دادند.

در همان جلسه فوریه- چهار ماه پیش از کنگره- که در آن هیئت رئیسه کمیته ی اجرائی بین‌الملل کمونیست اعلام داشت که قیام مسلحانه "به گونه ای مشخص و فوری" در دستور روز حزب آلمان قرار دارد، ارزیابی زیر را نیز از شرایط فرانسه که در آن زمان به پیشواز انتخابات پارلمانی "چپ" می رفت ارائه نمود:

"این تب پیش از انتخابات، تنها بر بی اهمیت ترین و ضعیف ترین احزاب و *گروه های سیاسی مرده* اثر می گذارد. *حزب سوسیالیست* در پرتو انتخابات قریب الوقوع به پاخاسته و تجدید حیات کرده است..." (*پراودا*، ۷ فوریه ۱۹۲٤)

هنگامی که موجی از چپ گرائی پاسیفیستی خرده بورژوائی به گونه ای کاملاً آشکار فرانسه را فرا می گرفت و بخش های وسیعی از کارگران را با

www.hks-iran.com

خود می برد، موجبات تضعیف هم حزب پرولتاریا و هم دسته های فاشیستی سرمایه را فراهم می ساخت؛ در یک کلام در مقابل پیروزی "اتحاد چپ"، رهبری کمینترن برمبنای پیام انداز کاملاً متضادی اقدام نمود. احتمال به وجود آمدن یک دوره ی پاسیفیستی را یک سره انکار نمود و در آستانه انتخابات مه ۱۹۲٤، ((رهبری کمینترن)) از حزب سوسیالیست فرانسه پرچم دار چپ پاسیفیزم خرده بورژوائی- به عنوان یک "گروه سیاسی مرده" نام می برد. در آن زمان ما طی نامه ی مخصوصی که به نمایندگان حزب کمونیست اتحاد شوروی فرستادیم علیه این ارزیابی سبک مغزانه از حزب سوسیال- پاتریوتیک اعتراض نمودیم. دریغا که سودی نداشت. رهبری کمینترن نادیده گرفتن این حقایق را مصرانه "چپ گرائی" تلقی نمود. از این رو به رسم سال های اخیر، بر سر ((موضوع)) پاسیفیزم دموکراتیک جدلی مبتذل و تحریف شده برخاست که باعث گیجی و سردرگمی بسیار در درون احزاب کمینترن گردید. سخن گویان اپوزیسیون تنها به علت این که در تعصب رهبری کمینترن شریک نبوده و در موقع مناسب پیش بینی نمودند که شکست بین‌برد پرولتاریای آلمان (بعد از رشد کوتاه مدت گرایشات فاشیستی) بالاجبار احزاب خرده بورژوائی را به جلو رانده و سوسیال- دموکراسی را استحکام خواهد بخشید، به تعصب نسبت به پاسیفیزم متهم شدند.

ما هم اکنون در بالا یادآور شدیم که زینوویف در یکی از کنفرانس های امداد سرخ بین المللی، سه یا چهار ماه پیش از پیروزی حزب کارگر در انگلستان و اتحاد چپ در فرانسه، در مناظره ای آشکارا علیه من بود، اعلام کرد:

"عملاً در کل اروپا اوضاع آن چنان است که اکنون نمی بایست انتظار یک دوران مسالمت آمیز ظاهری یا هیچ گونه آرامشی، هر چند کوتاه، را داشت...

www.hks-iran.com

اروپا به مرحله رویدادهای تعیین کننده ای پا می گذارد... ظاهراً آلمان به سوی یک جنگ داخلی سختی گام بر می دارد..." (*پراودا*، ۲ فوریه، ۱۹۲٤)

از تمام ظواهر امر چنین بر می آید که زینوویف کاملاً فراموش کرده بود که در کنگره ی چهارم در سال ۱۹۲۲، علی رغم مخالفت مصرانه خود زینوویف و بوخارین، من موفق شدم که در کمیسیونی ماده ای اصلاحی (گرچه به طور قابل ملاحظه ای تعدیل یافت) به مصوبه ی کنگره الحاق کنم؛ این ماده ای اصلاحی از یک دوران قریب الوقوع "دموکراتیک- پاسیفیست" به عنوان مرحله ای محتمل در افول سیاسی دولت بورژوائی و به عنوان قدم اول به سوی سلطه ی کمونیزم یا فاشیزم صحبت می کند.

در کنگره ی پنجم که بعد از روی کار آمدن دولت های "چپ" در انگلستان و فرانسه تشکیل شد، زینوویف این ماده اصلاحی مرا- کاملاً به جا- به یاد آورد و بلند اعلام نمود:

"در حال حاضر بارزترین خصیصه اوضاع بین المللی، فاشیزم، حکومت نظامی و اوج گیری موج ترور سفید بر علیه پرولتاریاست. و لیکن این مسأله این احتمال را که در آینده ای نزدیک در مهم ترین کشورها، ارتجاع آشکار بورژوازی جای خود را به یک" دوران دموکراتیک- پاسیفیست" بدهد، رد نمی کند".

و زینوویف با رضایت خاطر اضافه نمود:

"این مطلب در سال ۱۹۲۲ گفته شد. بدین ترتیب کمینترن یک سال و نیم پیش قاطعانه ((فرا رسیدن)) یک دوران دموکراتیک- پاسیفیست را پیش بینی نمود." (*پراودا*، ۲۲ ژوئن، ۱۹۲٤)

www.hks-iran.com

این حقیقت است. پیش بینی که مدت ها به عنوان یک انحراف "پاسیفیستی" علیه من به کار گرفته می شد (به عنوان *انحراف من* و نه انحراف سیر انکشاف تاریخی) در کنگره ی پنجم درست به هنگام هفته های ماه عسل کابینه های ماک دونالد و هریوت بسیار سودمند واقع شد. متأسفانه کارآئی پیش بینی ها به طور کلی این چنین بود.

باید بیافزائیم که زینوویف و اکثریت کنگره ی پنجم این چشم انداز قدیمی "دوران دموکراتیک- پاسیفیستی" به مثابه مرحله ای در مسیر زوال سرمایه داری، را بسیار تحت الفظی تعبیر نمودند. از این رو، زینوویف در کنگره ی پنجم اعلام کرد: "دوران دموکراتیک- پاسیفیست نشانه ای از زوال سرمایه داری است."

و در هنگام جمع بندیش دوباره اظهار داشت: *"من تکرار می کنم که دقیقاً دوره ی دموکراتیک- پاسیفیست نشانه ای است از زوال و بحران درمان ناپذیر ((سرمایه داری))"*. (*پراودا*، ۱ ژوئیه ۱۹۲٤)

هرآینه اگر بحران روهر اتفاق نمی افتاد و اگر تکامل به گونه ای هموارتر و بدون یک چنین "جهش" تاریخی انکشاف می یافت، این نتیجه گیری درست می بود. و اگر پرولتاریای آلمان در سال ۱۹۲۳ پیروز شده بود این نتیجه گیری دو تا سه برابر صحیح تر می بود، در چنین شرایطی، رژیم های ماک دونالد و هریوت تنها به معنای یک "دوران کرنسکی" فرانسوی و انگلیسی محسوب می شدند. ولی بحران روهر به وقوع پیوست و این مسأله که چه کسی ارباب خانه است را آشکارا مطرح نمود. پرولتاریای آلمان به پیروزی نرسید، بلکه دچار شکستی قطعی گردید و آن هم به گونه ای که موجب دل گرم شدن و تثبیت بورژوازی آلمان به نهایت درجه گردید. در

www.hks-iran.com

سراسر اروپا امید به انقلاب برای سال هائی چند از میان رفت. در چنین شرایطی دولت های ماک دونالد و هریوت به هیچ وجه مبین یک دوران کرنسکی و یا به طور کلی زوال بورژوازی نبودند. برعکس، این حکومت ها تنها می توانستند و توانستند که منادیان زودگذر حکومت های بورژوائی جدیدتر، استوارتر و متکی به نفس تر باشند. کنگره ی پنجم از درک این مسأله عاجز ماند زیرا که با ناتوانی در تخمین دامنه ی فاجعه آلمان و با کوشش در جهت کاهش دادن این فاجعه صرفاً به کمدی ساکسون لاندتاک نتوانست به این واقعیت که پرولتاریای اروپا اکنون در تمام جبهه ها در حال یک عقب نشینی سیاسی بود، پی ببرد. و وظیفه ی ما نه یک قیام مسلحانه بلکه عبارت بود از یک جهت گیری سیاسی جدید، درگیری های پشت جبهه، و استحکام بخشیدن به مواضع سازمانی حزب و بالاتر از همه در سندیکاهای کارگری.

در رابطه با مسأله ی "دوران" بر سر فاشیزم جدلی که به هیچ وجه پیش پا افتاده تر نبود و کمتر نیز دستخوش تحریف واقع نشد، به پا خاست. اپوزیسیون بر این عقیده بود که بورژوازی تنها در لحظه ای که خطر انقلابی فوری پایه های رژیم اش را تهدید کند و بی کفایتی ارگان های طبیعی دولت بورژوائی به اثبات رسند، جناح فاشیست خود را به جلو می فرستد. به این مفهوم فاشیزم فعال نشانه ی اعلام یک جنگ داخلی از جانب سرمایه داری علیه پرولتاریای طغیان کرده، می باشد. از سوی دیگر، بورژوازی مجبور است که جناح چپ خود، یعنی سوسیال- دموکراسی را یا در دوره بلافاصله قبل از جنگ داخلی به میدان گسیل دارد تا پرولتاریا را فریب داده، آرام ساخته و روحیه اش را تضعیف کند، و یا در دوره ی بلافاصله بعد از پیروزی جدی و

www.hks-iran.com

دیرپایش بر پرولتاریا، یعنی هنگامی که مجبور است توده های وسیع مردم و از جمله ی آن ها کارگران مأیوس از انقلاب را با شیوه های پارلمانی اغفال نموده تا رژیم طبیعی خود را دوباره مستقر سازد. در مخالفت با این تحلیل، که مطلقاً از دیدگاه نظری غیرقابل رد کردن بوده و نیز توسط کل خط سیر مبارزات تأیید شده است، رهبری کمینترن مجادله ی بی نهایت ساده گرایانه و بی معنی *یک سان شمردن* سوسیال- دموکراسی با فاشیزم را پیش کشید. با حرکت از این واقعیت مسلم که سوسیال- دموکراسی کمتر از فاشیزم به بنیان های جامعه بورژوائی وابسته نبوده و همواره آماده است تا نوسکه خود را در لحظه ی خطر به خدمت فراخواند، رهبری کمینترن تفاوت های سیاسی بین سوسیال- دموکراسی و فاشیزم را لغو نمود و هم راه با آن نیز تفاوت بین یک دوره جنگ داخلی آشکار و یک دوره ی "طبیعی" مبارزات طبقاتی را ملغی اعلام نمود. در یک کلام تنها به خاطر تظاهر به حفظ یک جهت گیری سیاسی در هنگام توسعه آنی جنگ داخلی همه چیز وارونه، پیچیده و مغشوش گردید. گوئی که در سال ۱۹۲۳ هیچ واقعه غیرعادی در فرانسه و آلمان اتفاق نیافتاد، بلکه فقط یک حادثه فرعی رخ داد- تنها همین و بس!

برای نشان دادن مسیر و سطح این مجادله از مقاله استالین "در باره اوضاع بین المللی" نقل قول می کنیم. (*پراودا*، ۲۰ سپتامبر، ۱۹۲٤)

استالین در حالی که علیه من مجادله می نمود اظهار داشت: "بسیاری معتقدند که بورژوازی نه از روی نیاز بلکه به اصطلاح با طیب خاطر و با آزادی انتخاب. به "پاسیفیزم" و "دموکراسی" روی آورد."

این تز اولیه تاریخی فلسفی که بحث بر سر آن مسلماً خجالت آور است دو نتیجه عمده ی زیر را به دنبال داشت:

www.hks-iran.com

"اولاً، این نادرست است که فاشیزم تنها یک سازمان جنگی بورژوازی است. فاشیزم صرفاً یک مقوله ی نظامی تکنیکی ((؟!)) نیست".

این که چرا سازمان جنگی جامعه ی بورژوائی باید یک "مقوله"ی تکنیکی تلقی گردد و نه یک "مقوله"ی سیاسی، غیرقابل فهم است. به هر رو فاشیزم چیست؟ پاسخ غیرمستقیم استالین چنین است: "سوسیال دموکراسی از دیدگاه عینی جناح معتدل فاشیزم است".

ممکن است گفته شود که سوسیال- دموکراسی جناح چپ جامعه ی بورژوائی است و این تعریف کاملاً صحیح خواهد بود به شرط این که این برداشت به گونه ای بیش از حد ساده گرایانه مورد تفسیر قرار نگیرد و بدین ترتیب فراموش نشود که سوسیال- دموکراسی هنوز میلیون ها کارگر را رهبری می کند و نه تنها مجبور است که خواست ارباب بورژوایش را به حساب آورد، بلکه در محدوده مشخصی ملزم است که منافع پشتیبانان کارگر اغفال شده اش را نیز در نظر گیرد. و لیکن این که، سوسیال- دموکراسی را به مثابه "جناح معتدل فاشیزم" توصیف کنیم، مطلقاً بی معنی است. پس در این صورت خصلت خود جامعه ی بورژوائی چه خواهد شد؟ برای این که شخص خود را با ابتدائی ترین طریق ممکن با سیاست آشنا سازد، نباید همه را با یک چوب بزند، بلکه باید بین سوسیال- دموکراسی و فاشیزم که معرف دو قطب جبهه بورژوائی هستند، تمایز قائل شود. هر چند که این دو قطب *در لحظه خطر متحد می شوند* ولیکن به هر رو *دو قطب* هستند. آیا بعد از انتخابات ماه مه ۱۹۲۸، هنوز لازم است که بر این مطلب تأکید کنیم. انتخاباتی که خصلت مشخص اش از یک افول فاشیزم و از سوی دیگر رشد سوسیال-

www.hks-iran.com

دموکراسی بود. همان سوسیال- دموکراسی ای که اتفاقاً حزب کمونیست در این مورد نیز پیشنهاد تشکیل جبهه ی واحد طبقه ی کارگر را به آن داد؟

مقاله ادامه می دهد: "ثانیاً، این نادرست است هر آینه گفته شود که نبرد قطعی به نقد اتفاق افتاده است، که پرولتاریا در این نبرد دچار شکست شده است و در نتیجه بورژوازی تحکیم یافته است. نبرد قطعی به هیچ وجه به وقوع نپیوسته است، حتی اگر(؟ تنها به این دلیل که تا کنون احزاب توده ای بلشویکی واقعی وجود نداشته اند."

پس چون هنوز مبارزه ای صورت نگرفته، بورژوازی قادر نگشته که خود را تحکیم بخشد و مبارزه ای هم هنوز صورت نگرفته است." حتی اگر تنها "به این دلیل که هنوز یک حزب بلشویک واقعی وجود نداشته است. لذا آن چه که مانع از تثبیت بورژوازی می گردد... فقدان یک حزب بلشویکی است. اما در واقع دقیقاً این فقدان -نه چندان فقدان حزب بلکه فقدان یک رهبری بلشویکی- بود که بورژوازی را در تحکیم بخشیدنش مساعدت نمود. یک ارتش اگر در شرایطی حساس بی نبرد تسلیم دشمن گردد، آن زمان این تسلیم کلاً جای یک "نبرد تعیین کننده" را، چه در سیاست و چه در جنگ، می گیرد. پیش- تراز این ها در سال ۱۸۵۰، انگلس به ما آموخت حزبی که شرایطی انقلابی را از دست بدهد، برای مدتی طولانی از صحنه ((جدال طبقاتی)) ناپدید می گردد. لیکن آیا هنوز فردی وجود دارد که نداند انگلس -که "قبل از ((عصر)) امپریالیزم" می زیست- امروز منسوخ است؟ لذا، استالین چنین می نویسد: "بدون یک چنین احزاب ((بلشویکی)) هیچ مبارزه ای، تحت شرایط امپریالیزم، برای دیکتاتوری ((پرولتاریا)) ممکن نیست".

www.hks-iran.com

بنابر این، باید چنین مفروض داشت که در زمان انگلس، زمانی که قانون انکشاف ناموزون هنوز کشف نشده بود، چنین مبارزه ای کاملاً میسر بود.

مجموع این سلسله افکار، با یک پیش بینی سیاسی در خور آن مزین شده است:

"سرانجام، این نیز نادرست است... که از بطن این "پاسیفیزم" بایستی تحکیم قدرت بورژوازی و تعویق انقلاب برای مدتی نامعلوم برخیزد."

به هر رو، گر چه نه بر طبق نظر استالین، بلکه مطابق نظر انگلس چنین تعویقی واقع افتاد. یک سال بعد، هنگامی که حتی بر هر نابینائی روشن شد که موقعیت بورژوازی مستحکم تر گشته و هم چنین انقلاب برای مدتی نامعلوم به تعویق افتاده است، استالین برعهده گرفت که ما را به سرباز زدن از تشخیص ((دوره)) ثبات متهم نماید. روی این اتهام به ویژه در دورانی سماجت می شد که "ثبات" به نقد شروع به شکاف برداشتن نموده و موج انقلابی جدید در انگلستان و چین به جلو قدم برداشته و نزدیک تر می شد. و این مجموعه درهم و برهم چاره ناپذیر در خدمت اجرای مشی سیاسی خط رهبری قرار گرفت! باید متذکر شد که تعریف فاشیزم و رابطه اش با سوسیال- دموکراسی که در برنامه ی پیشنهادی (فصل ۲) گنجانیده شده است. علی رغم ابهاماتی که عمدتاً در آن آمده است (تا گذشته را به پوشاند) بسیار عقلانی تر و صحیح تر از بیان استالین که در بالا نقل شد و اساساً بیان کنگره ی پنجم بود، می باشد. و لیکن این قدم ناچیز به جلو مسأله را حل نمی کند. پس از تجارب دهه ی گذشته، برنامه ی کمینترن بدون توصیف ویژگی های شرایط انقلابی، بدون بیان منشاء و محو این شرایط نمی تواند معتبر باشد. و نیز نباید بدون خاطرنشان ساختن اشتباهات کلاسیکی که در ارزیابی از چنین اوضاعی به

www.hks-iran.com

عمل آمده، بدون این که توضیح دهد که لکوموتیوران چگونه باید در سر پیچ عمل کند به حال خود رها شود. برنامه‌ی کمینترن بدون القاء این حقیقت به تمام احزاب خود، که شرایطی وجود دارند که پیروزی انقلاب جهانی به دو یا سه روز مبارزه بسته گی دارد، نمی تواند کامل باشد.

۷- درون مایه های راست‌گرای سیاست ماوراء چپ

بعد از دوره ی آشفته مد در سال ۱۹۲۳، دوره ی دیرپای فروکش آغاز شد. به زبان استراتژی این به معنای یک عقب نشینی منظم بود، نبردهای تدافعی پشت جبهه، تقویت موقعیتمان‌در بین سازمان های توده ای، بازرسی دوباره صفوفمان، پاک و بُرا کردن سلاح های نظری و سیاسی خودمان. به این موضع به عنوان انحلال طلبی داغ زده شد. این مفهوم اخیر نیز چونان سایر مفاهیم فرهنگ بلشویکی در سال های اخیر با شرم آورترین سوءاستفاده ها رو به رو شد. دیگر نشانی از آموزش و پرورش نبود بلکه تنها بذرافشانی اغتشاش و اشتباه بود. انحلال طلبی چشم پوشی از انقلاب است، کوششی است برای جایگزین کردن راه و روش های اصلاح طلبی به جای راه و روش های انقلابی. سیاست لنینیستی همان قدر با انحلال طلبی بیگانه است که با نادیده گرفتن تغییرات در موقعیت عینی و حمایت لفظی کردن از حرکت به سمت قیام مسلحانه، آن هم پس ازآن که انقلاب پیشاپیش به ما پشت کرده و در زمانی که از سرگرفتن کار طولانی، سرسخت، شیوه دار و دشوار در میان توده ها به خاطر آماده کردن حزب برای انقلابی که در پیش است، ضروری است.

به هنگام بالا رفتن از پله، گونه‌ی دیگری از حرکت لازم است تا زمان پائین آمدن از آن. خطرناک ترین موقعیت آن است که شخص در تاریکی پایش را

www.hks-iran.com

برای صعود بالا ببرد در حالی که پله های مقابلش به پائین می روند. بدین گونه، سقوط ها، آسیب ها و دررفتگی استخوان ها اجتناب ناپذیرند. رهبری کمینترن در سال ۱۹۲٤ دست به هر کاری که در توانائیش بود زد تا مانع انتقاد از تجربیات اکتبر در آلمان و هرگونه انتقاد به طور کلی بشود. و سرسختانه به تکرار: کارگران مستقیماً به طرف انقلاب می روند- گام ها رو به بالایند، ادامه می داد. این که رهنمودهای کنگره ی پنجم، که در طی دوران جذر (فروکش) انقلاب به کار گرفته شده، به سقوط ها و خرابی های سیاسی مهلکی منتج گشت، چندان تعجبی ندارد!

در شماره ٦-٥ از *بیانیه ی اطلاعاتی اپوزیسیون آلمان*[١٦] ، ١ مارس، ١٩٢٧، چنین آمده است:

"بزرگ ترین اشتباهات چپ در این کنگره حزب (کنگره ی فرانکفورت در بهار سال ١٩٢٤، هنگامی که آن ها رهبری را به دست گرفتند)، عبارت بودند از: *سخن نگفتن قاطعانه و کافی از اهمیت شکست سال ١٩٢٣ با حزب؛ نگرفتن نتایج لازم، ندادن توضیح به حزب به گونه ای هشیار و بی پیرایه در مورد گرایشات تثبیت نسبی سرمایه داری، و نریختن طرح برنامه ای با مبارزات و شعارهائی، منطبق با دوره ای که در شرف آغاز بود.* انجام این

[١٦]- MITTEILUNGS BLATT (اپوزیسیون چپ حزب کمونیست آلمان) در اوایل سال ١٩٢٧ توسط رهبران سابق کمیته ی مرکزی حزب کمونیست آلمان که اخراج شده بودند، انتشار یافت، این رهبران عبارت بودند از: روث فیشر، ا. ماسلو، و. شولم، هوگو اُربانز و دیگران. پس از چند شماره نام این نشریه به FAHNE DES KOMMUNISMUS تغییر یافت و به عنوان هفته نامه ی نظری ضمیمه VOLKS WILLE سوهل (که بعدها برلین نام گرفت) منتشر می شد. این نشریه تقریباً بدون وقفه به عنوان ارگان متحدین اپوزیسیون شوروی در سازمان LENIN BUND ، تحت رهبری هوگو اُربانز و تا رسیدن هیتلر به قدرت، انتشار می یافت.

www.hks-iran.com

همه و تأکید قاطعانه ی تزهای برنامه نه تنها کاملاً ممکن بود، بلکه صحیح و مطلقاً لازم هم بود" (تأکید از ماست).

این مواضع در آن زمان برای ما نشانه ای بود از این که بخشی از چپ آلمان، که در طی کنگره ی پنجم در مبارزه علیه انحلال طلبی منتسب به ما شرکت کرد، درس های سال های ۲۵- ۱۹۲٤ را به طور جدی درک کرده بود که به دنبال آن در زمینه های اصولی آن ها را به ما نزدیک تر ساخت.

سال کلیدی *چرخش سریع در اوضاع و احوال، سال ۱۹۲٤ بود.* اما تشخیص این چرخش ("تثبیت") تنها یک سال و نیم بعد روی داد. شگفتی آفرین نیست که در نتیجه سال های ۲۵- ۱۹۲٤، سال های اشتباهات چپ و تجربیات پوچیستی بودند. حادثه ی تروریستی بلغار هم چون ماجرای تراژیک قیام مسلحانه استونی در دسامبر ۱۹۲٤، فوران یأسی بود که از جهت گیری نادرست نتیجه می شد. این واقعیت که این گونه کوشش ها برای دستبرد به روند تاریخ از راه توطئه چینی مورد یک بررسی انتقادی قرار نگرفته بودند در اواخر سال ۱۹۲۷ منجر به بازگشتی به وضع نخستین ((پیش از انقلاب)) در کانتون شد. در سیاست کوچک ترین اشتباهات نیز بدون مجازات نمی مانند تا چه برسد به اشتباهات بزرگ. و بزرگ ترین اشتباه سرپوش گذاشتن روی اشتباهات و سرکوب مکانیکی انتقادی و ارزیابی صحیح مارکسیستی از اشتباهات است.

ما مشغول نوشتن تاریخ کمینترن در پنج سال گذشته نیستیم، ما در این جا تنها شکل مستند دو خط استراتژیکی مراحل بنیانی این دوره و در ضمن تصویر بی رمقی برنامه ی پیشنهادی، که در آن این سؤالات حتی وجود نیز ندارند را به پیش می کشیم. در نتیجه نمی توانیم در این جا توصیفی، اگر چه

www.hks-iran.com

کلی، از تضادهای حل نشدنی ای که احزاب کمینترن با آن ها رو به رویند و در بین رهنمودهای کنگره ی پنجم از یک طرف، و واقعیت سیاسی از طرف دیگر، گیر افتاده اند به دست دهیم. این تضادها، البته، نه در همه جا، به وسیله ی تشنجات مهلک برطرف شدند، آن چنان که موارد بلغارستان و استونی در سال ۱۹۲٤ این چنین بودند. اما این احزاب همواره و در همه جا در برابر اشتیاق توده ها ناتوان بوده و در نهایت درماندگی دست و پا می زدند. در کار تبلیغات و آغالش گری صرفاً حزبی، در اتحادیه های کارگری، در پشت سگوی سخن رانی پارلمان ها، در همه جا غل و زنجیر مواضع غلط کنگره ی پنجم بر دست و پای احزاب کمونیست سنگینی می کرد. تمام احزاب، به درجات متفاوت، قربانی نقطه شروع غلط خود شدند. هر یک اسیر سرابی شده و روند واقعی را ندیدند. شعارهای انقلابی را به عبارات پر سروصدا تبدیل کرده و وجهه ی خود را از دست دادند. اعتماد توده ها از آن ها سلب شد و نفوذشان کاهش یافت. گل سرسبد تمام این ها مطبوعات کمینترن بود که در آن زمان، هم چون حال، از گردآوری، تنظیم و انتشار وقایع و کارکرد احزاب کمونیست در سال های اخیر ناتوان بود. بعد از تمامی این شکست ها، اشتباهات و کوتاهی ها، رهبری مقلد ترجیح می دهد که عقب نشینی کرده و در تاریکی با مخالفان خود معامله کند.

رهبری که خود را در تضادی مداوم و بی رحم با عوامل واقعی دید، مجبور می شد که هر چه بیشتر به عوامل غیرواقعی متوسل شود. کمیته ی اجرائی بین الملل کمونیست، با از دست دادن نفوذش و در زیر فشار، ناگزیر از کشف نیروها و نشانه های انقلابی، در جائی که هیچ اثری از آن ها نبود، شده بود. برای حفظ توازن مجبور به چنگ انداختن به رشته های پوسیده بود.

www.hks-iran.com

به تناسب فزونی آشکار تغییر مسیر پرولتاریا به راست، در کمینترن نیز مرحله ی کمال مطلوب سازی از دهقانان آغاز شد، گزافه گوئی ی تماماً غیرانتقادی درباره ی نشانه های "گسستن" دهقانان از جامعه ی بورژوائی، پیراستن هرگونه شکل گیری زودگذر سازمان های دهقانی و مداحی صرف از "دهقان" فریبان.

وظیفه ی مبارزه ای سرسخت و طولانی توسط پیشتاز پرولتاریا برعلیه بورژوازی و عوام فریبی شبه دهقانی، به منظور تأثیر گذاردن بر محروم ترین قشر اجتماعی دهقانان فقیر، هر چه بیشتر جایش را می داد به این *امید* که دهقانان مستقیماً هم در رویه ی ملی و هم در رویه ی بین المللی، نقشی انقلابی و مستقل بازی می کنند.

مطبوعات کمونیستی در طی سال ۱۹۲٤، یعنی در طی سال بنیانی ی "تثبیت"، انباشته بودند از سوابق و اطلاعاتی خارق العاده راجع به توانائی بین الملل دهقانی که با تازگی تأسیس شده بود. به عنوان نماینده ی بین الملل، دُمبال گزارش می دهد که بین الملل دهقانی، شش ماه پس از شکل گیری، به نقد دارای چندین میلیون عضو است.

در این هنگام واقعه رسوائی آور رادیج اتفاق افتاد، او که رهبر حزب "دهقانی" کروآت بود در طی راه از زاگرب سبز فکر کرد به صلاح است که در مسکو سرخ خودی نشان دهد از آن رو که فرصت وزیر شدنش را در بلگراد سپید تقویت کند. زینوویف در گزارشش به کارگران حزب در لنینگراد به تاریخ ۹ ژوئیه سال ۱۹۲٤ در مورد نتایج کنگره ی پنجم، از "پیروزی" جدیدش سخن گفت:

www.hks-iran.com

"در این لحظه تحولات مهمی در بین دهقانان رخ می دهد. شما احتمالاً همه گی از حزب دهقانی کروآت رادیچ باخبرید. رادیچ اکنون در مسکو می باشد.

او یک رهبر واقعی مردم است... پشت سر رادیچ تمامی دهقانان فقیر و متوسط کروآت متحداً ایستاده اند... اکنون رادیچ تصمیم گرفته که به نام حزبش به بین الملل دهقانی بپیوندد. ما این را واقعه ی مهمی می دانیم... شکل گیری بین الملل دهقانی واقعه ی بسیار مهمی می باشد. برخی از رفقا باور نداشتند که سازمانی بزرگ از درون آن فرا می روید... ما اکنون امداد توده ی وسیعی را دریافت می کنیم. دهقانان..." (*پراودا*، ۲۲ ژوئیه، ۱۹۲٤).

و به همین گونه ادامه داد و باز هم بیشتر.

در آن سوی اقیانوس، این رهبر لافوله بود که با "رهبری اصلی و واقعی مردم"، رادویچ هم خوانی داشت. په یر، نماینده ی کمینترن در آمریکا، به منظور تسریع حرکت "توده های کمکی" -کشاورزان آمریکائی- حزب کمونیست جوان و ضعیف آمریکا را وارد ماجرائی بی معنی و شرم آور نمود. این ماجرا همانا تشکیل حزب "کشاورزان- کارگران" به دور لافوله برای سرنگونی سریع سرمایه داری در آمریکا بود.

در آن زمان سخن رانی ها و مقالات رهبران رسمی کمیته ی اجرائی بین الملل کمونیست پُر بود از خبرهای خوش درباره ی نزدیکی انقلابی متکی بر کشاورزان در ایالات متحده. در یکی از نشست های کنگره ی پنجم کولارف چنین گزارش داد:

"کشاورزان کوچک در ایالات متحده بنیان حزب کشاورزان- کارگران را گذاشته اند که بیش از پیش رادیکال شده، به کمونیزم نزدیک تر می شود و

www.hks-iran.com

ایده ی به وجود آوردن حکومت کارگران و دهقانان در آن کشور درش نفوذ می کند". (*پراودا*، ٦ ژوئیه، ١٩٢٤).

نه کم و نه بیش!

یکی از رهبران سازمان لافوله به نام گرین از نبراسکا به کنگره ی دهقانان در مسکو آمد. او در ضمن به دارودسته ای هم "پیوست" و بعد هم آن چنان که رسم است در کنفرانس سنت پال [١٧] با هم کاری دیگران، کوشش سست حزب کمونیست برای تحقق واقعی نقشه های بزرگ په پر را عقیم نمود. همان په پری که مشاور کنت کارولی و در کنگره ی سوم یک چپ افراطی بود. همان پـه پـر اصـلاح کننـده ی مارکسـیزم و یکـی از آن کسـانی کـه پیکـر انقـلاب مجارستان را از هم دریدند.

***پراودا* در شماره ی ٢٩ اوت ١٩٢٤ چنین شکایت می کند:**

***"توده ی* پرولتاریای آمریکا هنوز به ضرورت هم کاری حزبی حتی به آن حدی که در حزب کارگر انگلیس وجود دارد نیز آگاه نیست".**

---

[١٧]- در ١٧ ژوئن ١٩٢٤، "حزب فدراتیو کارگران- دهقانان" (اف. اف. ال. پی.)، که توسط حزب کارگران (کمونیست) آمریکا تأسیس گشته بود در سن پل تشکیل جلسه داد تا نامزد ریاست جمهوری را انتخاب کند. عناصر غیرکمونیست حاضر در جلسه ی نماینده ی تمامی سازمان های توده ای در اف. اف. ال. پی. بودند. معهذا، آن ها همه گی تحت نفوذ سناتور لافوله قرار داشتند. کمونیست ها دو تن غیرکمونیست به نام های دانکن مک دونالد و ویلیام بوک را به ترتیب برای ریاست جمهوری و معاونتش نامزد کردند، به این امید که طرف داران لافوله را در چارچوب حزبی که توسط کمونیست ها اداره می شد، نگاه دارند. با این روحیه بود که کمونیست ها مواضع ملایم و شبیه مواضع لافوله را ارائه دادند. لیکن در طی چند هفته آشکار شد که همه غیرکمونیست های وابسته به اف. اف. ال. پی. به طرف لافوله رفته اند و از ریاست جمهوری سناتور ویسکانسین پشتیبانی می کنند. از این رو، در تاریخ ٨ جولای ١٩٢٤ کمیته ی مرکزی حزب کمونیست اعلام داشت که کاندیداهای اف. اف. ال. پی. نامزدی خود را پس گرفته اند و این که حزب کمونیست تبلیغات حزبی خود را به دور نامزدهای خود انجام خواهد داد. این نامزدها عبارت بودند از ویلیام..زفوستر و بنیامین گیتلو. برای شرح مفصل تر به مقاله الکساندر بیتلمن در WORKERS MONTHLY در دسامبر ١٩٢٤ ، M. S. , THE NEW INTERNATIONALمارس ١٩٣٥ مراجعه شود).

www.hks-iran.com

و حدود یک ماه و نیم پیش از این، زینوویف در گزارشش به کارگران حزب در لنینگراد می گوید:

"به واسطه ی بحران های ارضی، میلیون ها کشاورز همه گی در یک زمان (!) داوطلبانه یا غیرداوطلبانه به سمت طبقه ی کارگر رانده می شوند." **(*پراودا*، ۲۲ ژوئیه ۱۹۲٤).**

و کولارف فوراً می افزاید: "و به سمت دولت کارگران و دهقانان".

مطبوعات هم چنان تکرار می کردند که در آمریکا به زودی یک حزب کشاورز- کارگری تشکیل خواهد شد. یک حزب کشاورز- کارگری "نه صرفاً پرولتری، بلکه طبقاتی". برای سرنگونی سرمایه داری. این که منظور از این "نه صرفاً پرولتری، بلکه طبقاتی" چیست را هیچ منجمی در دو سوی اقیانوس قادر به توضیح نیست؛ و لیکن این مسأله در تحلیل نهائی چیزی نبود جز یک تفسیر په پر وار از ایده ی حزب "دو طبقه ی کارگران و دهقانان" که در مورد آن دوباره در فرصت مناسب و با جزئیات بیشتری در رابطه با انقلاب چین سخن خواهیم گفت. در این جا کافی است گفته شود که ایده ی ارتجاعی احزاب طبقاتی، و نه پرولتری. کاملاً حاصل سیاست "چپ نمای" سال ۱۹۲٤ است. سیاستی که با خالی شدن زیر پایش به رادیچ، لافوله و ارقام متورم بین الملل دهقانی متوسل گردید.

آکادمیسین پیش پاافتاده، میلیوتین چنین تبلیغ می کرد: "ما اکنون شاهد فرآیندی فوق العاده مهم و قابل توجه هستیم، جدائی توده های دهقان از بورژوازی و افزایش قدرت جبهه ی واحد کارگران و دهقانان در کشورهای سرمایه داری در مبارزه علیه نظام سرمایه داری". (*پراودا*، ۲۷ ژوئیه ۱۹۲٤).

www.hks-iran.com

مطبوعات کمینترن در تمامی طول سال ۱۹۲٤ هیچ گاه از صحبت کردن درباره ی "رادیکالیزاسیون جهانی توده های دهقانی" دست نکشیدند. انگار که از این حرف نتیجه ی مستقلی می توان گرفت و حال آن که در بیشتر موارد این رادیکالیزاسیون تخیلی در دوره ای بود که کارگران آشکارا به سمت راست می رفتند، قدرت سوسیال- دمکراسی رشد کرده و بورژوازی موقعیتش را مستحکم می کرد!

از اواخر سال ۱۹۲۸ تا اوایل ۱۹۲۹، در رابطه با اوضاع سیاسی چین نیز دچار اشتباهات مشابهی شدیم. به دنبال شکست قطعی و دیرپای پرولتاریا پس از هر بحران انقلابی مهم و ریشه ای، فوران، جوش و خروش انقلابی در میان توده های نیمه پرولتاریای شهری و روستائی تا مدت درازی ادامه پیدا خواهد کرد. درست به مانند دایره هائی که در سطح آب در اثر برخورد یک سنگ شکل گرفته و گسترده می شوند. هر آینه رهبری اهمیت خاصی را به این دایره ها نسبت دهد و تفسیری متضاد با روندهای درونی طبقه ی کارگر از آنان ((دایره ها))، به عنوان نشانه های نزدیکی انقلاب به دست دهد، به خاطر بسپارید که این نشانی واضح و حتمی است از این که رهبری به دنبال ماجراست، به مانند استونی یا بلغارستان سال ۱۹۲٤ و یا کانتون در سال ۱۹۲۷.

حزب کمونیست چین در طی همان دوران ماوراء چپ گرائی برای چندین سال به درون کومین تانگ رانده شد. کنگره ی پنجم بدون هیچ گونه کوششی جدی در جهت تعیین ساختار طبقاتی کومین تانگ، آن را به عنوان یک "حزب جانب دار" ((سمپات)) توصیف نمود، (*پراودا*، ۲۵ ژوئیه ۱۹۲٤). هر چه بیشتر پیش می رویم، پی می بریم که کمال مطلوب سازی از مفهوم

www.hks-iran.com

"بورژوازی انقلابی ملی" بزرگ تر و بزرگ تر می شود. بدین سان در شرق جریان چپ کاذب در حالی که از آتش بی صبری می سوخت، با چشمانی بسته، پایه و بنیان فرصت طلبی متعاقبش را پی گذاشت. و این مارتینوف بود که برای تدوین خط مشی فرصت طلبان احظار شد. مارتینوف به راستی مشاور قابل اطمینانی برای پرولتاریای چین بود، چرا که وی در طی سه انقلاب روسیه همواره به دم خرده بورژوازی مزین بود.

در جستجوی یافتن راهی برای میان بر زدن در تاریخ نه فقط رادیچ، لافوله، میلیون ها دهقان، دومبال و حتی په پر درگیر بودند، بلکه برای انگستان نیز چشم انداز اساساً دروغین خلق شد. ضعف حزب کمونیست انگلیس موجب پدیدار شدن ضرورت تعویض هر چه سریع تر آن با سلاحی به مراتب نافذتر شد. و دقیقاً در همین هنگام بود که ارزیابی نادرست از گرایش های درونی جنبش اتحادیه های کارگری انگستان پدیدار گشت. زینوویف به ما فهماند که او روی توان انقلاب برای کشف راه ورود حساب می کند، آن هم نه از طریق مدخل باریک حزب کمونیست بریتانیا بلکه از راه دروازه گشاد اتحادیه های کارگری. مبارزه برای سازمان دهی توده ها در اتحادیه ها از طریق حزب کمونیست جایش را داد به امید در به کار گرفتن هرچه سریع تر امکانات حاضر و آماده اتحادیه ها در راه اهداف انقلاب. سیاست بعدی کمیته انگلو- روس[۱۸] نیز از درون این موضع نادرست ظاهر شد. سیاستی که هم

[۱۸]- در نوامبر ۱۹۲٤، هیئت نمایندگی بزرگی از رهبران اتحادیه های کارگری انگلستان تحت رهبری رئیس کنگره ی اتحادیه های کارگری، ا. ا. پورسل به مسکو وارد شد و پس از تحقیق کلی راجع به اوضاع شوروی گزارشی راجع به دست آوردهای حکومت بلشویکی تهیه کرده و بازگشتند. هیئت نمایندگی شوروی به رهبری رئیس شورای مرکزی اتحادیه های کارگر روسیه، م. توسکی، در کنگره ی اتحادیه های کارگری انگلیس در شهر هال در ماه مه ۱۹۲۵ حضور یافت. در ١٤ ماه مه ۱۹۲۵ موافقت نامه ای به امضاء رسید که طی آن رهبران دو

www.hks-iran.com

برای اتحاد شوروی و هم برای طبقه ی کارگر انگلیس ضربه ای شدید بود، آن چنان شدید که تنها شکست انقلاب در چین از آن پیشی گرفت.

در کتاب درس های *اکتبر*، نوشته شده در تابستان سال ۱۹۲٤، ایده ی یک راه میان بر -میان بر به توسط دوستی با پورسل و کوک، آن چنان که انکشاف بعدی ایده نشان داد- به شرح زیر رد شد:

"بدون حزب، مستقل از حزب، با جهش از روی حزب، از طریق جستن جانشینی برای حزب، انقلاب پرولتری هیچ گاه پیروز نخواهد شد. این درس اساسی دهه ی گذشته است. اتحادیه های کارگری انگلیس مطمئناً می توانند به اهرم قدرتمند انقلاب پرولتری تبدیل شوند. برای مثال آن ها می توانند تحت شرایط به خصوص و در دوره های به خصوص حتی جایگزین شوراهای کارگری شوند. اما جدا از حزب کمونیست و مسلماً در تخالف با آن، ناتوان از ایفای چنین نقشی می باشند، مگر آن که نفوذ کمونیست ها در اتحادیه های کارگری تعیین کننده باشد. ما برای دست یابی به این نتیجه *در مورد اهمیت و نقش حزب در انقلاب پرولتری* قیمتی آن چنان گزاف پرداخته ایم *که دیگر نمی توانیم آن را بدین سادگی انکار کرده یا حتی اجازه ی تضعیف آن را دهیم.*" (تروتسکی، *مجموعه آثار*، جلد سوم، قسمت۱، صفحه ۹).

جنبش اتحادیه ای بر سر تشکیل کمیته ی اتحادیه کارگری انگلو- روس موافقت کردند و قرار شد که در این کمیته از هر دو سازمان به تعداد مساوی نماینده حضور داشته باشد. به نظر می آمد که هدف این کمیته پیشبرد وحدت اتحادیه های کارگری بین المللی، مبارزه برای جلوگیری از پیروزی ارتجاع، و مبارزه علیه خطر جنگ های جدید بود. این کمیته حتی یک سال پس از آن که بخش انگلستان آن در اعتصاب عمومی مه ۱۹۲٦ خود را رسوا و بدنام نمود به حیات خود ادامه داد، در حالی که اپوزیسیون شوروی خواستار آن بود که روس ها کمیته را به علامت اعتراض ترک کنند تا رهبران کارگری انگلستان از پوشش انقلابی ای که توسط روابط دوستانه با شوروی به آن ها داده می شد محروم شوند، لیکن کمیته بالاخره نه به ابتکار روس ها بلکه هنگامی که شورای عمومی اتحادیه های کارگری انگلستان از آن بیرون رفت، منحل شد.

www.hks-iran.com

همین مسأله در سطح وسیع تر در کتاب من، *انگلستان به کجا می رود؟* نیز مطرح شده است. این کتاب از ابتدا تا انتها اختصاص داده شده به اثبات این که انقلاب انگلستان هم نمی تواند از دروازه های کمونیزم دوری جوید، و این که حزب کمونیست انگلیس نیز می تواند با پیش گرفتن سیاستی صحیح، شجاعانه، و پیگیر، که هرگونه توهمی را در مورد انحرافات بزداید با گام های کوچک در طی چند سال رشد کرده و به سطحی هم طراز تکالیفی که در پیش دارد برسد.

توهمات چپ در سال ۱۹۲٤ ناشی از درون مایه های راست گرائی بودند برای مخفی نگه داشتن اهمیت شکست ها و اشتباهات سال ۱۹۲۳ از خود و دیگران می بایست فرآشد گردش به راستی که در درون پرولتاریا شکل می یافت انکار شده و فرآشد انقلابی در بین سایر طبقات به گونه ای خوش بینانه اغراق می شد. این آغاز دوری از موضع پرولتری و نزدیکی به سنتریست ها یعنی نزدیکی به موضع خرده بورژوازی ای است که در روند فزاینده تثبیت، خود را از شر پوشش ماوراء چپش رها کرده و در ا. ج. ش. س.، چین، انگلستان در همه جا ماهیت سازش کاری خام خود را آشکار می سازد.

۸- دوره ی نزول سانتریزم راست گرا

عدم کارآئی کامل سیاست مهم ترین احزاب کمونیست که با کنگره ی پنجم هم آهنگ شده بودند به سرعت آشکار گردید. اشتباهات "چپ گرائی" کاذب که پیش رفت احزاب کمونیست را مختل کرده، انگیزه ای برای زیگزاگ های تجربی جدید، یعنی، نزول سریع تر به راست، شد. گربه ای که شیر داغ

www.hks-iran.com

خرده باشد از آب سرد هم فرار می کند. کمیته های مرکزی "چپ" بسیاری از احزاب با همان خشونتی که پیش از کنگره ی پنجم[۱۹] برگزیده شده بودند، معزول شدند. ماجراجوئی چپ روانه راه را برای فرصت طلبی آن هم از نوع سانتریست- راست گرا باز نمود. برای درک خصوصیات و آهنگ این گردش به راست سازمانی باید به یاد آورد که پیشتر در سپتامبر ۱۹۲٤، استالین، گرداننده اصلی این چرخش، انتقال رهبری احزاب به مازلو، رُث فیشر، ترنیت، سوزان جیرولت و دیگران را چنین ارزیابی می کند، که این تجلی بلشویکی شدن احزاب و پاسخی است به خواست های کارگران بلشویک که در حال پیش روی به سوی انقلاب و "خواستار رهبران انقلابی" هستند.

استالین نوشت: "شش ماه گذشته حائز اهمیت بسیار است چرا که مبین نقطه ی عطفی بنیانی در حیات احزاب کمونیست غرب می باشد. بدین معنی که

---

[۱۹]- کمی پس از اعلام مبارزه علیه "تروتسکیزم"، مهم ترین کمیته های مرکزی بر احزاب ((کمونیست)) اروپائی تحمیل شدند و در سطح جهانی عملیات خود را آغاز کردند. در فرانسه، رهبری سووارین، روزمر و همراهانشان که با اپوزیسیون روسی ابراز هم دردی بسیار کرده بودند با رهبری ((جناح)) "چپ" آلبرت ترینت و سوزان ژیرالت تعویض شد. رهبری اخیر از موضع زینوویف پشتیبانی می کرد. در آلمان رهبری براندلر- تالهایمر که به گفته ی تروتسکی "جانب داران عوضی" اپوزیسیون روسی بودند و اپوزیسیون بعدها نپذیرفت که در رابطه با فاجعه ی آلمان آن ها را سپر بلا قرار دهد، با هواداران زینوویف، فیشر و ماسلو عوض شدند. در لهستان، رهبری وارسکی با رهبری "چپ" دومسکی تعویض شد. هیچ یک از این رهبران که در پلنوم پنجم کمینترن در سال ۱۹۲۵ تعیین شده بودند، بیش از یک سال دوام نیاوردند. از آن جا که استالین و بوخارین برای کنار گذاشتن زینوویف از رهبری، به خصوص از رهبری کمینترن تدارک می دیدند، و از آن جا که اتحاد زینوویف و تروتسکی بیشتر آشکار می شد، رهبری های "چپ" پس از دوران کنگره ی پنجم با همان تدارک و تعمدهایی که به کار رفت تا بر سر کار آیند از کار برکنار شدند. این بار، گروه دومسکی با رهبری وارسکی- کوزنز زوا عوض شد و بالاخره هم اخراج گردید، فیشر و ماسلو اخراج شدند و به جای آن ها جناح تالمان و نویمان به کار گمارده شدند؛ ترینت و ژیرالت برکنار شده و سپس اخراج گشتند و به جای آن ها گروه دوریو- باربه- تورز بر سر کار آمد. در همه ی موارد، رهبری های اخراجی "چپ" پس از یک دوره از تحول و تجدیدنظر در عقاید خویشتن دوباره به پشتیبانی اپوزیسیون تروتسکیست در آمدند و این پشتیبانی تا زمان های کوتاه و یا طولانی ادامه یافت. این برکناری ها، البته با آغاز دوره ی گردش به راست سیاست کمینترن هم زمان بود.

www.hks-iran.com

بقایای سوسیال- دمکراسی قاطعانه برچیده شده، کادرهای حزب بلشویک شده اند و عناصر فرصت طلب منفرد گشته اند." (*پراودا*، ۲۰ سپتامبر ۱۹۲٤).

اما ده ماه بعد همین "بلشویک های" اصیل و "رهبران انقلابی" سوسیال- دموکرات و مرتد خوانده شدند و از رهبری برکنار و از حزب بیرون رانده شدند.

علی رغم خصلت هراس ناک مسأله ی تعویض رهبران، که همواره توسط اقدامات خشن اداری و به گونه ای نمک ناشناسانه انجام می گرفت، غیرممکن است که بتوان هیچ گونه مرز تعیین کننده ای بین مرحله ی سیاست ماوراء چپ و دوره ی نزول آکنده از فرصت طلبی که به دنبالش آمد، تعیین کرد.

در رابطه با مسائلی از قبیل صنعت و دهقانان در ا. ج. ش. س، بورژوازی مستعمرات، احزاب "دهقانی" در کشورهای سرمایه داری، سوسیالیزم در یک کشور، نقش حزب در انقلاب پرولتری، تمامی گرایش های تجدید نظرطلب که پیشتر در سال های۲۵- ۱۹۲٤ در اوج شگوفائی پدیدار شده بودند، زیر پرچم مبارزه علیه "تروتسکیزم" گرد آمدند و روشن ترین تجلی فرصت طلبی شان نیز در قطع نامه های کنفرانس حزب کمونیست اتحاد شوروی در آوریل ۱۹۲۵ پدیدار گشت.

جریان حرکت به راست، در کل کوششی بود کورکورانه، تماماً تجربی و انطباقی بود مؤخر با نزول پیش رفت انقلابی که نتیجه ی شکست سال ۱۹۲۳ بود. فرمول بندی اولیه بوخارین، هم چنان که قبلاً هم بدان اشاره شده، بر انکشاف "دائمی" انقلاب به مکانیکی ترین و لفظی ترین صورتش استوار

www.hks-iran.com

بود. بوخارین قائل به هیچ گونه "فضای تنفس"، وقفه یا عقب نشینی نبوده و "تهاجم" را تحت هرگونه شرایطی وظیفه ی انقلاب می داند.

مقاله ی "درباره اوضاع بین المللی"، نوشته استالین که از آن یاد شد، نوعی برنامه و آغاز کار وی در زمینه ی مسائل بین المللی است. این مقاله نشان می دهد که دومین نویسنده ی برنامه ی پیشنهادی طی دوران اولیه مبارزه علیه "تروتسکیزم" درست همان بینش مکانیکی "چپ" را ارائه می دهد. از نقطه نظر این بینش، همواره و به گونه ای تغییرناپذیری چنین بوده که سوسیال- دموکراسی در حال "از هم پاشیده "،کارگران در حال "رادیکالیزه شدن"، احزاب کمونیست سریعاً در حال "رشد کردن" و انقلاب در حال "نزدیک شدن" هستند. آن کس که به اطراف بنگرد و سعی نماید که مسائل را تشخیص دهد، یک "انحلال طلب" بوده و هست.

به دنبال گسست و تغییر اوضاع اروپا در سال ۱۹۲۳، این "گرایش" یک سال و نیم وقت لازم داشت تا بتواند اوضاع جدید را حس کرده و وحشت زده خود را به متضادش تبدیل نماید. رهبری بی آن که هیچ گونه شناختی از عصر ما و روندهای درونی آن داشته باشد، جهت گیری جدیدی را اتخاذ نمود، آن هم تنها با کورمال کردن (استالین)، و با اضافه نمودن استنتاجات دست و پا شکسته که حاصل طرح های مکتب گرایانه ای که برای هر موقعیتی دوباره سازی می شدند، هستند(بوخارین). در نتیجه در مجموع خط مشی سیاسی زنجیری است از حلقه زیگزاگ ها، و خط مشی ایدئولوژیک وسیله ای است که این حلقه ی زیگزاگ های استالینیستی را به پوچی می کشاند.

عملکرد کنگره در صورتی درست می بود چنان چه تصمیم به انتخاب کمیسیون ویژه ای می گرفت که به گردآوری تمام نظریات بوخارین در مورد

www.hks-iran.com

مسائل اساسی، مثلاً کمیته ی انگلو- روس بپردازد. این نظریات می بایست به ترتیب تاریخی و به طور مرتب تنظیم می شدند تا به توان از ایده های نهفته در آن جدولی به دست داد. این جدول می توانست آموزنده ترین نمودار استرتژیک باشد. در مورد انقلاب چین، انکشاف اقتصادی ا. ج. ش. س.، در تمام مسائل کم اهمیت دیگر نیز می بایست به همین ترتیب عمل می شد. *تجربه گرائی کورکورانه ضربدر مکتب گرائی*، این است جریانی که هنوز می باید بی رحمانه محکوم شود.

مهلک ترین اثرات این جریان در سه مورد از مهم ترین مسائل خود را ظاهر ساختند: سیاست داخلی ا. ج. ش. س.، انقلاب چین، و کمیته ی انگلو- روس. به طور کلی در مورد سایر مسائل مربوط به سیاست های کمینترن، اثرات در همین سوی بودند و لیکن عواقب بلافاصله شان این چنین آشکار و مصیبت زا نبودند.

در رابطه با مسائل داخلی ا. ج. ش. س. *بیانیه بلشویک- لنینیست ها (اپوزیسیون)*[۲۰] توصیفی جامع و کافی از سیاست نزول به دست می دهد. ما می باید که خود را صرفاً محدود به آن ((بیانیه)) کنیم. این واقعیت که تمامی کوشش های رهبری فعلی حزب کمونیست اتحاد شوروی برای فرار از عواقب سیاست پیش گرفته شده در طی سال های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۸ متکی بر نقل قول

---

[۲۰]- *بیانیه مواضع بلشویک- لنینیست ها (اپوزیسیون)* در سال ۱۹۲۷ برای بحث های پیش کنگره ی پانزدهم حزب کمونیست اتحاد شوروی توسط تروتسکی، رادک، پیاتاکف، راکوفسکی، زینوویف، کامنف، یودوکیمف، پترسون، با کایف، و تعدادی از اعضای کمیته ی مرکزی و کمیته ی کنترل مرکزی حزب ارائه شد. (چاپ انگلیسی آن در ترجمه ماکس ایستمن از کتاب لئون تروتسکی به نام *اوضاع واقعی شوروی*، نیویورک، ۱۹۲۸، آمده است). این بیانیه مواضع توسط بوروکراسی استالینیستی و به اتهام این که "سندی ضد حزبی" است اجازه ی انتشار در مطبوعات شوروی را نیافت. پرابراژنسکی، سربریاکف و چند تن دیگر از رهبران اپوزیسیون به اتهام عهده دار شدن تکثیر آن توسط ماشین میموگراف از حزب اخراج شدند. این عمل کمی قبل از اخراج دست جمعی هواداران اپوزیسیون صورت گرفت.

www.hks-iran.com

هـای دقیقـی از *بیانیـه* مـی باشـد آشـکارا نشـان دهنـده ی تأییـد غیرمنتظـره ی *بیانیه ای* است که نویسندگان و مدافعانش هم اکنـون در زنـدان یـا تبعید بـه سر می برند. این واقعیت که رهبران فعلی تنها بـه بخش هـا یـا تکـه هـائی از *بیانیه* متوسل شده انـد، آن هم بـدون پـیش بینـی هـای لازم، گـردش بـه چـپ جدید را شدیداً نامطمئن و متزلزل کرده در حینی کـه ارزش‌بیشتر از هر زمـان دیگری را به عنوان بیان کلی یک جریان لنینیستی واقعی به *بیانیه* می بخشد.

مسـأله ی انقـلاب چـین در *بیانیـه* بـاوسـیله ی زینوویـف بـه شـکلی ناکـافی، نـاقص و در بعضـی مـوارد مطلقاً نادرست مطرح شده است. بـه خـاطر اهمیت تعیـین کننـده ای کـه ایـن مسـأله بـرای کمینتـرن دارد، خـود را موظـف بـه ایـن می بینیم که در فصلی جداگانه به بررسی دقیق تر آن بپردازیم (فصل سوم).

در مورد سومین مسأله‌ی عمده ناشی از تجربیـات استراتژیکی کمینترن در سال هـای اخیـر، یعنـی کمیتـه ی انگلـو- روس، گذشته ازآن چـه تـا بـه حـال بـه وسیله ی اپوزیسیون در یـک سری از مقالات، سخن‌رانی ها و تزها آمده، تنها کاری که می ماند، تنظیم یک خلاصه کوتاه است.

همـان طـوری کـه دیـده ایـم، نقطـه ی حرکـت کمیتـه ی انگلـو- روس تسـریع پرشی از روی حزب کمونیست جوانی بود که بـه آهسته گی توسعه مـی یافت. ایـن کـار بـه تمـامی تجربـه،حتـی پـیش از اعتصـاب عمـومی، سیرتی نادرست بخشید.

برداشت کلی از کمیته‌ی انگلو- روس این نبود که کمیته پیمانی است ضمنی بین سران که به ناچار منطقاً می بایست در اولین تجربه برای تسویه حساب بـا شورای عمومی شکسته می شد. خیر، نه تنها استالین، بوخـارین، تومسـکی و دیگران بلکه زینوویف نیز در آن "شراکتی" دیرپای را می دیدند -وسیله ای

www.hks-iran.com

در جهت انقلابی کردن شیوه دار توده های کارگر انگلیسی، و حداقل قدمی بود، هر چند نه به درون، بلکه به سوی آن دروازه ای که انقلاب پرولتاریای انگلیس از طریق آن گام هائی بلند بر می داشت. هر چه این جریان پیشتر رفت، کمیته ی انگلو- روس نیز بیشتر از یک اتحاد ضمنی به اصلی مقدس، بر فراز مبارزه ی طبقاتی واقعی مبدل گشت. این حقیقت در زمان اعتصاب عمومی آشکار گشت.

ارتقاء جنبش توده ای به مرحله ی آشکارا انقلابی، آن سیاست مداران لیبرالی را که به گونه ای به چپ گرویده بودند را به اردوی ارتجاع بورژوازی بازگرداند. اینان به اعتصاب عمومی عمداً و آشکارا خیانت کردند و به دنبالش اعتصاب معدنچیان را تخریب کرده و بدان خیانت نمودند. امکان خیانت همیشه در اصلاح طلبی نهفته است. اما این بدین معنی نیست که این دو همواره یکی هستند. با اصلاح طلبان هرگاه که قدمی به جلو برمی دارند می توان به توافقاتی زودگذر رسید. اما ادامه ی عهد و پیمان با آنان هنگامی که هراسان از گسترش جنبش دست به پیمان شکنی می زنند، هم سان مدارا کردن با خائنان و چشم پوشی از خیانت است.

وظیفه اعصاب عمومی فشار گذاردن روی کارفرمایان و دولت با استفاده از نیروی پنج میلیون کارگر بود. چرا که مسأله ی صنایع استخراج ذغال سنگ مهم ترین مسأله ی سیاست دولت شده بود. به شکرانه خیانت رهبری، اعتصاب در همان اولین مرحله شکسته شد. ادامه ی باور به این که اعتصاب اقتصادی و منفرد معدنچیان به تنهائی دست آوردهائی را به ارمغان خواهد آورد که اعتصاب عمومی از عهده ی آن بر نیآمده بود، وهم و گمانی بس عظیم بود. *و دقیقاً در همین جا است که قدرت شورای عمومی نهفته بود.*

www.hks-iran.com

شورای عمومی با محاسبات خشک، شکست معدنچیان را هدف گرفته بود تا در نتیجه بخش های قابل ملاحظه ای از کارگران را به "درستی" و "مستدل بودن" خط مشی های خائنانه رهبران شورای عمومی متقاعد سازد.

ادامه ی اتحاد دوستانه با شورای عمومی، و هم زمان با آن پشتیبانی از اعتصاب طولانی و منفرد کارگران معدن که شورای عمومی مخالفش بود، کاری بود از قبل حساب شده از آن رو که رهبران اتحادیه های کارگری را توانا می ساخت که با کمترین صدمه ی ممکن این بزرگ ترین آزمایش را به سلامت پشت سرگذاشته، دوباره قد راست کنند.

از دیدگاه انقلابی، نقش اتحادیه های کارگری روسی بسیار زیان بخش و قطعاً رقت بار از کار درآمد. مطمئناً پشتیبانی از یک اعتصاب اقتصادی- حتی در صورت منفرد بودن آن مطلقاً لازم می بود. در این مورد بین انقلابیون اختلاف نظری نمی تواند باشد. اما این پشتیبانی می باید نه تنها یک جنبه ی مالی بلکه، خصلتی انقلابی- سیاسی را نیز دارا می بود. شورای مرکزی اتحادیه های کارگری سراسر روسیه می بایست که آشکارا به اتحادیه کارگران معدن انگلیس و تمامی طبقه ی کارگر انگلیس اعلام می کرد که، اعتصاب کارگران معدن تنها هنگامی می تواند به طور جدی روی پیروزی حساب کند که بتواند سرسختانه و پیگیرانه با استفاده از امکاناتش راه را برای *ظهور مجدد اعتصاب عمومی* باز کند. این کار تنها از طریق مبارزه ی مستقیم و آشکار علیه شورای عمومی، این عامل دولت و صاحبان معادن، می توانست به انجام برسد. مبارزه برای تبدیل اعتصاب اقتصادی به اعتصاب سیاسی مستلزم نبرد سیاسی و سازمانی سهمگینی علیه شورای عمومی بود. اولین

www.hks-iran.com

قدم به طرف چنین نبردی بریدن از کمیته ی انگلو- روس بود که دیگر بدل به مانعی ارتجاعی و زنجیری بر پای طبقه ی کارگر شده بود.

هیچ انقلابی ای که سنجیده سخن می گوید استدلال نخواهد کرد که در صورت پیش رفت در امتداد این خط رسیدن به پیروزی *تضمین می شد*. اما پیروزی تنها از این راه *ممکن* می بود. شکست در این راه، شکست در راهی بود که می توانست *بعداً* به پیروزی منتهی شود. یک چنین شکستی آموزنده است. بدین معنی که افکار انقلابی را در درون طبقه ی کارگر تقویت می کند. در این زمان صرف پشتیبانی مالی از اعتصابی صنفی (اعتصاب صنفی- در شیوه هایش؛ انقلابی- سیاسی در هدف هایش) که ناامیدانه روزهای آخرش را می گذراند تنها گندمی بود برای آسیاب شورای عمومی که خونسردانه در انتظار بود تا این که اعتصاب در اثر قحطی و گرسنگی درهم شکست، و از این راه "درستی" خود را ثابت نمود. البته شورای عمومی نمی توانست به راحتی نقش یک اعتصاب شکن آشکار را برای مدت چندین ماه ایفا کند. دقیقاً در طی همین دوره ی بحرانی بود که شورای عمومی به کمیته ی انگلو- روس به عنوان حائل سیاسیش از توده ها نیازمند بود. بدین سان مسائل حاد مبارزه ی طبقاتی بین سرمایه ی انگلیسی و پرولتاریا، بین شورای عمومی و کارگران معدن تبدیل شد به مباحثه ی دوستانه بین دو هم پیمان، یعنی میان شورای عمومی انگلیس و شورای مرکزی اتحادیه های صنفی سراسر روسیه بر سر این که کدام یک از این دو راه مناسب ترند: راه توافق یا راه مبارزه اقتصادی و منفرد پی آمد اجتناب ناپذیر اعتصاب به توافق منتهی گردید. یعنی، "مباحثه" دوستانه به طور غم انگیزی به نفع شورای عمومی خاتمه یافت.

www.hks-iran.com

تمامی سیاست کمیته ی انگلو- روس از ابتدا تا انتها به علت خط مشی نادرستش تنها کمکی بود برای شورای عمومی. حتی این واقعیت که به خاطر فداکاری طبقه ی کارگر روسیه اعتصاب به مدت درازی از لحاظ مالی دوام آورد نیز نفعی برای کارگران معدن یا حزب کمونیست انگلیس دربر نداشت بلکه تنها به کار همان شورای عمومی آمد. سرانجام وسیع ترین جنبش انقلابی در انگلستان از زمان چارتیزم تا کنون، تأثیر بسیار کمی در رشد حزب کمونیست داشت، در حالی که شورای عمومی حتی از قبل از اعتصاب عمومی نیز محکم تر بر تخت نشسته است.

چنین اند نتایج این "مانور استراتژیکی" منحصر به فرد.

لجاجتی که در حفظ اتحاد با شورای عمومی ابراز شد و بلخره در نشست ننگین برلین در آوریل ۱۹۲۷ به چاپلوسی مطلق ختم گردید، با استناد به همان "تثبیت" همیشه تکراری توجیه شد. هر زمان که پیش رفت انقلاب با مانعی رو به رو شود، چاره ای نیست جز دست به دامن پورسل شدن. این استدلال که در نظر یک کارگزار حکومتی در شوروی و یا یک عضو اتحادیه بسیار ژرف جلوه می کند، در واقع مثال کاملی است از تجربه گرائی ((امپریزم)) کوری که توسط مکتب گرائی قلب شده باشد. در رابطه با اقتصاد و سیاست در انگلیس، آن هم در سال های ۲۷- ۱۹۲۶، معنای این تثبیت چه بود؟ آیا این حاکی از رشد نیروهای مولده بود؟ یا بهبود شرایط اقتصادی؟ و یا امیدهای بهتر برای آینده؟ نه به هیچ وجه. حفظ و بقای این به اصطلاح تثبیت سرمایه داری در انگلیس ناشی از نیروهای محافظه کار سازمان های کارگری کهن، با تمام جریان ها و روندهای درونی اش، و نیز به دلیل ضعف و تزلزل حزب کمونیست بود. در انگلیس از نقطه نظر اقتصادی و مناسبات اجتماعی

www.hks-iran.com

((شرایط)) انقلابی فراهم بود. صرفاً از نظر سیاسی مسأله مطرح بود. رهبران حزب کارگر و اتحادیه های کارگری، پایه های اصلی "تثبیت" می باشند که در انگلستان یک واحد منفرد را تشکیل می دهند، اما از طریق تقسیم کار عمل می کنند.

با در نظر گرفتن شرایط توده های کارگر، که توسط اعتصاب عمومی آشکار گشت دیگر بالاترین مقام را در پویائی تثبیت سرمایه داری نه مک دونالد و نه توماس، بلکه پوگ، پورسل، کوک و شرکاء اشغال می کنند. اینان کار را انجام می دهند و توماس ضربه ی آخری را. بدون پورسل توماس پادرهوا در میان آسمان و زمین معلق می شد و بالدوین هم به هم راهش... مانع اصلی سر راه انقلاب انگلستان چپ گرائی دروغین پورسل است که با ظاهر سیاست مدارانه اش، گاه به نوبت و گاه هم زمان، با بلشویک ها و سران کلیسا رفاقت می کند و همواره نه تنها از برای عقب نشینی بلکه از برای خیانت نیز آماده است. *تثبیت یعنی پورسلیزم*. از تمامی این ها می توان به عمق پوچی نظری و فرصت طلبی ای که در اسناد به وجود "تثبیت" بیان شده، از آن رو که اتحاد سیاسی با پورسل را توجیه کند، پی برد. و همین جاست که به خاطر درهم شکستن "تثبیت" دقیقاً می بایست پورسلیزم را نابود کرد. در چنین وضعیتی حتی تصور هم کاری با شورای عمومی نیز بزرگ ترین خیانت و رسوائی برعلیه توده های کارگر بود.

حتی درست ترین استراتژی نیز، به خودی خود همواره به پیروزی نمی انجامد. صحت یک طرح استراتژیک فقط هنگامی به اثبات می رسد که خط سیر واقعی انکشاف نیروهای طبقاتی را دنبال کرده و برآوردش از عناصر این انکشاف واقع گرایانه باشد. خطرناک ترین و ننگین ترین شکست که

www.hks-iran.com

مهلک ترین پیآمدها را نیز برای جنبش دربر دارد، شکست نوع منشویکی است که ناشی از برآورد نادرست از طبقات، کم بها دادن به عوامل انقلابی و کمال مطلوب سازی از نیروهای دشمن است. این چنین بودند شکست های ما در چین و انگلستان.

از کمیته ی انگلو- روس چه چیزی برای ا. ج. ش. س. انتظار می رفت؟

استالین در ژوئیه ۱۹۲۶، در پلنوم مشترک کمیته ی مرکزی و کمیسیون مرکزی نظارت، برای ما چنین نطق کرد:

"وظیفه ی این پیمان (کمیته ی انگلو- روس) عبارت است از سازمان دهی جنبشی وسیع در بین طبقه ی کارگر علیه جنگ های امپریالیستی جدید و به طور کلی، علیه مداخله ی خارجی در کشور ما، (خصوصاً) از جانب قوی ترین قدرت های امپریالیستی در اروپا، به خصوص از ناحیه ی انگلستان".

و در حین این که به ما، اپوزیسیون، می آموخت که "باید دقت به عمل آوریم که از اولین جمهوری کارگران و دهقانان در برابر مداخله خارجی دفاع کنیم" (ما، طبیعتاً به این نکته واقف نبودیم!)، استالین چنین اضافه کرد:

"اگر اتحادیه های کارگری ارتجاعی انگلستان حاضر به انعقاد پیمانی با اتحادیه های کارگری انقلابی کشور ما علیه امپریالیست های ضدانقلابی کشورشان باشند، بنابر این ما چرا نباید چنین اتحادی را نستائیم؟"

هر آینه "اتحادیه های کارگری ارتجاعی" توان مبارزه بر ضد امپریالیست های کشورشان را می داشتند که دیگر ارتجاعی نمی بودند! استالین دیگر عاجز از تمیزدادن مفاهیم *ارتجاعی و انقلابی* از یکدیگر است. او اتحادیه های کارگری انگلستان را ارتجاعی توصیف می کند و تنها به روال

www.hks-iran.com

یک عادت- حال آن که در واقع به اوهام نکبت باری در رابطه با "روح انقلابی شان" دامن می زند.

به دنبال استالین، کمیته ی حزب ما در مسکو خطاب به کارگران مسکو می گوید:

"در مبارزه بر ضد هرگونه مداخلات احتمالی علیه ا. ج. ش. س. کمیته ی آنگلو- روس نقش بزرگی می تواند و باید ایفاء کند. این کمیته ی مرکز تشکلی خواهد شد برای نیروهای بین المللی پرولتاریا به منظور مقابله با هرگونه کوششی از جانب بورژوازی جهانی برای به راه انداختن جنگی جدید." (تزهای کمیته ی مسکو).

اپوزیسیون چه پاسخی داد؟ ما گفتیم:

"هر چه شرایط جهانی حادتر شود، کمیته ی انگلو- روس نیز بیشتر به سلاحی در دست امپریالیزم جهانی و امپریالیزم بریتانیا مبدل خواهد شد".

این انتقاد از "امیدهای" استالینیستی به پورسل، به مثابه ی فرشته ی نگهبان دولت کارگری، در همین پلنوم از جانب استالین به عنوان انحراف از "لنینیزم به تروتسکیزم" توصیف شد.

ورشیلف: "صحیح است".

یک صدا: "ورشیلف آن را تأیید کرده است".

تروتسکی: "خوشبختانه تمامی این ها در صورت جلسات ثبت خواهد شد".

آری، تمامی این ها را می توان در صورت جلسات پلنوم ژوئیه یافت، پلنومی که در آن این فرصت طلبان نابینا، گستاخ و ناصادق جرأت یافتند که اپوزیسیون را به "شکست طلبی" متهم کنند.

www.hks-iran.com

این گفت و شنود که من ناگزیر از بازگو کردن مختصری از آن از مقاله ی قبلی ام *"چه دادیم و چه گرفتیم؟"*[۲۱] هستم، به مثابه یک درس استراتژیک از تمامی فصل نارسای برنامه ی پیشنهادی در مورد استراتژی بسیار مفیدتر است. مسأله *چه دادیم (و انتظار داشتیم) و چه گرفتیم؟* - به طور کلی، انگاره اصلی سنجش استراتژی است. این ((انگاره)) بایستی در کنگره ی ششم در مورد تمامی مسائلی که در سال های اخیر در دستور کار بودند، به کار گرفته شود. بدین سان به طور قطع آشکار خواهد شد که استراتژی کمیته ی اجرائی بین الملل کمونیست، خصوصاً از سال ۱۹۲۶، استراتژی جمع بندهای خیالی، محاسبات نادرست، توهمات در رابطه با دشمن، و اذیت و آزار قابل اطمینان ترین و راسخ ترین مبارزان بوده است. در یک جمله، این استراتژی پوسیده سنتریزم راست بود.

۹- خصلت مانورگرائی استراتژی انقلابی

در وهله ی نخست این مسأله غیر قابل فهم به نظر می رسد که چرا در برنامه ی پیشنهادی از خصلت "مانورپذیری" و "انعطاف پذیری" استراتژی بلشویکی هیچ گونه نشانی دیده نمی شود. از میان کل مسائل تنها یک نکته مطرح شده است- و آن مسأله ی سازش با بورژوازی مستعمرات است.

اما، فرصت طلبی دوره ی اخیر، که از هر زمان دیگر بیشتر به راست زیگزاگ می زند، اساساً تحت لوای استراتژی *مانور* تکوین یافته است.امتناع

---

[۲۱]- همانند اکثر مقالاتی که در آن دوره توسط نمایندگان اپوزیسیون نوشته شده بود این مقاله هم اجازه چاپ در مطبوعات حزبی شوروی را نیافت و اجباراً دست به دست گشته و به صورت دست نوشته تکثیر شد. این مقاله در سال ۱۹۲۷ نوشته شد و برای اولین بار در سال ۱۹۳٤ چاپ شد. این مقاله در نشریه " THE NEW INTERNATIONAL " سپتامبر- اکتبر ۱۹۳٤، ص ۹۰، یافت می شود.

www.hks-iran.com

از دم ساز شدن با سازش های غیراصولی، به علت این واقعیت، که عملاً زیان بخش بود، به مثابه ی فقدان "انعطاف پذیری" توصیف شد. اکثریت اعلام کرد که اصل اساسی اشان یک مانور بود. پیشتر، در سال ۱۹۲۵، زینوویف با رادیچ و لافوله به مانور پرداخت، سپس استالین و بوخارین با چیانک-کایچک، پورسل و کولاک ها به مانور پرداختند. دستگاه مدام با حزب به مانور پرداخت. و اکنون زینوویف و کامنف با دستگاه به مانور می پردازند.

به منظور نیازهای بوروکراتیک، یک گروه خبره در مانور به وجود آمد. این گروه عمدتاً از کسانی تشکیل می شد که هیچ گاه رزمندگان انقلابی نبوده، و اکنون که قدرت تسخیر شده است با شوق هر چه بیشتر در برابر انقلاب سر فرود می آورند. برودین در کانتون به مانور می پردازد. رافس در پکن؛ د. پتروفسکی در نواحی کانال مانش؛ په پر در ایالات متحده، لیکن په پر در پولونزیا هم قادر به مانور دادن است؛ مارتینف از راه دور به مانور اشتغال دارد و برای خوش رقصی در هر گوشه ای از این کره خاکی به انجام آن مشغول است. تمام آکادمیسین های جوان را آن چنان بار آورده اند که انعطاف پذیری بلشویکی را تنها از طریق انعطاف پذیری ستون فقرات خودشان لمس می کنند. وظیفه ی این مکتب استراتژی عبارت است از فتح از طریق مانور آن چیزهائی که تنها از طریق نیروی طبقه ی انقلابی امکان پذیر است. همانند کیمیاگران سده ی میانین، علی رغم شکست دیگران، که در پی ساختن طلا بودند، استراتژیست های امروزی نیز در مانور، هر یک به نوبه ی خود، در صدد فریب دادن تاریخ می باشند. البته، در ماهیت امر، آن ها استراتژی پرداز نبوده بلکه تنها تلفیق گران بوروکراتیک جورواجوری هستند

www.hks-iran.com

که فریاد "زنده باد کبیران" را سر می دهند. بعضی از آن ها، پس از این که ناظر حل مسائل بی اهمیت از جانب استاد هستند، تصور می کنند که در ((کشف)) رموز استراتژی به درجه استادی رسیده اند. این دقیقاً گوهر ذات مقلدین است. و آن دیگرانی که به رموز تلفیق گرائی دست دوم و سوم دست یافته اند، پس از آن که متقاعد گشتند که در مسائل کم ارزش به معجزاتی دست یافته اند، به این نتیجه می رسند که می توان این روش ها را برای مسائل با اهمیت تر هم تعمیم داده و اعمال کرد. با وجود این، تمام کوشش هائی که به کار رفته است تا شیوه ی تلفیق بوروکراتیک را در مقایسه با مبارزات انقلابی، برای حل مسائل بزرگ با "صرفه تر" جلوه دهند، ناگزیراً به شکست های شرم آوری منتهی گشته است. افزون آن که، تلفیق گرائی مسلح به ماشین حزبی و دولتی هر بار ستون فقرات احزاب جوان و هم چنین انقلابات جوان را درهم شکست. در تمامی کوشش هائی که با ابزار "مانور" با چیانک- کایچک، وانگ- چینگ- وی، پورسل، و کولاک ها به معامله پرداخته شد، تمامی آن ها تا کنون پیروز سربر آورده اند.

طبیعتاً، این بدان معنی نیست که اصولاً مانور جایز نیست، یعنی این که مانور با استراتژی انقلابی طبقه ی کارگر ناسازگار است. لیکن بایستی کاملاً فهمیده شود که در تناسب با روش های اساسی مبارزات انقلابی، مانور خصلتی درجه دوم، کمکی، و بنا به مقتضیات دارا می باشد. یک بار و برای همیشه بایستی این نکته فهمیده شود که مانور در مورد مسائل مهم هیچ گاه تعیین کننده نیست. چنان چه اگر چنین به نظر آید که تلفیقات می توانند گره از مسائل کوچک بگشایند، همواره این گره گشائی به قیمت مسائل مهم تمام خواهد شد. یک مانور به جا فقط می تواند حل مسألهٔا تسهیل کرده مشروط

www.hks-iran.com

به آن که در خدمت خریدن وقت بوده و یا در خدمت به دست آوردن نتایج بزرگ تر با نیروی کمتری باشد. غیرممکن است که به وسیله ی مانور به توان از اشکالات اساسی فرار نمود.

تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی تضادی اساسی است. بدین خاطر، عنان زدن بر بورژوازی چین از طریق مانورهای سازمانی و فردی، و او را ملزم به تسلیم به برنامه های تلفیق گرائی کردن، یک مانور نبوده بلکه یک خودفریبی نکوهیده ای است، هرچند اگر چشم انداز عظیمی را نشان دهد. طبقات را نمی توان فریب داد. از دیدگاه تاریخی این نکته در مورد تمامی طبقات صادق است. این خصوصاً و بلافاصله در مورد طبقات حاکم، صاحب مال، استثمارکننده و با فرهنگ صادق است. تجارب جهانی طبقات اخیر آن چنان عظیم، آگاهی طبقاتی آن ها آن چنان مهذب، و ارگان های جاسوسی آن ها آن چنان رنگ وارنگ است که هر کوششی به منظور فریفتن آن ها از طریق وانمود به شخص دیگری کردن، در واقعیت می بایست منجر به دام افتادن نه دشمن بلکه دوستان گردد.

تضاد بین ا. ج. ش. س. و دنیای سرمایه داری یک تضاد اساسی دیگری است. هیچ راه گریزی از آن از طریق مانور وجود ندارد. از طریق دادن امتیازات آشکار و روشن به سرمایه، و با بهره گرفتن از تضادهای بین بخش های آن، می توان زمان تنفس را طولانی تر کرد و زمان به دست آورد. این نکته نیز فقط در شرایط تاریخی مشخص و نه در همه ی شرایط ممکن است. خود فریبی بزرگی خواهد بود هرگاه به این باور داشته باشیم که بورژوازی بین المللی را می توان تا ساختن سوسیالیزم "خنثی" کرد. این بدان معنی است که بر تضادهای اساسی می توان به کمک مانور فائق آمد.

www.hks-iran.com

این چنین خود- فریبی ای ممکن است به بهای جمهوری شوروی تمام شود. تنها انقلاب پرولتری جهانی است که می تواند ما را از تضادهای اساسی برهاند.

یک مانور می تواند عبارت باشد از دادن امتیازی به دشمن، یا سازشی با یک متحد موقت و در نتیجه همواره مشکوک، یا یک عقب نشینی به جا و حساب شده به منظور حفاظت گلویمان از تیغ خصم، و یا سرانجام مطرح کردن خواست ها و شعارهای جزئی و به آن ترتیبی که موجب ایجاد شکاف در اردوی خصم شود. این ها عمدتاً انواع مهم مانور بودند. به مانورهای دیگری نیز می توان اشاره کرد که در درجه دوم اهمیت هستند. به هر رو، در رابطه با مشی استراتژی اساسی مبارزه، هر مانوری در ذات خود یک حادثه فرعی است. مانور با کومین تانگ و کمیته ی انگلو- روس، به عنوان نمونه های کامل مانورهای منشویکی و نه بلشویکی همواره می باید در اذهان باقی بمانند. وقایع به وارونه اتفاق افتاد. آن چیزی که می بایست فقط یک مسأله ی فرعی تاکتیکی می بود به مشی استراتژیک تبدیل شد و وظایف اصلی استراتژیک (مبارزه علیه بورژوازی و اصلاح طلبان) به یک سری مسائل فرعی و تاکتیکی کوچک و درجه دوم تقسیم شد. افزون آن که خصلتاً فقط جنبه ی نمایشی داشتند. در یک مانور، در رابطه با حریف مقابل که برایش امتیاز قائل شده و یا متحد غیرقابل اعتمادی که با او به توافقی رسیده ایم، همیشه می باید از بدترین و نه بهترین فرضیات شروع به حرکت کرد. همواره باید به خاطر داشته باشیم که همین فردا ممکن است که متحد به دشمن بدل گردد. این نکته حتی در مورد متحدی هم چون دهقانان نیز صادق است:

www.hks-iran.com

"نسبت به دهقانان باید بی اعتماد باشیم، همیشه خود را به گونه ای مستقل از آن ها سازمان دهیم، و به مجرد این که نشانه های ارتجاعی و ضدپرولتری در آنان ظاهر شد، مهیای مبارزه علیه آن ها باشیم." (لنین-*کلیات*، جلد٦، ص١١٣).

این ابداً به هیچ رو با وظیفه ی استراتژیک مهم پرولتاریا ((در رابطه با دهقانان)) که لنین، چه از دیدگاه نظری و چه در عمل، برای اولین بار با آن چنان ژرفی عظیمی پروراند، در تضاد نیست. یعنی، وظیفه ی رهانیدن اقشار استثمار شده دهقانان تهی دست از یوغ نفوذ بورژوازی و به دنبال خود کشاندنشان. لیکن اتحاد بین پرولتاریا و دهقانان به هیچ رو نه توسط تاریخ از پیش ساخته شده است و نه توسط مانورهای چاپلوسانه، نه توسط کوشش های نکوهیده به منظور فریفتن آن ها، و نه توسط سخن وری های فصیح رقت انگیز مهیا می گردد. اتحاد بین پرولتاریا و دهقانان یک مسأله ی تناسب نیروهای سیاسی و نتیجتاً استقلال پرولتاریا در رابطه با *سایر* طبقات است. متحد ابتدا می بایست آموزش ببیند. این تنها در صورتی تحقق می پذیرد که از یک سو به نیازهای تاریخی و مترقی اش توجه کافی مبذول شود و از سوی دیگر، یک عدم اعتماد سازمان یافته به این متحد به نمایش گذارده شود، و علیه تمامی گرایشات و عادات ضد- پرولتریش به گونه ای خستگی ناپذیر و بی وقفه مبارزه شود.

اهمیت و محدودیت های مانور همواره می بایستی درنظر گرفته شود، حدود و ثغور آن تعیین شود. امتیاز باید امتیاز و عقب نشینی نیز عقب نشینی نامیده شود. پربهاء دادن به امتیاز داده شده به مراتب خطرات کمتری از زمانی که

www.hks-iran.com

به آن کم بهاء دهیم دربر خواهد داشت. هوشیاری طبقه و عدم اعتماد متشکل حزبمان باید حفظ شود، نه این که کاهش یابد.

ابزار اساسی مانور، همانند هر عمل تاریخی طبقه ی کارگر، به طور کلی، حزب است. لیکن حزب تنها یک وسیله ی مطیع در دست "استادان" مانور نیست، بلکه ابزاری آگاه و فی النفسه عمل کننده بوده و عالی ترین حد بیان خود- اقدامی پرولتاریا در کل می باشد. بنابر این هر مانور باید در طول کاربردش به روشنی توسط حزب فهمیده شود. مسأله ی مورد بحث در این جا، البته یک مسأله ی دیپلماتیک، نظامی و یا رموز توطئه، یعنی، مسأله *شگرد* مبارزه دولت پرولتری و یا حزب پرولتری تحت شرایط سرمایه داری نیست. مسأله این جا بر سر محتوای *سیاسی* مانور است. از این روست که توضیحات رایج در مورد این که رویدادهای سال های ۱۹۲۸- ۱۹۲٤ در رابطه با کولاک ها مانوری بزرگ بود، پوچ و خیانت بار است. اغفال کولاک ها در میان نیست. کولاک نه براساس گفتار، بلکه براساس کردار، مالیات ها، قیمت ها و سود قضاوت می کند. در حالی که حزب خودمان -یعنی حزب طبقه ی کارگر و دهقانان تهی دست- ممکن است اغفال شود. هیچ چیز حساب شده ای به اندازه مانورهای غیراصولی و تلفیق گرائی در خفای حزب، در نابودی روحیه انقلابی حزب پرولتری مؤثر نیست.

مهم ترین، به اثبات رسیده ترین و تغییرناپذیرترین قاعده در به کار گرفتن هر مانوری چنین است: هرگز نباید جرأت به ترکیب و ادغام سازمان حزب خود با یک حزب غیرخودی نمود، حتی اگر حزب مورد نظر فعلاً نسبت به ((حزب))ما "جانب دارترین "باشد. هرگز نباید در راه چنین عملی گامی برداشته شود، چرا که به گونه ای مستقیم یا غیرمستقیم، عمداً و یا سهواً به

www.hks-iran.com

این منجر می گردد که سازمان حزب خودی تابع سازمان حزب غیرخودی و یا طبقات دیگر درآید، و یا آزادی آغالش گری و مسئولیت حزب خودی، هر چند هم به میزان کم، به خاطر مشی سیاسی احزاب دیگر در تنگنا قرار گیرد. هیچ گاه نباید پرچم ها را درهم ادغام کرد، چه رسد به این که در مقابل پرچم دیگری به زانو درآئیم.

مهلک ترین و خطرناک ترین کار، مانوری است که از کوشش های عجولانه و فرصت طلبانه -به منظور پیشی جستن بر انکشاف حزب خود و برای جهش از روی مراحل انکشاف لازم (و دقیقاً از این روست که نمی باید از روی هیچ مرحله ای پرید)- برخاسته، آن هم از طریق به هم پیوند دادن، ترکیب کردن و متحد کردن به گونه ای مصنوعی، شیادانه و دیپلماتیک و به کمک شیوه های تلفیقی، مزورانه سازمان ها و عناصری که در جهت مخالف قرار دارند. این چنین تجربیاتی، که همواره مخرب اند، برای احزاب جوان و ضعیف بس مهلک می باشند.

در یک مانور، همانند صحنه ی نبرد، تنها دانش استراتژیک نیست که تصمیم گیرنده است (و به همین ترتیب و به درجات کمتر، مکر تلفیق گرایان)، بلکه این تناسب نیروهاست که تعیین کننده است -حتی یک مانور مبتکرانه و صحیح، به طور کلی، برای یک حزب انقلابی جوان و ضعیف در رابطه با دشمنانش، متحدانش، و شبه-متحدانش به مراتب خطرناک تر است. از این روست که -و در این جا به نکته ای می رسیم که برای کمینترن دارای اهمیت خطیری است- حزب بلشویک هرگز از مانور به مثابه یک اکسیر شروع نکرد، بلکه به آن رسید و در آن پرورش یافت، چرا که در داخل

www.hks-iran.com

طبقه ی کارگر عمیقاً ریشه دوانیده بود، از دیدگاه سیاسی بسیار نیرومند بود و از دیدگاه ایدئولوژیکی بسیار پخته.

بد اقبالی دقیقاً در این واقعیت است که مقلدان استراتژی بلشویکی، در برابر احزاب کمونیست جوان، به ستایش از مانور و انعطاف پذیری به مثابه جوهر استراتژی می پردازند، و بدین وسیله آن ها را از محور تاریخی شان و شالوده ی اصولی اشان جدا کرده و به تلفیق غیراصولی ای که اغلب به جست و خیزهای سریع سنجاب در قفس می ماند، تبدیل می کند. به هیچ رو انعطاف پذیری ویژگی اساسی بلشویزم نبوده (و امروز هم نباید باشد)، بلکه خصلت بارز بلشویزم *سختی سنگ خاراگونه* آن بود. این دقیقاً آن کیفیتی بود که به خاطر آن دشمنان و مخالفین ((بلشویزم)) را سرزنش می کردند، و بلشویزم همیشه به حق به آن مباهات می کرد. نه "خوش بینی" شعف زا، بلکه سازش ناپذیری، هوشیاری، عدم اعتماد انقلابی، و مبارزه برای هرگونه استقلال نظر و فکر جمله گی ویژگی های بلشویزم می باشند. این چیزی است که احزاب کمونیست چه در غرب و چه در شرق همه گی می بایست از آن شروع کنند. ابتدا می بایست امکان اجرای مانورهای بزرگ را از طریق تدارک دیدن امکانات سیاسی و مادی برای تحقق بخشیدن آن ها فراهم ساخت، یعنی تقویت، یک پارچه گی، استحکام سازمان های خودمان.

مانورهای منشویکی با کومین تانگ و شورای عمومی ده ها بار جنایت بارتر بود، چرا که بردوش نحیف احزاب کمونیست چین و انگلستان سنگینی کردند. این مانورها نه تنها شکست را بر انقلابات و طبقه ی کارگر تحمیل نمودند، بلکه برای مدتی طولانی ابزار اساسی مبارزات آتی احزاب کمونیست جوان را تضعیف، تخریب، و داغان نمودند. در عین حال، در همین زمان

www.hks-iran.com

منجر به بروز آثار تضعیف روحیه و سرخوردگی سیاسی در درون اعضای قدیمی ترین حزب در داخل کمینترن، یعنی حزب کمونیست ا. ج. ش. س. نیز شدند.

آن بخش از برنامه ی پیشنهادی که به استراتژی می پردازد، سرسختانه در مورد مسأله ی مانور -این اسب سواری سال های گذشته- سکوت اختیار کرده است. تو گوئی که زبانش را بریده اند. منتقدین توجیه گرا ممکن است بگویند که سکوت چندان هم بد نیست. لیکن این چنین استدلال عقلانی، اشتباه بزرگی است. بدبختی در این جاست که برنامه ی پیشنهادی، همان طور که تاکنون در نمونه های بسیاری نشان داده ایم و در آینده نیز نشان خواهیم داد، ویژگی های یک مانور را به بدترین وجه، یعنی به معنی تلفیق گرائی کلمه دربر دارد. برنامه ی پیشنهادی با حزب خودش نیز به مانور می پردازد، در پاره ای موارد با استفاده از عبارت "به زعم لنین" بر ضعف خود سرپوش می نهد، و در موارد دیگر صرفاً با سکوت از آن طفره می رود. با این شیوه است که امروزه ((برنامه ی پیشنهادی)) به استراتژی مانورها می پردازد. بدون بررسی تجارب تازه در چین و انگلستان، سخن گفتن از این مسأله ناممکن است. اما، هرگونه اشاره به مانور، سیمای چیانک- کایچک و پورسل را اجباراً مجسم می سازد. و نویسندگان ((برنامه ی پیشنهادی)) به هیچ رو تمایلی به آن ندارند. آن ها ترجیح می دهند که در مورد این موضوع ها سکوت اختیار کنند و دست رهبران کمینترن را باز بگذارند. و این نکته ای ست که دقیقاً جایز نیست. لازم است که دست های تلفیق گرایان و نامزدهای پیشنهادی آن ها بسته شود. و این دقیقاً آن چیزی است که برنامه می باید به خدمت آن درآید، و درغیر این صورت زاید خواهد بود.

www.hks-iran.com

در قسمت استراتژی باید بخشی به قواعد اساسی اختصاص داده شود. قواعدی که حدود و ثغور مانور به مثابه ی یک شیوه ی کمکی در مبارزه ی انقلابی علیه دشمن طبقاتی، که مبارزه ی مرگ و زندگی است، را تعیین می کنند. قواعدی که براساس آموزش مارکس و لنین در بالا آمد، بی تردید می تواند به گونه ای خلاصه تر و دقیق تر ارائه شوند. لیکن، به هر رو باید در یک برنامه برای بین الملل کمونیست گنجانیده شوند.

۱۰- استراتژی جنگ داخلی

در رابطه با قیام مسلحانه، برنامه ی پیشنهادی برحسب تصادف چنین اظهار می دارد: "این مبارزه ((جنگ داخلی)) مشمول قواعد هنر جنگ است. و یک طرح نظامی، خصلت تهاجمی عملیات رزمی، و فداکاری ها و قهرمانی های نامحدودی از جانب پرولتاریا را مستلزم می دارد".

در این جا، برنامه ی پیشنهادی جز به تکرار مؤجز اشاراتی چند از مارکس فراتر نرفته است. در طی این مدت ما شاهد تجارب دیگری نیز بوده ایم. از سوئی تجربه ی انقلاب اکتبر، و از سوئی دیگر تجارب شکست انقلابات در مجارستان و باواریا، و هم چنین مبارزات در ایتالیای سال ۱۹۲۰، خیزش بلغارستان در سال ۱۹۲۳، جنبش در آلمان سال ۱۹۲۳، استونی در سال ۱۹۲٤، اعتصاب عمومی انگلستان در سال ۱۹۲٦، قیام پرولتاریای ونیز سال ۱۹۲۷، و انقلاب دوم چین ۲۷- ۱۹۲۵.

یک برنامه برای کمینترن می بایستی آن چنان باشد که خصایص سیاسی و اجتماعی شرایط مادی لازم برای قیام مسلحانه و هم چنین شرایط نظامی و استراتژیک و اسلوب هائی که پیروزی را تضمین می کند، به گونه ای

www.hks-iran.com

روشن تر و ملموس تر توصیف کند. هیچ چیز به اندازه ی این واقعیت که در فصلی که به استراتژی انقلابی اختصاص داده شده به کورنلیسن و سوسیالیست های صنفی (اراک، هابسون، ج. د. اچ. گول و دیگران) می پردازد، و لیکن هیچ گاه به خصوصیات کلی استراتژی پرولتاریا در عصر امپریالیزم و نه به بیان مشخص اسلوب های مبارزاتی برای ((کسب)) قدرت بر پایه ی مواد تاریخی زنده می پردازد، ماهیت مصنوعی و فضل فروشانه آن را ((برنامه ی پیشنهادی)) افشاء نمی کند.

در سال ۱۹۲٤، بعد از تجربه ی اسف ناک آلمان، ما این مسأله را دوباره از نو مطرح نمودیم، و خواستار آن شدیم که کمینترن مسأله ی استراتژی و تاکتیک قیام مسلحانه و جنگ داخلی را به طور کلی در دستور روز قرار داده و به کار بر روی آن به پردازد.

"ضروری است بی پرده گفته شود که مسأله طول زمان قیام مسلحانه بارها خصلت کاغذ تور نسل به خود گرفته که توسط آن می توان هوشیاری بسیاری از کمونیست های اروپای غربی که تا به امروز خود را از برخورد منفعل و جبری به تکالیف اساسی انقلاب نرهانیده اند، آزمود. ژرف ترین و مستعدترین شکل تجلی چنین برخوردی در روزا لوکزامبورگ مشاهده می شود. از دیدگاه روانی این به کامل ترین وجهی قابل درک است. خلاق ترین حیاتش عمدتاً در مبارزه علیه ماشین بوروکراتیک سوسیال- دمکراسی آلمان و اتحادیه های کارگری سپری گشت. به گونه ی خسته گی ناپذیری نشان داد که این ماشین قوه ی ابتکار توده ها را نابود می کند و تنها راه خروج و نجات را در یک جنبش خود به خودی از پائین که می باید تمامی موانع و سدهای سوسیال- دموکراتیک را از سر راه بردارد، می دید. از دیدگاه روزا

www.hks-iran.com

لوکزامبورگ یک اعتصاب عمومی انقلابی که تمام بانک های جامعه ی بورژوائی را دربر گیرد مترادف با یک انقلاب پرولتاریائی شد. لیکن یک اعتصاب عمومی، هر چند هم که با قدرت توده ها مشخص شود، هرگز تعیین کننده ی مسأله ی قدرت نبوده، بلکه فقط آن را مطرح می سازد. برای کسب قدرت ضروری است که قیام مسلحانه را بر پایه ی اعتصاب عمومی سازمان داد. البته، کل انکشاف ((نظری)) روزا لوکزامبورگ در این راستا متمایل بود: او قبل ازآن که آخرین کلمات را ادا کند، و یا آخرین سیلاب ها را هجی کند از صحنه خارج شد ه.هیرو، حتی تا آخرین دوره، گرایشات بسیار نیرومندی در جهت تقدیر گرائی انقلابی در داخل حزب کمونیست آلمان رایج بود. انقلاب در راه است، انقلاب نزدیک است، انقلاب به هم راه خود قیام مسلحانه را خواهد آورد و به ما نیرو خواهد بخشید و... حزب در این اثناء به آغالش گری انقلابی ادامه داده و به انتظار نتایج اش خواهد نشست؛ در چنین شرایطی، مطرح کردن مستقیم مسأله تاریخ قیام به معنای بیدار کردن حزب از خواب مهلک انفعال و چرخش در جهت وظایف اساسی انقلاب، یعنی سازمان دهی آگاهانه قیام مسلحانه به منظور خارج ساختن قدرت از دست دشمن است ."(سخن رانی تروتسکی در نشست هیئت انجمن علوم نظامی، ۲۹ ژوئیه، ۱۹۲٤ـ *پراودا*، سپتامبر، ۱۹۲٤).

"ما دقت و کوشش های نظری قابل ملاحظه ای نسبت به ((رویداد)) کمون پاریس سال ۱۸۷۱ اختصاص می دهیم، لیکن مبارزه ی پرولتاریای آلمان که در زمینه جنگ داخلی تجربه گران بهائی به دست داده را به کلی نادیده می گیریم. برای نمونه، ما بندرت به تجربه قیام بلغارستان در سپتامبر گذشته

www.hks-iran.com

می پردازیم، و سرانجام آن چیزی که بیش از همه شگفتی آور است، این است که تجربه ی اکتبر را به بایگانی سپرده ایم....

تجارب انقلاب اکتبر، یعنی تنها انقلاب پرولتاریائی پیروز تا به امروز، می باید به دقت مورد مطالعه قرار گیرد. یک سال نمای استراتژیک و تاکتیکی از ((انقلاب)) اکتبر باید تدوین شود، باید جزء به جزء نشان داده شود که چگونه رویدادها انکشاف یافت و چگونه آن ها در حزب، شوراها، کمیته ی مرکزی، سازمان های نظامی منعکس گردیدند. نوسانات در داخل حزب به چه معنا بودند؟ در جریان رویدادها وزن مخصوص چه بود؟ نقش سازمان نظامی چه بود؟ تمامی این ها کاری بس پراهمیت خواهد بود. به تعویق انداختن بیشتر این مسأله مطلقاً جنایت بار خواهد بود." *(همان مأخذ)*.

"بنابر این، به کلام دقیق، تکلیف چیست؟ وظیفه ی ما عبارت است از تألیف کتاب مراجعه ای جهان شمول، یک کتاب راهنما، یا یک کتاب دستورالعمل، و یا کتابی درباره ی مسأله ی جنگ داخلی و بدین ترتیب، مهم تر از همه در مورد قیام مسلحانه به مثابه ی عالی ترین نقطه ی انقلاب. ترازنامه ای از تجارب (گذشته)) می باید تدوین شود. شرایط مقدماتی کاملاً تحلیل شود، اشتباهات مورد بررسی قرار گیرند، صحیح ترین عملیات برگزیده شوند، و نتایج لازم از آن ها گرفته شود. آیا بدین وسیله ما به علم، یعنی دانش قوانین انکشاف تاریخی، و یا هنر به منزله ی مجموعه قواعد عمل که از تجربه حاصل می آید، غنا خواهیم بخشید؟ نکته ای که من، هم چون دیگران، بدان باور دارم، چرا که هدف ما اکیداً یک هدف عملی است، یعنی، گسترش هنر نظامی انقلاب". *(همان مأخذ)*.

www.hks-iran.com

"چنین قواعدی الزاماً در ساختار بسیار پیچیده خواهند بود. قبل از هر چیز دیگری، ویژگی های جزئیات اساسی برای کسب قدرت توسط پرولتاریا می بایست مشخص شده باشند. هنوز در حیطه ی سیاست انقلابی قرار داریم؛ چرا که قیام ادامه ی سیاست است- تنها با ابزارهای ویژه. تحلیل جزئیات قیام مسلحانه می بایست برای کشورهای گوناگون منطبق با ((شرایط)) آن ها باشد. کشورهائی وجود دارند که پرولتاریا کسر بیشینه ای از جمعیت آن را تشکیل می دهد، و نیز در پاره ای از کشورها پرولتاریا کمیت ناچیزی بوده و لیکن دهقانان بیشینه مطلقی را تشکیل می دهند. در بین این دو حد نهائی، کشورهای بینابینی نیز وجود دارند. بنابر این، به عنوان پایه ای برای تحلیل، حداقل سه*نوع* کشور می بایست در نظر گرفته شوند. کشورهای صنعتی؛ کشورهای کشاورزی؛ و کشورهای بینابینی. در مقدمه (که به جزئیات و شرایط انقلاب می پردازد) می بایست از نقطه نظر جنگ داخلی به توصیف ویژگی های هر یک از این انواع پرداخته شود. ما مسأله ی قیام را از دو زاویه مورد بررسی قرار می دهیم. از یک سو، به مثابه مرحله معینی از روند تاریخی، به منزله ی بازتاب معینی از قوانین عینی مبارزه ی طبقاتی؛ و از سوئی دیگر، از دیدگاه ذهنی و یا فعال: چگونه قیام را تدارک دیده و به اجرا در آوریم تا این که پیروزی را به بهترین وجهی ضمانت کنیم." *(همان مأخذ).*

در سال ۱۹۲٤، یک کار جمعی در مورد رهنمودهائی برای جنگ داخلی، یعنی یک راهنمای مارکسیستی در باره ی مسائل برخوردهای آشکار طبقات و مبارزه ی مسلحانه برای دیکتاتوری، توسط تنی چند از کسانی که به دور انجمن علوم نظامی گرد آمده بودند، آغاز شد. لیکن این به زودی مواجه با مخالفت از جانب کمینترن شد- این مخالفت بخشی از سلسله مبارزه علیه به

www.hks-iran.com

اصطلاح تروتسکیزم بود؛ و بعدها از این کار به کلی جلوگیری به عمل آمد. به دشواری می توان قدمی سبک مغزانه تر و جنایت بارتر متصور شد. در عصر چرخش های انفجاری، قواعد جنگ داخلی به گونه ای که در بالا گفته شد باید بخشی از دفترچه معلومات تمامی کادرهای حزب باشد، رهبران حزب که جای خود دارند. این "قوانین" می باید به گونه ای مداوم مورد مطالعه قرار گرفته و تجارب تازه هر کشور نیز به آن افزوده شود. تنها یک چنین مطالعه و بررسی ای پایه های تضمین حتمی علیه گام های تسلیم و ارعاب در لحظاتی که گستاخانه ترین شجاعت ها و قاطعیت در تصمیم گیری سخت مورد نیاز است، و نیز علیه جهش های ماجراجویانه در دورانی که تدبیر و شکیبائی می طلبد، را می تواند فراهم سازد.

هر آینه این چنین قواعدی در پاره ای از کتب گنجانده می شد، ((قواعدی)) که مطالعه ی جدی آن هم چون آگاهی به نظریات اساسی مارکس، انگلس، و لنین بر هر کمونیستی وظیفه می بود، احتمال بسیار می رفت که از شکست هائی که در سال های اخیر متحمل شدیم؛ و به هیچ رو اجتناب ناپذیر هم نبودند، به ویژه قیام کانتون که با آن چنان سبک مغزی کودکانه ای تدبیر شده بود، پرهیز کنیم. برنامه ی پیشنهادی تنها در چند سطر، و تقریباً و با آن میزان احتیاطی که از گانديزم در هند سخن می گوید، به مسائل فوق می پردازد. البته، یک برنامه نمی تواند متضمن تمام جزئیات باشد، و لیکن می باید یک مسأله را در تمام جوانبش مطرح سازد، اسلوب بندی اولیه آن را ارائه دهد، و به بیان دست آوردها و اشتباهات مهم به پردازد. کنگره ی ششم، به اعتقاد ما، می باید به گونه ای کاملاً مستقل از این ((برنامه ی پیشنهادی))، طی قطع نامه ی ویژه ای، رهنمودی علمی برای کمیته ی اجرائی بین الملل

www.hks-iran.com

کمونیست صادر کند تا براساس تجارب پیروزی ها و شکست های گذشته، به تدوین کتاب راهنمای عمل برای قواعد جنگ داخلی بپردازد.

۱۱- مسأله ی رژیم داخلی حزب

مسائل تشکیلاتی بلشویزم به گونه ای جداناپذیر با مسائل تاکتیکی و برنامه ای پیوند دارند. برنامه ی پیشنهادی تنها با اشاره به ضرورت "حفظ مؤکدترین نظم انقلابی مرکزیت دمکراتیک" از دور به مسأله برخورد می کند. این یگانه فرمولی است که رژیم داخلی حزب را تعریف می کند، و افزون این که این فرمول، فرمول کاملاً جدیدی است. ما به این که رژیم حزبی متکی بر اصول مرکزیت دموکراتیک است، واقفیم. از دیدگاه نظری چنین پیش فرض است (هم چنین در تجربه به مرحله ی اجرا درآمده است) که در رژیم مرکزیت دموکراتیک به همان اندازه که در عمل انضباط آهنین تحت ارگان های اجرائی برگزیده شده و قابل عزلی که دارای اختیارات تامی است برقرار است، فرصت کافی در حزب برای مباحثه، انتقاد، ابراز ناخشنودی، گزینش، و برکنار نمودن نیز وجود دارد. اگر کلمه ی *دموکراسی* به معنای حق حاکمیت حزب بر تمام ارگان هایش باشد، پس *مرکزیت* به معنای استقرار به گونه ی درست انضباط آگاهانه ای است که قابلیت رزمندگی حزب را تضمین می کند. اینک، به این فرمول رژیم داخلی حزب که در تمامی گذشته امتحان خود را داده است، انگاره کلاً جدیدی، یعنی جمله *"مؤکدترین نظم انقلابی"* نیز افزوده شده است. چنین به نظر می رسد که مرکزیت دموکراتیک محض دیگر بسنده ی حزب نبوده، بلکه به درجه ی معینی از *نظم انقلابی* برای مرکزیت- دموکراتیک نیاز است.

www.hks-iran.com

این فرمول به سادگی ایده ی جدید "نظم انقلابی" خود- بسنده را ماورای مرکزیت دموکراتیک، یعنی ماورای حزب قرار می دهد.

معنی این ایده نظم انقلابی – و "مؤکدترین" شکل آن- که ماورای ایده دموکراسی و مرکزیت قرار دارد چیست؟ این ((ایده)) دال بر یک دستگاه حزبی که کاملاً مستقل از حزب است و یا الهام بخش یک چنین استقلالی است -یک بوروکراسی خود- بسنده ای که بنا است مستقل از توده های حزبی "نظم" را حفظ کرده و چنان قدرتی دارا باشد که اراده ی حزب را معلق و یا نقض کرده، مقررات آن را زیر پا گذارده، و کنوانسیون های حزب را به تعویق انداخته و یا آن که هر زمان که "نظم" طلب کند آن را به جعلیات محض تبدیل کند.

دیر زمانی است که دستگاه ((حزبی))، با روش های انحرافی سعی در این داشته است که "نظم انقلابی" را ماورای دموکراسی و مرکزیت مطرح سازد. در طی دو سال اخیر، یک سلسله تعاریفی از دموکراسی در داخل حزب از جانب مسئول ترین نمایندگان رهبری حزب ارائه شده که چکیده ی آن در جوهر این معنی را می رسانند که دموکراسی و مرکزیت تنها باید مطیع ارگان های بالاتر باشند. و آن چه که در عمل به اجرا درآمد به مراتب از این حد فراتر رفت. چنین مرکزیتی هم راه با دموکراسی درون تهی ای که گلویش را بفشارند چیزی نیست جز مرکزیت بورکراتیک. واضح است چنین "نظمی" بالاجبار با اشکال کیش دموکراسی استتار می گردد؛ مهمیز بخش نامه هائی که از بالا صادر می شوند بر آن فرود آمده، و با تهدید به ماده ی ۵۸[۲۲] وادار

[۲۲] - ماده ۵۸ بخشی از قانون جزا شوروی است و برای تنبیه کسانی در نظر گرفته شد، که در فعالیت های ضدانقلابی علیه حکومت شوروی شرکت کنند. نویسندگان این ماده هرگز در نظر نداشتند که از آن به مثابه سلاح جناحی علیه مخالفین درون حزب به کار برند لیکن رهبری

www.hks-iran.com

به انتقاد از خود" می شود؛ و دائماً باید ثابت کند که هیچ گاه دموکراسی از سوی رهبری نقض نشده، بلکه این به اصطلاح "مجریان" هستند که آن را نقض می کنند. و لیکن هیچ گاه اقدامی برعلیه گروه اخیر به عمل نمی آید، چرا که هر "مجری"ای خود رهبر پائین دستانش می باشد.

بدین ترتیب، از دیگاه نظری فرمول جدید، کلاً بی معناست. تهی از معنا و جدید بودنش نشانگر آن است که صرفاً جهت تحقق نیازهای موعد رسیده ابداع شده و نیز بر دستگاه بوروکراتیک که خالق آن بوده آب تطهیر می ریزد.

این مسأله بی چون و چرا به مسأله ی جناح ها و گروه بندی ها پیوند دارد. در تمامی موارد حاد و اختلاف نظرها، رهبری و مطبوعات رسمی نه فقط حزب کمونیست اتحاد شوروی، بلکه هم چنین کمینترن و تمام بخش های آن سریعاً موضوع مجادله را به مسأله ی جناح ها و گروه بندی ها کشانیده اند. *حیات ایدئولوژیک حزب بدون ((وجود)) گروه بندی های ایدئولوژیک موقتی غیرقابل تصور است*. تا کنون هیچ کس موفق به کشف طرز عمل دیگری نشده است. و کسانی که در جستجوی کشف آن بودند تنها نشان داده اند که راه حل شان چیزی جز در حکم خفه کردن حیات ایدئولوژیک حزب نبوده است.

طبیعتاً، گروه بندی ها، هم چون اختلاف نظرها "بلا" هستند. لیکن این بلا بخشی جداناپذیر از دیالکتیک انکشاف حزب را تشکیل می دهد، هم چون سموم در حیات ارگانیزم انسان.

استالینیستی آن را به چنین سلاحی تبدیل کرده و آن را پایه ی حقوقی برای زندان، تبعید، اخراج از کشور و اعدام اعضای حزب به اتهام پشتیبانی از اپوزیسیون قرار داد.

www.hks-iran.com

استحاله گروه بندی ها به جناح های متشکل و یا بسته به مراتب بلای عظیم تری است. هنر رهبری حزب دقیقاً در این است که مانع گسترش آن ها گردد. رسیدن به این صرفاً از طریق ممنوعیت و تحریم ناممکن است. تجربه ی حزب کمونیست اتحاد شوروی بهترین شاهد این مدعاست.

در دهمین کنگره ی حزب ((کمونیست شوروی))، در واکنش به شورش کرنشتات و طغیان کولاک ها، لنین قطع نامه ای را به تصویب رسانید که ((تشکیل)) جناح ها و گروه بندی ها را ممنوع می ساخت. منظور از گروه بندی، آن گرایشات موقتی که لاجرم در فرآشد حیات حزب به وجود می آید نبود، بلکه آن جناح هائی بودند که خود را گروه قلمداد می کردند. توده های حزبی در آن لحظات به روشنی خطر مهلک را دریافتند و با به تصویب رسانیدن قطع نامه ممنوعیت جناح ها و جناح گرائی از رهبران خود پشتیبانی نمودند. قطع نامه ای که ((در محتوا)) خشن و در شکل انعطاف ناپذیر بود. ولی حزب به خوبی آگاه بود که این فرمول در کمیته ی مرکزی تحت رهبری لنین چنین تفسیر می شد: جای هیچ گونه برداشت خشن و غیرصادقانه از آن نخواهد بود؛ چه رسد به سوء استفاده از قدرت (به "وصیت نامه"ی لنین مراجعه شود)[۲۳] حزب می دانست که دقیقاً یک سال

---

[۲۳] - اصل نامه که به "وصیت نامه ی لنین" مشهور شد در ۲۵ دسامبر ۱۹۲۲ نوشته شد و بعدالتحریر آن در ٤ ژانویه ۱۹۲۳ به رشته تحریر در آمد. در این نامه تروتسکی به عنوان "تواناترین فرد در کمیته ی مرکزی آن زمان" توصیف شده است و لنین در بعدالتحریر آن می نویسد، "استالین بسیار خشن است و این عیب وی که کاملاً در روابط بین ما کمونیست ها قابل تحمل است در دفتر دبیر کلی ((حزب)) غیرقابل تحمل است. بنابر این به رفقا پیشنهاد می کنم راهی پیدا کنند تا استالین را از مقام خود برکنار سازند و به جای او کسی را بگذارند که از کلیه ی جهات با استالین متفاوت بوده و ارجح تر باشد- یعنی، صبورتر، وفادارتر، مؤدب تر باشد، رعایت حال رفقایش را بیشتر کند، و کمتر دم دمی و متلون المزاج باشد و غیره. این مسأله ممکن است در حال حاضر جزئی و بی اهمیت به نظر برسد، لیکن فکر می کنم از نقطه نظر جلوگیری از انشعاب و به خاطر رابطه ی استالین و تروتسکی که در بالا راجع به آن بحث

www.hks-iran.com

بعد، و یا اگر یک سوم از حزب درخواست کنند، حتی یک ماه بعد، می توان در کنگره ی بعدی حزب به بررسی تجارب پرداخته و شرایط لازم و ضروری را در آن گنجانید. تصمیم کنگره ی دهم حزب اقدام بسیار شدید بود، اقدامی که حزب حاکم با توجه به شرایط بحرانی در خطرناک ترین چرخش، یعنی چرخش از *کمونیزم جنگی به نپ* به آن دست زد. ضرورت این اقدام شدید نه فقط از این جهت که مکمل کننده یک سیاست درست و دوراندیشانه بود، بلکه از آن جائی که راه را برای گروه هائی که از پیش از اتخاذ *سیاست نوین اقتصادی* سر برآورده بودند مسدود می کرد، کاملاً به اثبات رسید.

به هر رو، تصمیم کنگره ی دهم حزب در مورد جناح ها و گروه بندی ها -که حتی در آن زمان هم مستلزم برداشت و کاربرد درستی از آن می بود- به هیچ وجه یک اصل مطلق که ماورای کل دیگر نیازهای انکشاف حزب، مستقل از کشور، و مستقل از اوضاع و احوال و زمان باشد، نبود.

بدین ترتیب، پس از مرگ لنین، رهبری حزب به منظور حفظ خویش از هر انتقادی، خود را رسماً بر پایه ی تصمیمات کنگره ی دهم حزب درباره ی جناح ها و گروه بندی ها استوار ساخت، و این را به منظور خفه کردن دموکراسی حزبی و بیش از هر زمان دیگری انجام داد، در حین این که توانائی کمتری برای تحقق هدف واقعی خود، یعنی از بین بردن جناح گرائی، یافت. چرا که هدف نه منع آن، بلکه خلاصی از شر آن بود. در عین حال، از زمان خروج لنین از صحنه ی رهبری تا کنون، هیچ گاه جناح ها تا این حد باعث

کردم مسأله ای جزئی نیست و یا آن قدر جزیی است که ممکن است اهمیت اساسی پیدا کند". این سند، که لنین آن را برای حزب در نظر گرفته بود و احساس می کرد که بیماریش او را بیشتر و بیشتر از امکان دخالت فعال در بحران های تهدیدکننده ی حزب دور می سازد، توسط رهبری حزب از بین رفت. متن کامل آن هم راه با نظریاتی راجع به منشاء و شرایط پیرامون آن را می توان در *وصیت نامه ی از میان برده شده لنین*، نیویورک، ۱۹۳۷ یافت.

www.hks-iran.com

تخریب حزب و تلاشی یگانگی و وحدت آن نشده اند. و در همین زمان، در مقایسه با گذشته ما هیچ گاه شاهد یک چنین یک پارچه گی صددرصدی که حزب وجود دارد، نبوده ایم. یک پارچه گی ای که سراپا قلابی بوده و تنها در خدمت سرپوش گذاشتن بر شیوه های خفقان حیات حزب است.

یک جناح دستگاه حزبی که از دید حزب مخفی نگه داشته شده بود، حتی پیش از برگزاری دوازدهمین کنگره ی حزب کمونیست اتحاد شوروی، سر برآورد. بعدها خصلت یک تشکل توطئه گر با کمیته ی مرکزی غیرقانونی خودش ("سپتومویرات")[۲۴] را به خود گرفت که بخش نامه ها، جاسوسان، رمز و غیره مختص به خود را داشت. دستگاه حزبی از میان اعضاء به دست چین کردن یک نظم بسته ای پرداخت که تحت هیچ کنترلی نبود و منابع فوق العاده نه تنها حزب بلکه دستگاه دولتی را در اختیار گرفته و حزب توده ای را به ابزار صرفاً سرپوش و کمکی مانورهای جورواجورش مبدل می کند.

اما هر چه جناح درون -دستگاهی بسته گستاخانه تر خود را از کنترل توده های حزبی خارج سازد- و هر چه بیشتر توسط انواع "محرکات" دامن زده شود- فرآشد انشعاب نه فقط از پائین بلکه هم چنین از درون خود آن، هر چه ژرف تر و سریع تر رشد می یابد. در شرایط سلطه ی کامل و نامحدود

---

[۲۴]- در ژوئیه ۱۹۲۶، در پلنوم کمیته ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، زینوویف و کامنف که کاملاً از استالین و بوخارین بریده و در حال تحکیم اتحادشان با اپوزیسیون مسکو بودند، در گزارش خود این حقیقت را خاطرنشان ساختند که برای مدتی طولانی و جدا از دفتر سیاسی حزب در داخل یک جناح SEPTAMVIRATE گروه ضد تروتسکیستی سابق، مشغول کار بودند. این گروه متشکل بود از زینوویف، استالین، بوخارین (به هم راه کامنف و ورشیلوف، کاینین و کیوبی شف که عضو دفتر سیاسی نبود، گرچه شخص اخیر به عنوان رئیس کمیسیون کنترل مرکزی از قرار معلوم مسئول اخلاقی و شایستگی حزب بود). این گروه یک تشکیلات مخفی را درون چهارچوب رسمی حزب سازمان دادند و در واقع این دستگاه را بدون اطلاع و یا رضایت حزب اداره می کردند.

www.hks-iran.com

دستگاه بر حزب، که پیش تر از این در زمان برگزاری کنگره ی سیزدهم حزب به مرحله ی تکامل رسید، اختلافات فزاینده در داخل دستگاه هیچ مجرای خروجی نمی یابند، چرا که توسل جستن به حزب به منظور اتخاذ یک تصمیم واقعی معادل این است که دستگاه دوباره به تبعیت از آن ((حزب)) درآید. تنها آن گروه بندی دستگاه که از، پیش از اکثریتش مطمئن باشد جهت تصمیم گیری بر سر مسأله ی مورد اختلاف نسبت به متوسل شدن به شیوه های *دموکراسی دستگاهی*، یعنی رأی اعضاء جناح مخفی تمایل نشان می دهد. نتیجه این خواهد بود که در درون دستگاه جناح حاکم، جناح های آشتی ناپذیری سر برخواهند آورد که میزان کوششی که جهت کسب حمایت اکثریت در داخل جناح مشترک از خود نشان می دهد به مراتب از آن چه که برای جلب حمایت در نهادهای دستگاه های دولتی انجام می دهد کمتر است. در مورد اکثریت کنگره ی حزبی، این مسأله به خودی خود تضمین شده است، چرا که کنگره ی حزب زمانی برگزار می شود که مناسب ترین بوده و برای آن تدارک دیده شده باشد. این گونه ای ست که غصب دستگاه ((حزبی)) گسترش می یابد و مهلک ترین خطرات را هم برای حزب و هم برای دیکتاتوری پرولتاریا در خود دربر دارد.

به دنبال اولین مبارزه تبلیغاتی "ضدتروتسکیستی" که در طی سال های ۲۴-۱۹۲۳، و به کمک این جناح دستگاه به مرحله اجرا درآمد، در درون جناح مخفی آن که توسط سپتومویرات رهبری می شد یک شکاف عمیقی ایجاد شد[۲۵] و دلیل اصلی آن نارضائی های طبقاتی پرولتاریای پیشروی لنینگراد در

[۲۵] - در کنفرانس چهاردهم حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۲۵، هنگامی که هیئت نمایندگی لنینگراد با نقطه نظری کاملاً مستقل- که رهبری استالین و بوخارین را هدف قرار می داد- پیش آمد، جدائی ها علنی شدند. به هر رو، هیئت نمایندگی لنینگراد در کنفرانس در

www.hks-iran.com

رابطه با نطفه های لغزش واپس گرائی در مورد سیاست های داخلی و بین المللی بود. کارگران پیشروی لنینگراد در سال ۱۹۲۵ به ادامه ی آن چه که کارگران پیشروی مسکو در سال ۱۹۲۳ آن را شروع کرده بودند، پرداختند. لیکن این روندهای طبقاتی ژرف نتوانستند آشکارا خود را در حزب متبلور سازند. آن ها خود را در مبارزات کم صداتر درون جناح دستگاه منعکس ساختند.

در آوریل ۱۹۲۵، از سوی کمیته ی مرکزی بخش نامه ای برای تمامی حزب صادر شد که در آن شایعاتی که ظاهراً "توسط تروتسکیست ها"(!!) پراکنده شده بود و حاکی از وجود اختلاف نظرهائی در درون هسته ی "لنینیستی"، یعنی جناح سپتوموویرات در مورد مسأله ی دهقانی بود را رد می کرد. تنها از طریق این بخش نامه بود که کادرهای وسیع تری از حزب به وجود اختلاف نظرها واقعاً پی بردند؛ و لیکن این به هیچ رو مانع از آن نشد که کادر رهبری با پراکندن این افترا که "اپوزیسیون" به یک پارچه گی "گارد لنینیستی" خدشه وارد می سازد، به ادامه ی فریب دادن اعضای حزب نپردازد. در زمان برگزاری کنگره ی چهاردهم، هنگامی که ناهمگنی و اختلافات سر درگم درون جناح حاکم کاملاً ظاهر شده بودند -اختلافاتی که به هر رو *منشاء طبقاتی* ژرفی داشتند- این تبلیغات به اوج خود رسید. در واپسین

انزوا بود. در خلال و به ویژه پس از جلسات، دستگاه مرکزی حزب به حرکت در آمد و تشکیلات لنینگراد بی رحمانه، به سرعت و پیگیرانه از اپوزیسیون جدید تصیفه شد. رهبرانش برکنار شدند و به چهارگوشه ی جمهوری شوروی تبعید گشتند. رهبری اپوزیسیون جدید چهره های برجسته ای چون زینوویف، صدر هیئت رئیسه کمینترن و شورای لنینگراد، کامنف، صدر هیئت رئیسه شورای مسکو، و رئیس سابق دفتر سیاسی، سوکولینکوف، نماینده ی مخصوص شوروی در لندن؛ سرکیس، سردبیر روزنامه ی *پراودای* لنینگراد؛ کروپسکایا، بیوه ی لنین؛ لاشویچ، معاون کمیساریای جنگ؛ وویویچ، مسئول سازمان جوانان بین الملل کمونیست، و تعداد زیاد دیگری را دربر داشت.

www.hks-iran.com

لحظات پیش از تشکیل کنگره، سازمان های مسکو و لنینگراد، یعنی دو دژ اصلی حزب، قطع نامه هائی را در کنفرانس های حوزه ای خود به تصویب رسانیدند که *ماهیت کاملاً متفاوتی* داشتند. از شواهد و قرائن چنین بر می آید که هر دو *به اتفاق آراء* به تصویب رسیدند. قطع نامه ی مسکو اتهام استفاده از قهر توسط دستگاه در لنینگراد برای اجرای این معجزه "نظام انقلابی" را شرح می دهد؛ و لنینگراد نیز با اتهام وارد کردن به مسکو معامله به مثل نمود. هر چند که نوعی دیوار نفوذ ناپذیر بین سازمان های لنینگراد و مسکو وجود داشت! در هر دو مورد دستگاه حزب همواره تصمیم می گرفت و با یک پارچه گی صددرصدش نشان داد که در تمامی مسائل اساسی حزب، توگوئی هیچ حزبی وجود ندارد.

کنگره ی چهاردهم حزب خود را موظف دید که به حل اختلاف نظرات جدید بر سر مسائل بنیانی گونه گون بپردازد و ترکیب رهبری جدید را در *خفای حزب که مورد مشورت قرار نگرفته بود* تعیین کند. کنگره بدیل دیگری نداشت جز این که این تصمیم گیری را به فوریت برعهده ی پاره ای از دبیران حزبی ای که دست چین شده بودند، قرار دهد. کنگره ی چهاردهم نقطه شروع جدیدی بود در از بین بردن دموکراسی حزبی از طریق شیوه های "نظم"، یعنی قدرت سر خود جناح دستگاه مخفی. از مرحله ی بعدی مبارزات فقط زمان کوتاهی می گذرد. هنر جناح حاکم همیشه این بوده است که حزب را در برابر تصمیمی که از پیش اتخاذ شده، یک وضعیت غیرقابل جبران، و یک واقعیت به مرحله ی اتمام رسیده، قرار دهد.

به هر رو، این مرحله نوین و عالی تر "نظم انقلابی" به هیچ وجه در انحلال جناح ها و گروه بندی ها کارآئی نداشت.بلکه،آن ها ((جناح ها))

www.hks-iran.com

در بین توده های حزبی و هم چنین در درون دستگاه حزبی به منتهای انکشاف و شدت رسیدند. از نقطه نظر حزبی گوشمالی بوروکراتیک "گروه بندی ها" از هر زمان دیگری شدیدتر شد و عدم کارآئی آن ((روش ها)) در ماجرای رسوای افسرورانگل[۲۶] و ماده ۵۸ خود را نشان داد. در همین زمان فرآشد انشعاب جدیدی در درون جناح حاکم نیز رویداد، فرآشدی که هم اکنون در حال گسترش بیشتری است. مسلماً، حتی هم اکنون هم با کمبود تظاهر کذب به یک پارچه گی و بخش نامه هائی که فریاد اتفاق نظر کامل سران را سر می دهد، مواجه نیستیم. در واقع، تمامی نشانه ها حاکی از این است مبارزه بی صدا در داخل جناح دستگاه بسته، از آن جائی که به بن بست رسیده است، خصلت به گونه خشنی به خود گرفته و حزب را به انفجار جدیدی سوق می دهد[۲۷].

---

[۲۶] - در آستانه ی کنگره ی پانزدهم حزب، ناگهان در مطبوعات حزبی شوروی اعلام شد که هم دستی اپوزیسیون در یک توطئه ضدانقلابی با یک دفتر بدنام گارد سفید به نام ژنرال بارون پیترورانگل کشف شده است. پس از تحقیقاتی که توسط اپوزیسیون انجام گرفت، کشف شد که "افسرورانگل" مأمور پلیس دولتی (گ. پ. او) بوده و به منظور سازش با اپوزیسیون به داخل صفوف آن فرستاده شده بود. کل "فعالیت ضدانقلابی" او هم عبارت بود از این که به اپوزیسیون پیشنهاد کرده بود برایشان وسایل چاپ اسنادی چون بیانیه مواضع اپوزیسیون- که رهبری حزب انتشارش را قدغن کرده بود- فراهم آورد. بیانیه هایی که منژینسکی رئیس گ. پ. او و استالین صادر کردند و طی آن اذعان داشتند که "افسرورانگل" در واقع مأمور پلیس شوروی بود که عمداً به داخل گروه اپوزیسیون فرستاده شده بود، در اسناد رسمی موجود است. لیکن مطبوعات استالینیستی در سراسر جهان با جدیت این اخبار را سانسور کردند و همواره از آن به عنوان "توطئه" یاد نمودند و هرگز حقایق جریان اجازه خروج از یک دایره کوچک را نیافت.

[۲۷] - "انفجار جدید" که قبلاً توسط تروتسکی پیش بینی شده بود در واقع مدت کوتاهی بعد اتفاق افتاد. در اواخر سال ۱۹۲۹، استالین با انکار وجود هرگونه لغزشی، به ویژه لغزش راست گرایانه در دفتر سیاسی، ناگهان حمله ای علنی را به گرایشات "راست گرا" و "احیاءگرایان" (سرمایه داری) درون حزب آغاز کرد. نماینده ی این گرایش یک کارمند گمنام به نام فرومکین اعلام شد. کمی بعد از آن آشکار شد که نماینده ی گرایش "احیاءگری" اهمیت بیشتری داشته است، زیرا که حمله ی ناگهانی دوباره علیه اوگلانوف، دبیر کمیته ی حزبی مسکو درگرفت و بلافاصله وی را از مقامش برکنار کردند. بدین طریق، استالین نه تنها یک "سد ایدئولوژیک" در مقابل مخالفین راست گرای خود در کمیته ی سیاسی قرار داد، بلکه قبل

www.hks-iran.com

چنین است نظریه و عمل "نظم انقلابی" که به گونه ای اجتناب ناپذیر به نظریه و عمل غصب متحول شده است.

به هر رو، این فقط به اتحاد شوروی منحصر نگردید. در سال ۱۹۲۳ تبلیغات علیه جناح گرائی عمدتاً از این استدلال حرکت می کرد که جناح ها جلوه های نطفه های احزاب جدید هستند؛ و نیز این که، دیکتاتوری پرولتاریا در کشوری با اکثریت جمعیت دهقانی، کشوری که در محاصره سرمایه داری است، نمی تواند اجازه آزادی احزاب را بدهد. این حکم، به خودی خود، حکمی مطلقاً درست است. لکن به یک سیاست درست و به یک رژیم درست نیز نیاز دارد. به هر رو، واضح است که طرح مسأله بدین گونه دال بر عدم تعمیم قطع نامه دهمین کنگره ی حزب کمونیست حاکم در اتحاد شوروی به احزاب کمونیست در کشورهای بورژوائی است. لیکن یک رژیم بوروکراتیک، منطق بلعنده خود را دارد. هر آینه هیچ گونه کنترل دموکراتیکی را در حزب اتحاد شوروی تحمل نکند، در کمینترن که رسماً ماورای حزب کمونیست اتحاد شوروی جای دارد. به مراتب کمتر تحمل خواهد کرد. بدین خاطر است که رهبری با برداشت و کاربردی به گونه ی خشن و غیرصادقانه از قطع نامه ی دهمین کنگره ی حزب، اصلی جهان شمول از آن ساخت -اصلی که نیازهای

از این که آن ها را مستقیماً مورد حمله قرار دهد از پشتیبانی ایشان در تشکلات حزب برخوردار شد. تنها در سال ۱۹۳۰ بود که آشکار گشت هدف اصلی حملات استالین همواره سه نفر از اعضای دفتر سیاسی بوده اند؛ یعنی بوخارین، رئیس کمینترن؛ رایکوف، رئیس شورای کمیساریای خلق؛ و تومسکی، رئیس شورای مرکزی اتحادیه های کارگری شوروی. هر سه اینان (و پشتیبانانشان) از مقاماتشان برکنار شدند. نشان های افتخارشان از آن ها پس گرفته شد، در ملاء عام تحقیر شدند و مجبور گشتند که در انظار عمومی نظریات خود را تقبیح کنند تا بتوانند عضویت حزب را برای خود نگه دارند. در همه جا، پشتیبانان استالین جای آن ها را گرفتند.

www.hks-iran.com

عینی خاص ا. ج. ش. س. آن زمان را برآورده می کرد- و به تمامی سازمان های کمونیستی در کره ی ارض نیز تعمیم داده شد.

بلشویزم همواره به دلایل انسجام تاریخی در تدوین اشکال سازمانی نیرومند بود. بدون هیچ طرح بی حاصل. بلشویک ها به هنگام جهش از یک مرحله به مرحله ی بعدی، ساختار سازمانی را به گونه ای ریشه ای دگرگون می کردند. و لیکن امروزه، چه در مورد حزب نیرومند دیکتاتوری پرولتاریا و هم چنین حزب کمونیست آلمان که بیان یک نیروی سیاسی مهمی است، و چه در مورد حزب جوان چین که به سرعت به گرداب انقلاب کشانیده شد، و نیز در مورد حزب ایالات متحده آمریکا که یک گروه تبلیغاتی کوچکی است، یک اصل و فقط همین اصل کذائی "نظم انقلابی" به کار گرفته می شود. در این آخری ((حزب کمونیست آمریکا)) په پر، فرمان روای آن زمان حزب که درستی روش های مذکور را با زور می قبولاند، تنها زمانی تردید و شک به دل ها انداخت که "شکاکین" را به اتهام جناح گرائی سخت گوشمالی داده بودند. آن جوانی حزب که معرف اندام سیاسی مرحله ی کاملاً جنینی ای باشد که هیچ رابطه ی واقعی با توده ها نداشته، فاقد تجربه ی یک رهبری انقلابی بوده، آموزش نظری نداشته، و هم اکنون هم از سر تا پا با تمام صفات "نظم انقلابی" مسلح شده باشد به پسر بچه شش ساله ای شباهت دارد که لباس پدر به تن کرده است.

حزب کمونیست اتحاد شوروی از اندوخته ی غنی ای از تجارب در زمینه ی ایدئولوژی و انقلاب برخوردار است. اما، همان گونه که پنج سال اخیر نشان داده است، حزب کمونیست اتحاد شوروی صرفاً با اتکاء به بهره ی چنین سرمایه ای حتی برای یک روز هم نتوانسته است که در امان بماند، بلکه دائماً

www.hks-iran.com

ناچار به تجدید و گسترش آن ((سرمایه اش)) بوده، و این نیز تنها از طریق کار فکری جمعی حزب امکان پذیر بوده است. و بدین ترتیب، در مورد احزاب کمونیست دیگر کشورهائی که در چند سال اخیر بنیان نهاده شده اند و هم اکنون مرحله ی اولیه انباشت دانش نظری و توانائی سیاسی را از سر می گذرانند، جای سخن بسیار است. بدون آزادی واقعی درحیات حزب، بدون آزادی مباحثه، بدون حق ابراز مواضع به طور جمعی -از طریق گروه بندی ها- این احزاب هرگز یک نیروی انقلابی تعیین کننده ای نخواهند شد.

تا پیش از کنگره ی دهم حزب -که در آن تشکل جناح ها ممنوع شد- حزب کمونیست اتحاد شوروی دو دهه بدون این چنین ممنوعیتی به حیات خود ادامه داد. و دقیقاً در طی این دو دهه ((حزب)) چنان آموزشی دید که توانست این تصمیم شاق دهمین کنگره ی حزب، در زمان دشوارترین چرخش ها، را پذیرفته و به آن تن دهد. و لیکن احزاب کمونیست اروپا از همان ابتدا آن را نقطه ی شروع حرکت خود قرار دادند.

هم راه با لنین، ما بیش از همه از این واهمه داشتیم که حزب کمونیست اتحاد شوروی، که با منابع عظیم حکومت مسلح بود، روی احزاب جوان غرب که به تازگی در حال تشکیل بودند، نفوذ بیش از حد و مخربی داشته باشد. لنین به گونه ای خستگی ناپذیر علیه گام های پیش رس در رابطه با مرکزیت، علیه روندهای بیش از اندازه هیئت اجرائی بین الملل کمونیست و هیئت رئیسه در این راستا، و خصوصاً علیه آن اشکال و شیوه های معاضدت که در قالب دستورات مستقیمی که سرباز زدن از آن ناممکن است، هشدار می داد.

www.hks-iran.com

در سال ۱۹۲٤، دگرگونی تحت عنوان "بلشویکی کردن" آغاز شد. هر آینه بلشویکی کردن به معنای تصفیه حزب از عناصر و عادات بیگانه، از کارگزاران سوسیال- دموکراتیکی که به مناصب خود چسبیده بودند، از فراماسیون ها، از دموکرات های صلح گرا، از افراد کودن پندارگرا و غیره، باشد این همه که از همان اولین روزهای حیات کمینترن به مرحله ی اجراء درآمده است؛ در کنگره ی چهارم ((کمینترن))، این امر در مورد حزب فرانسه حتی اشکال خصمانه به غایت شدیدی به خود گرفت. ولی پیشتر از این، بلشویکی کردن راستین به گونه ای جداناپذیر به تجارب منفرد بخش های ملی، که از این تجارب فرا می روئید، مرتبط بود، و این مسائل ملی به مثابه سنگ محک آن بود و ((اهمیت)) آن به درجه ای رسید که به وظایف بین المللی متحول شد. "بلشویکی کردن" سال ۱۹۲٤ کلاً به کاریکاتوری بدل گردید. با گذاردن لوله اسلحه بر شقیقه ی ارگان های رهبری احزاب کمونیست از آن ها خواسته شد که به فوریت موضع نهائی خود را در رابطه با منازعات داخلی در حزب کمونیست اتحاد شوروی، بدون هیچ گونه اطلاعات و مباحثه ای مشخص سازند؛ افزون آن که، آن ها از پیش می دانستند که باقی ماندن شان در کمینترن منوط به موضع است که می بایست اتخاذ کنند. اما، احزاب کمونیست در سال ۱۹۲٤، به هیچ رو برای یک تصمیم گیری سریع و قاطع بر سر مسائلی که در روسیه مورد بحث بود و به تازگی دو گرایش اصولی در مرحله ی شکل گیری بوده و از مرحله ی جدید دیکتاتوری پرولتاریا فرا روئیده بودند، آمادگی نداشتند. البته، کار تصفیه بعد از سال ۱۹۲٤ نیز ضرورت داشت و عناصر بیگانه به درستی در بسیاری از بخش ها به کنار گذارده شدند. اما، در مجموع، مسأله "بلشویکی کردن" از این قرار

www.hks-iran.com

بود که: به کمک گوه منازعات در روسیه، که از بالا به کمک ضربات چکش دستگاه دولتی به جلو رانده می شد، رهبری هائی که در این ایام در احزاب کمونیست غرب به وجود آمدند بارها از هم فرو پاشیدند، و این همه تحت لوای مبارزه علیه جناح گرائی انجام می شد.

هر آینه توان رزمندگی جناحی برای مدتی طولانی در خطر از دست رفتن باشد، آن جناح در داخل حزب پیشروی پرولتاریا متبلور شده و از این رو طبیعتاً، حزب همواره با این مسأله مواجه خواهد بود که آیا می باید زمان بیشتری را صرف بررسی مجدد تکمیلی بنماید، یا این که سریعاً اجتناب ناپذیر بودن انشعاب را مطرح سازد. یک حزب رزمنده هیچ گاه معادل جمع جبری جناح هائی که در راستاهای مخالف در حرکتند، نمی باشد. این یک حقیقت بی چون و چرائی است، هر آینه در کلیت اش در نظر گرفته شود. اما، توسل جستن به انشعاب، به منزله ی اقدامی برای احتراز از بروز اختلاف نظریات و از میان برداشتن هر گروه و گروه بندی ای که صدای انتقادی از آن برخیزد، حیات داخلی حزب را به مجموعه حلقه های نارسائی های سازمانی تبدیل می کند. چنین شیوه هائی تداوم تکامل انواع را ارتقاء نمی دهد، بلکه تنها ((توان)) ارگانیزم مادر، یعنی حزب را تحلیل می برد. پیکار علیه جناح گرائی بی نهایت خطرناک تر از تشکل خود جناح می شود.

در حال حاضر، در موقعیتی هستیم که پیش قدمان و بنیان گذاران واقعی تقریباً تمام احزاب کمونیست جهان از بین الملل اخراج شده اند، حتی صدر پیشین آن هم مستثنی نشده است. تقریباً در همه ی احزاب رهبری گروه های *هر دو* مرحله متوالی تحولات حزب ما یا اخراج شده اند و یا از رهبری کنار گذارده شده اند. در آلمان، گروه براندلر امروزه خود را در موقعیت شبه-

www.hks-iran.com

عضو حزب می بینند. گروه مازلو در خارج از حزب است. در فرانسه نیز گروه های قدیمی روزمر، مونات، لوریت، سووارین، و هم چنین گروه رهبری دوره ی بعد، ژیروترانت اخراج شده اند. در بلژیک، گروه اصلی وان اور اشتراسن اخراج شد. هر آینه گروه بوردیگا، بنیان گذار حزب کمونیست ایتالیا نیمه اخراج شده، تنها به دلیل شرایط رژیم فاشیستی است. در چکسلواکی، سوئد، نروژ، و ایالات متحده آمریکا، در یک کلام، تقریباً در تمامی احزاب در سرتاسر دنیا، با پدیده ی کمابیش مشابه ای که در دوران بعد -از- لنینیستی سر برآورد،[۲۸] مواجه هستیم.

---

[۲۸] - گروه براندلر- تالهایمر بالاخره در سال ۱۹۲۹ از کمینترن اخراج شد، و کوشیدند تا انجمن بین المللی گروه های اخراجی راست گرا را تحت نام بین المللی کمونیستی اپوزیسیون تأسیس کنند. تا کنون کوشش این گروه برای پذیرش مجدد به کمینترن با شکست رو به رو شده است. مازلو و فیشر پس از گسستن از لنین بود و درخواست پذیرش مجدد به کمینترن، به ویژه پس از تسلیم حزب کمونیست آلمان، در سال ۱۹۳۳، مجدداً به طرف اپوزیسیون تروتسکیست جهت گیری کردند. روزمر و سووآرین پس از یک دوره پشتیبانی فعالانه کمابیش طولانی از اپوزیسیون روسی از زندگی سیاسی دست کشیدند؛ مونه و لوریو (قبل از مرگش) کمونیزم را تقبیح کردند و به سندیکالیزم انقلابی روی آوردند؛ ژیرالت به حزب استالینیست بازگشت، در حالی که ترنیت پس از دوره ی کوتاهی که در سازمان تروتسکیستی ماند از آن بیرون آمد و خود یک گروه کوچک را تشکیل داد، این گروه در بسیاری از عقایدش با بلشویک- لنینیست ها شریک بود. وان اوراشتراتن در سال های ۳۰-۱۹۲۹ از زندگی سیاسی کنار کشید، لیکن اکثر افراد گروهش که در سال ۱۹۲۸ از رهبری حزب بلژیک برکنار شده بودند، در ارتباط با بلشویک- لنینیست ها باقی ماندند (اتحاد کمونیستی بین المللی). بوردیگا، پس از رهایی از زندان فاشیست ها، از کمینترن به اتهام- ضد انقلابی تروتسکیست- اخراج شد، به همان گونه که هوادارانش نیز ۲ یا ۳ سال قبل اخراج شده بودند. در آمریکا، کانن، سوآبک، ابرن، شاکمن، اعضای کمیته ی مرکزی حزب کمونیست، در سال ۱۹۲۸ با هواداران بسیارشان به اتهام "تروتسکیزم" اخراج شدند. در کانادا، اسپکتور، عضو هیئت اجرائیه کمینترن، سرنوشت مشابهی یافت. کمی بعد دبیر حزب، مک دونالد، نیز به سرنوشت او دچار شد. در سال ۱۹۲۹ اخراج گروه های به اصطلاح راست در کمینترن آغاز شد. در آمریکا رهبری حزبی لاوستون، گیتلو و ولف پس از به دست آوردن پشتیبانی ۹۰% اعضای حزب، اخراج شدند. در مکزیکو رهبران حزب، مونزون، باخ و ریویرا به دلایل مختلف سیاسی اخراج شدند. در ایتالیا، تاسکا (سرا) رهبر حزب به اتهام راست گرائی اخراج شد و پس از او سه تن از رهبران دیگر فورچی، سانتینی و بلاسکو به اتهام تروتسکیست اخراج شدند. در چکسلواکی، رهبران اصلی حزب و اتحادیه های کارگری هایس و جیلک اخراج شدند و به سوسیال- دموکراسی باز گشتند.

www.hks-iran.com

جای هیچ گونه چون و چرائی نیست که بسیاری از اخراج شدگان مرتکب اشتباهات بزرگی شده اند؛ و در خاطرنشان ساختن‌آن ها ما هیچ گونه درنگی را جایز نشماردیم. و این نیز حقیقتی است که بسیاری از کسانی که اخراج شده اند، پس ازآن که رابطه اشان با کمینترن قطع شد، تا حدود زیادی مجبور گشتند که به مواضع پیشین خاستگاه شان، به سوسیال دموکراسی چپ و یا به سندیکالیزم باز گردند لیکن، وظیفه ی رهبری کمینترن به هیچ رو و در هیچ زمانی در این نیست که رهبری جوان احزاب ملی را به بن بست هل داده، و سپس تک تک نمایندگان را به انحطاط ایدئولوژیک محکوم سازد. "نظم انقلابی" رهبری بوروکراتیک مانعی وحشتناک در سر راه تکامل تمام احزاب بین الملل کمونیست است.

****

مسائل سازمانی قابل تفکیک از مسائل برنامه ای و تاکتیکی نیستند. باید به روشنی این واقعیت را در نظر داشته باشیم که رژیم بوروکراتیک دستگاه نه فقط حزب رهبر، بلکه در درون خود کمینترن نیز یکی از مهم ترین منابع فرصت طلبی در کمینترن است. پس از تجارب سال های ۲۸- ۱۹۲۳، دیگر جای هیچ گونه تردیدی نیست که بوروکراتیزم در اتحاد شوروی بیان و ابزار

در اطریش رهبر حزب، اشتراوسر به اپوزیسیون چپ پیوست و شلام (برای مدتی کوتاهی) به اپوزیسیون براندلر. در فرانسه دوریت به اتهام راست گرائی اخراج شد و سلیه و گروه اش نیز پس از اخراج رهبری بعدی یعنی باربه و سلور، اخراج شدند. در چین، رهبر و پایه گذار حزب چن دوسیو، به اتهام "تروتسکیست" اخراج شد. در سوئد، گروه رهبری حزب و اعضایش به رهبری کیلبوم که به اتهام راست گرائی اخراج شده بود مدتی به گروه براندلر پیوست و سپس حزب سوسیالیست را سازمان داد. در اسپانیا رهبران حزب افرادی نظیر نین و آندراده به اتهام تروتسکیست اخراج شدند و موزین رهبر جنبش کمونیستی کاتالان به اتهام انحرافات راست گرایانه اخراج شد. رهبری بعدی تریلا، آدام، و بولژ و هم متعاقباً به دلایل مبهمی اخراج شدند.

www.hks-iran.com

فشار وارده از جانب طبقات غیرپرولتری بر پرولتاریاست. در برنامه ی پیشنهادی در این مورد فرمول درستی آمده است وقتی که می گوید که انحرافات بوروکراتیک "بر زمینه ی سطح فرهنگی نابسنده توده ها و نفوذ ((طبقات)) بیگانه بر پرولتاریا، ناگزیراً سر برمی آورد". دراین جا ما کلید درک نه فقط بوروکراتیزم، در عام، بلکه هم چنین رشد فوق العاده آن در پنج سال اخیر را در دست داریم. در این دوره رُویه ی فرهنگی توده ها، در حین این که نابسنده باقی مانده است، به گونه ای مداوم در حال بالا رفتن بوده است (و در این نکته جای هیچ گونه تردید نیست)؛ در نتیجه علت *رشد* بوروکراتیزم تنها می بایستی در *بالا رفتن* نفوذ ((طبقات)) بیگانه بر پرولتاریا جستجو شود. به همان نسبت که احزاب کمونیست اروپائی، و در وهله ی نخست، ارگان های رهبری آن ها، از نظر سازمانی خود را با تغییر جهت گیری ها و گروه بندی های درون دستگاه حزب کمونیست اتحاد شوروی هم راستا کردند، بوروکراتیزم احزاب کمونیست خارجی نیز عمدتاً بازتاب و تکامل بوروکراتیزم در داخل حزب کمونیست اتحاد شوروی بود.

در احزاب کمونیست ((معیار)) گزینش عناصر رهبری عمدتاً براساس درجه آمادگی آن ها در پذیرفتن و صحه گذاردن بر آخرین گروه بندی دستگاه در حزب کمونیست اتحاد شوروی بوده و هنوز هم هست. مستقل ترین و متعهدترین عناصر در رهبری احزاب خارجی که در مقابل تعویض های مکرر چهره ها به شیوه های صرفاً تشکیلاتی سر تسلیم فرود نیآوردند یا همه گی از احزاب خود اخراج شدند، یا به جناح راست (غالباً شبه- راست) کشانیده شدند، و یا سرانجام به اپوزیسیون چپ پیوستند. بدین ترتیب، فرآشد ارگانیک گزینش و به هم پیوند خوردن کادرهای انقلابی، بر پایه ی مبارزه پرولتری تحت

www.hks-iran.com

رهبری کمینترن با انقطاع، دگرگونی و تحریف مواجه شد، حتی دست چین کردن با روش های‌تشکیلاتی و بوروکراتیک جایگزین آن گردید. طبیعتاً، آن کمونیست های برجسته ای که برای پذیرفتن تصمیم های از پیش ساخته شده، و صحه گذاردن بر تمامی قطع نامه ها مستعدتر بودند، بر آن افراد حزبی ای که آکنده از حس مسئولیت انقلابی بودند پیشی جستند در عوض گزینش انقلابیون راسخ و آزموده، ما بارها شاهد گزینش بوروکرات های متلون المزاج بوده ایم.

تمامی مسائل سیاست های داخلی و خارجی ما را به گونه ی اجتناب ناپذیری همواره به مسأله ی رژیم داخلی حزب می کشاند. بی گمان، انحرافات دور شدن از سیاست طبقاتی در مواردی نظیر: انقلاب چین، جنبش کارگری انگلیس، مسائل اقتصادی در ا. ج. ش. س.، مسأله دستمزدها، مسأله مالیات ها و غیره، خطرات مهلکی را در خود می پروراند. به هر رو، این خطر ده ها بار افزایش یافته است چرا که رژیم بوروکراتیک دست و پای حزب را مقید ساخته و هرگونه فرصتی برای تصحیح سیاست سران حزب رهبر را رسماً از آن گرفته است. تمامی آن چه که گفته شد در مورد کمینترن هم صادق است. قطع نامه ی کنگره ی چهاردهم حزب کمونیست اتحاد شوروی درباره ی ضرورت رهبری جمعی تر و دموکراتیک تر، در کمینترن درعمل به آنتی تز خود تبدیل شده است. یک دگرگونی در رژیم داخلی کمینترن‌مسأله ی مرگ و زندگی برای جنبش انقلابی بین المللی است. به دوگونه به آن می توان رسید: یا از طریق یک دگرگونی در رژیم داخلی حزب کمونیست اتحاد شوروی؛ و یا با مبارزه علیه نقش رهبری کننده ای که حزب کمونیست اتحاد شوروی در کمینترن دارد. تمام کوشش ها باید در جهت تضمین اتخاذ راه نخست

www.hks-iran.com

باشد. مبارزه برای دگرگون کردن رژیم داخلی حزب کمونیست اتحاد شوروی، مبارزه ای است برای احیاء رژیم کمینترن و برای حفظ نقش رهبری کننده ی ایدئولوژیک حزب ما در کمینترن.

از این رو، ضروری است که این ایده ی اخیر -که احزاب زنده و فعال را تابع کنترل "نظم انقلابی" یک بوروکراسی حزبی دولتی غیرقابل برکنار شدن، قرار می دهد- بی رحمانه از برنامه حذف گردد. حقوق خود حزب نیز می بایست احیاء شود. حزب یک بار دیگر می بایست به یک حزب بدل شود. و این همه باید به گونه ای در برنامه تصریح شود که جای هیچ گونه توجیهات نظری را برای گرایشات بوروکراتیک و غاصب گر باقی نگذارد.

۱۲- عوامل شکست اپوزیسیون و چشم انداز آن

جناح چپ پرولتری حزب که نظریات خود را در اسناد بسیاری که عمده ترین آن بیانیه *مواضع بلشویک لنینیست ها (اپوزیسیون)*، بود ارائه کرد. از پائیز ۱۹۲۳، این جناح در معرض تبلیغات تشکیلاتی شیوه داری به منظور ریشه کن کردن شان قرار گرفت. روش های اختناقی به صبغه ی رژیم داخلی حزب که بوروکراتیک تر شده بود، و به میزان بوروکراتیزه شدن آن که متناسب با افزایش فشار طبقات غیرپرولتری بر پرولتاریا بالا می رفت، بسته گی داشت. امکانات موفقیت این شیوه ها توسط صبغه ی کلی سیاسی این دوران فراهم می آمد، دورانی که پرولتاریا فاحش ترین شکست ها را متحمل گشته، سوسیال- دموکرات ها دوباره جان گرفته، گرایشات سنتریستی- اپورتونیستی در درون احزاب کمونیست نیرومندتر شده، و افزون آن که سنتریزم به گونه ای شیوه دار حتی تا این ماه های آخر به راست رفته است.

www.hks-iran.com

اولین حمله شدید علیه اپوزیسیون بلافاصله پس از شکست انقلاب آلمان آغاز شد و در خدمت تکمیل این شکست بود. این حمله ی شدید در صورت پیروزی پرولتاریای آلمان ناممکن می بود، چرا که در آن صورت به گونه ای فوق العاده حس اعتماد به نفس را در پرولتاریای اتحاد شوروی بالا برده و در نتیجه قدرت مقاومت آنان را در برابر فشار طبقات دارا، چه داخلی و چه خارجی، و هم چنین در برابر بوروکراسی حزبی که این فشار را منتقل می ساخت، بالا می برد.

برای بهتر نشان دادن معنای گروه بندی هائی که از اواخر سال ۱۹۲۳ تاکنون در کمینترن به وجود آمده اند، بسیار حائز اهمیت است که قدم به قدم به بررسی این به پردازیم که چگونه گروه غالب "پیروزی های" سازمانی اش بر اپوزیسیون در مراحل مختلف تنزلش را توضیح می داد. ما در موقعیتی نیستیم که در چارچوب نقدی بر برنامه ی پیشنهادی به این امر بپردازیم. اما، برای این هدف فقط نحوه ای که اولین "پیروزی" بر اپوزیسیون در سپتامبر ۱۹۲٤، توضیح داده شد، کفایت می کند. استالین در اولین کوشش در نوشتن مقاله ای درباره ی مسأله ی سیاست بین المللی چنین گفت:

"پیروزی قاطع انقلابی در احزاب کمونیست مطمئن ترین نشانه ی *ژرف ترین فرآشدهای انقلابی ای است که هم اکنون در درون‌طبقه ی کارگر در جریان است...*"

و در جائی دیگر در همان مقاله آمده است:

هر آینه واقعیت انزوای کامل جریان های فرصت طلب در حزب کمونیست اتحاد شوروی را هم به آن بیافزائیم، تصویر کامل تر می گردد. کنگره ی پنجم

www.hks-iran.com

صرفاً پیروزی جناح انقلابی را در بخش های اساسی بین الملل کمونیست استحکام بخشیده است." (*پراودا*، ۲۰ سپتامبر، ۱۹۲٤، تأکید از ما).

بدین ترتیب، اعلام گردید که شکست اپوزیسیون در حزب کمونیست اتحاد شوروی ناشی از این واقعیت بود که پرولتاریای اروپا به سمت چپ در حرکت بوده، با گام هائی سریع و به گونه ای سرراست به سوی انقلاب پیش رفته، و به تفوق جناح انقلابی بر فرصت طلبان در تمامی بخش های کمینترن انجامیده است. امروزه، پس از پنج سال، و بعد از بزرگ ترین شکست پرولتاریای بین المللی در پائیز سال ۱۹۲۳، *پراودا* خود را ناگزیر می بیند تا اعتراف کند که "موج مسلم بی علاقگی و افسردگی که به دنبال شکست ۱۹۲۳ پدیدار گشت و به سرمایه ی آلمانی اجازه تحکیم موقعیتش را داد" تنها اکنون شروع به ناپدید شدن می کند. (*پراودا*، ۲۸ ژانویه، ۱۹۲۸).

لیکن در این صورت سؤالی مطرح می شود که نه برای ما، بلکه برای رهبری کنونی کمینترن تازگی دارد: آیا شکست اپوزیسیون در سال۱۹۲۳ و سال های متعاقب آن نه با *یک‌گردش به چپ*، بلکه با *یک‌گردش به راست* طبقه ی کارگر قابل توضیح است؟ پاسخ به این پرسش کاملاً تعیین کننده است.

پاسخی که کنگره ی پنجم در سال ۱۹۲٤ و بعدها در بسیاری از مقالات و سخن رانی ها به آن داده شد بسیار روشن و صریح بود: نیرومند شدن عناصر انقلابی در داخل جنبش کارگری اروپا، برخاست موج جدید، نزدیک شدن انقلاب پرولتاریائی ـ همه موجبات "سقوط ناگهانی" اپوزیسیون را فراهم آوردند.

www.hks-iran.com

به هر رو، اکنون گردش سریع و دیرپای مجموعه رویدادهای سیاسی بعد از سال ۱۹۲۳ -البته نه *به چپ*، بلکه *به راست*- یک واقعیت کاملاً محرز، کلاً شناخته شده، و بی چون و چرائی است. به دنبال آن، واقعیت به همین اندازه مسلم دیگری نیز محرز گردید، و آن این که آغاز و تشدید مبارزه علیه اپوزیسیون حتی تا مرحله ی اخراج و تبعید، تا حدود بسیاری با فرآشد تثبیت بورژوازی در اروپا مرتبط بود. البته، در اثر رویدادهای انقلابی مهم در طول چهار سال اخیر در این فرآشد وقفه حاصل شد. اما، اشتباهات جدید رهبری، که حتی غم انگیزتر از اشتباهات سال ۱۹۲۳ در آلمان بود هربار در بدترین شرایط ممکن برای پرولتاریا و حزب کمونیست، به پیروزی دشمن انجامید و بدین طریق منابع جدید تغذیه برای استحکام بورژوازی را فراهم آورد. جنبش انقلابی بین المللی متحمل شکست های بسیاری شد، و به همراه اش جناح چپ لنینیستی و پرولتری حزب کمونیست اتحاد شوروی و کمینترن در گرداب شکست فرو رفت.

این توضیح کامل نخواهد بود، هرآینه فرآشد داخلی حیات اقتصادی و سیاسی ا. ج. ش. س.، که منتج از شرایط جهانی است، را به دیده ی اغماض بنگریم؛ بدین معنی که، بر زمینه ی *نپ* تضادها در حال افزایش بودند، در حالی که رهبری مسأله *"سیمچکا"* اقتصادی بین شهر و روستا را به درستی درک نکرد، به عدم تناسب و وظایف صنعتی کردن کم بها داد، و به اهمیت اقتصاد *با برنامه* هیچ گاه پی نبرد، و غیره.

افزایش فشارهای اقتصادی و سیاسی اقشار بوروکراتیک و خرده بورژوائی در داخل کشور، که ناشی از شکست انقلاب های پرولتری در اروپا و آسیا بود، ریسمان تاریخی ای بود که بر گردن اپوزیسیون در طی این چهار سال

www.hks-iran.com

هر چه محکم تر فشار وارد می ساخت. هر آن کس که این مطلب را در نیابد اصولاً هیچ چیز را نخواهد فهمید.

****

در این تحلیل ما ناگزیر شدیم که تقریباً در تمامی مراحل مهم، مشی سیاسی ای که زیر نام تروتسکیزم مردود شناخته شد را رویاروی آن مشی ای که در واقعیت به مرحله ی اجرا درآمد قرار دهیم. معنای این مبارزه در رُویه های کلی اش به گونه ای واضح بر هر مارکسیستی روشن است. هر چند اتهامات ضمنی و مغرضانه "تروتسکیزم" به کمک کوله باری از نقل و قول های حقیقی و غیر حقیقی بیست و پنج سال اخیر، توانست موقتاً موجب سردرگمی گردد، و لیکن ارزیابی پیوسته و کلی از مبارزه ی ایدئولوژیک پنج سال اخیر خود بهترین دلیل بر وجود دو مشی است. یکی از آن دو یک مشی آگاه و پیگیر بود؛ این ((مشی)) در رابطه با مسائل داخلی ا. ج. ش. س.، و مسائل انقلاب جهانی تداوم و تکامل در عمل اصول نگره ای و استراتژیکی لنینی بود؛ و این مشی اپوزیسیون بود. مشی دوم، مشی یی بود ناآگاه، متناقض و نوسان کننده که زیر فشار نیروهای طبقات متخاصم در دوران تنزل سیاسی بین المللی، در سراشیبی زیگزاگ از لنینیزم در غلطید؛ این مشی رهبری رسمی بود. بارها انسان در نقاط عطف مهم، رها نمودن اعتقاداتش را آسان تر از رها نمودن عبارت پردازی های عادتیش می بیند. و این از برای تمام آن کسانی که رنگ ایدئولوژیک خود را باخته اند، قانونی کلی است. رهبری در حالی که تقریباً در تمامی مواضع بنیانی لنین تجدید نظر می نمود، تجدید نظرطلبی را به عنوان تکامل لنینیزم جا می زد، و در عین حال جوهر انقلاب گرائی بین المللی لنینیزم را "تروتسکیزم" توصیف می نمود. و این

www.hks-iran.com

همه را نه فقط به منظور نقاب برچهره ی خود زدن، هم از داخل و هم از خارج، انجام می داد، بلکه به منظور هر چه آسان تر منطبق کردن خود با فرآشد در سراشیبی در غلطیدن نیز بود.

هر آن کس که در صدد فهم این همه باشد بر ما خرده نخواهد گرفت که ما انتقاد از برنامه ی پیشنهادی را با افسانه ی تروتسکیزم مرتبط ساخته ایم. برنامه ی پیشنهادی کنونی محصول یک عصر ایدئولوژیک است که با این افسانه درهم آمیخته شده است. نویسندگان برنامه ی پیشنهادی همان کسانی هستند که بیش از همه این افسانه را پروراندند، و نیز کسانی بودند که برمبنای آن حرکت کرده و آن را هم چون محک سنجش به کار می گرفتند. کل برنامه ی پیشنهادی دقیقاً بازتاب این عصر تاریخی است.

به تاریخ سیاسی فصلی جدید افزوده شده است، فصلی که به گونه استثنائی آموزنده ای به آن غنا بخشیده است. بر این فصل می توان *قدرت اساطیر* و یا فقط، *رسوائی ایدئولوژیک به مثابه یک سلاح سیاسی*، عنوان نهاد.

تجربه به ما می آموزد که به هیچ رو جایز نیست که به این اسلحه کم بهاء دهیم. ما هنوز بسیار از تحقق "جهش از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی" به دوریم. هنوز در یک جامعه ی طبقاتی به سر می بریم که نبود کهنه پرستی، تعصب، و خرافات در آن غیرقابل تصور است. در جامعه ی طبقاتی اسطوره ای که منطبق با منافع شخص و یا عادات سنتی باشد، همواره می تواند قدرت عظیمی کسب کند. اما برمبنای اسطوره ی محض، حتی اگر با برنامه سازمان داده شده باشد و تمامی منابع قدرت دولتی هم در خدمتش باشند، هیچ سیاست مهمی ممکن نیست که به اجراء درآید، چه رسد به یک سیاست انقلابی خصوصاً در عصر دگرگونی های فورانی ما. اسطوره ناگزیراً

www.hks-iran.com

می باید در تارهای تناقضات خودش به دام افتد. ما پیش از این به بخش کوچکی، و لیکن مهم ترین بخش از این تناقضات، اشاره کردیم. کاملاً به گونه ای مستقل از این که آیا اوضاع و احوال خارج به ما این اجازه را می دهد که تحلیل خود را تا به آخر ادامه دهیم، ما این نکته را کاملاً در نظر داریم که تحلیل ذهنی ما، از حمایت تحلیل عینی ای که رویدادهای تاریخی آن را به دست خواهند داد، برخوردار خواهد بود.

رادیکالیزاسیون توده های کارگر اروپا که در آخرین انتخابات پارلمانی خود را متجلی ساخت واقعیت بی چون و چرائی است. اما این رادیکالیزاسیون تنها مراحل اولیه را از سر می گذراند. عواملی نظیر شکست اخیر انقلاب چین نافی رادیکالیزاسیون بوده و غالباً به مجراهای سوسیال- دموکراتیک می انجامد. ما در این جا به هیچ وجه در اندیشه ی پیش بینی آهنگ حرکت این فراشد در آینده نزدیک نیستم. و لیکن به هر رو، روشن است که این رادیکالیزاسیون تنها از لحظه ای طلیعه یک شرایط انقلابی جدید خواهد بود که کشش به سوی حزب کمونیست به بهای ذخایر عظیم سوسیال- دموکراسی تمام گردد. هنوز مسأله به این صورت نیست. لیکن این باید با ضرورت پولادین صورت پذیرد.

جهت گیری مبهم کنونی رهبری کمینترن، به هم راه تلاش های ناموزون درونیش به منظور چرخانیدن سکان به چپ -بی آن که کمترین دگرگونی ای در کل رژیم پدید آورد و بی آن که به مبارزات تشکیلاتی علیه آزموده ترین عناصر انقلابی خاتمه دهد- یک جهت گیری متناقضی بوده که نه فقط از مشکلات اقتصادی ا. ج. ش. س.، که درستی پیش بینی اپوزیسیون را تأیید نمود، نشأت می گیرد، بلکه کاملاً با مرحله *ی اول* رادیکالیزاسیون توده های

www.hks-iran.com

کارگر اروپائی نیز منطبق است. التقاطی گرائی خط مشی رهبری کمینترن، و نیز التقاطی گرائی برنامه ی پیشنهادی کنونی واکنش سریعی است به شرایط کنونی طبقه ی کارگر جهانی. طبقه ی کارگری که توسط سیر انکشافات به چپ کشانیده شده، و لیکن این سیر انکشافات هنوز پا برجا نشده است، و به صندوق آرای سوسیال- دموکراسی آلمان بیش از ۹ میلیون رأی ریخته است.

خیزش انقلابی راستین حاکی از گروه بندی عظیمی در درون طبقه‌ی کارگر، در تمام سازمان هایش، از جمله کمینترن خواهد بود. آهنگ این فرآشد هنوز ناروشن است و لیکن خطوطی که بر روی‌آن ها تبلور می یابند هم کنون به روشنی قابل مشاهده اند، توده های کارگر، گروه گروه، از سوسیال- دمکراسی بریده بر حزب کمونیست خواهند پیوست؛ محور سیاست کمونیستی هر چند بیشتر از راست به چپ تغییر مکان خواهد داد. هم زمان، خواست برای سیاست بلشویکی پیگیر آن گروهی که علی رغم طوفان اتهامات و آزار از زمان شکست پرولتاریای آلمان در اواخر سال ۱۹۲۳ توانائی آن را داشت که در خلاف جریان شنا کند، به طور فزاینده ای بالا خواهد رفت.

شیوه های سازمانی ای که به توسطآن ها آرمان های اصیل و تحریف نشده لنینیزم در کمینترن و متعاقباً در کل پرولتاریای بین المللی می تواند به پیروزی رسد بستگی بسیار به رهبری کنونی کمینترن و نتیجتاً به گونه ای سرراست به کنگره ی ششم دارد.

به هر رو، علی رغم تصمیمات این کنگره -که ما برای بدترین خود را آماده کرده ایم- برآورد کلی از عصر حاضر و گرایشات درونی اش، خصوصاً ارزیابی تجارب پنج ساله اخیر به ما نشان داده است که اپوزیسیون به غیر از

www.hks-iran.com

کمینترن به مجرای دیگری نیاز ندارد. هیچ کس در جدا نگاه داشتن ما از آن موفق نخواهد شد. آرمان هائی که ما از آن ها به دفاع برخاسته ایم آرمان هایش خواهد شد. بین الملل کمونیست بیانگر ((نظریات)) آن ها ((اپوزیسیون)) خواهد بود.

مترجم : هوشنگ سپهر (م. آگاه)

www.hks-iran.com